

کابل و پلان ۲۵ ساله

دسکرو گاز دبشر لوی دښمن دی

ماره ۳۶

یک تابلیت از او یک
قاتل ساخت

Ketabton.com

نورم وستندرد راهی
برای انکشاف اقتصادی
کشور



روز ۲۸ عقر ب برای اولین بار مطابق خط مشی رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان که در پیام خطاب به مردم توضیح کرده بودند که املاک متعلق به دولت برای اشخاص بی زمین قرار تویست داده میشود برای ۸۴۳ نفر اشخاص بی زمین از املاک دولتی مربوط کانال ولایت ننگرهار توزیع گردید .

تاریخ کهن فرهنگ را روشن تر می سازد

وی اضافه کرد که سلطان محمود کبیر، بزرگترین امپراتوری شرق را در غزنی تأسیس نموده وی نه تنها از نگاه نظامی یک نابغه بود بلکه محققین و دانشمندان متعددی را پرورش داد.

وی گفت وقت آن رسیده است که ما و مورخین افغانی دست بهم داده و جوانب دیگر تاریخ کهن افغانستان را روشن سازیم.

وی اضافه نمود که از ختم دوره کوشانیان تا آغاز دوره غزنویان تاریخ افغانستان به اندازه کافی روشن نیست و لازم است همکاری های همه جانبه برای روشن ساختن این ششصد سال تاریخ افغانستان صورت بگیرد.

وی گفت چند سال قبل یک نسخه قدیمی کتابی را از تبت به دست آورد که بین مقر و غزنی نوشته شده و در آن راجع به مدیست زابلستان تذکراتی رفته است.

در این کتاب راجع به رابطه اسراپ

پرورش دوره غزنویان حفظ و نگهداری خواهد گردید و موزیم در غزنی برای این منظور اعمار خواهد شد.

سفیر کبیر ایتالیا شاعلی پاپینی در خطابه اش گفت افتخار دارد اولین موافقت نامه بین جمهوری ایتالیا و افغانستان را امضاء می نماید.

وی اضافه کرد ایتالیا مانند افغانستان ملکی است که دارای آثار پسر ارزش تاریخی بوده و مردم آن ملکت نسبت به تاریخ کهن علاقه مبسوط به روشن ساختن تاریخ ممالک دیگر دارند.

وی علاوه نمود موسسه شرق میانه و شرق دور ایتالیا اقتضای دارد که با افغانستان در حفريات و حفظ و نگهداری آثار پر ارزش دوره غزنویان همکاری می نماید.

پروفسور توجی رئیس انستیتوت اسمیو در خطابه اش در حالیکه در مورد اهمیت غزنی

امید است ایتالیا بجهت یک مملکت انکشاف یافته و عضو بازار مشترک اروپا و افغانستان که یک مملکت روبه انکشاف است در ساحات اقتصادی، تکنیکی و تجارتی همکاری های شانرا انکشاف دهند.

پوهاند نوین گفت روابط مملکتین یک ارزش خاص تاریخی دارد. ایتالیا اولین مملکت اروپای غربی بود که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و اولین نماینده سیاسی ایتالیا مارکیس گیتانو پاترنودی مانکی در ماه جون ۱۹۲۱ وارد کابل گردید.

پوهاند نوین اظهار داشت به تاسی از این روابط یک است که امروز این موافقتنامه امضاء نمودیم برای مردم افغانستان دوره غزنویان ارزش خاص و پرافتخار را دارا میباشد.

از نگاه علم، ادب، هنر و ثقافت امپراتوری غزنویان درخشانترین دوره مدیست آسیای

موافقتنامه همکاری در ساحه باستان شناسی، ترسیم آثار غزنی ساعت ۱۱ قبل از ظهر پرپرور توسط پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و شاعلی ایتالوپاپینی سفیر کبیر ایتالیا در کابل و پروفسور توجی رئیس انستیتوت شرق شناسی ایتالیا امضاء گردید.

طبق این موافقتنامه انستیتوت شرق شناسی ایتالیا، اسمیو، موزیم در غزنی اعمار میکند کار اعمار موزیم قرار است در ماه جوزا آغاز گردد.

همچنان اسمیو موافقه نموده تا آثار های مسعود و پیرام شاه رادر غزنی به مصرف خود ترمیم نماید.

بموجب این موافقتنامه اسمیو همچنان تعهد نموده تا مقبره های مسعود سوم و شریف خان



پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و شاعلی ایتالو پاپینی سفیر کبیر ایتالیا هنگام امضاء موافقت نامه همکاری در ساحه باستان شناسی و ترمیم آثار غزنی و اعمار یک موزیم در غزنی.

بازار باستان و اسلام مطالبی موجود است. به گمان اغلب زابلستان در غزنی امروز مرکزیت داشت.

وی اظهار امید کرد این کتاب عندالموقع

بچاپ برسد.

پروفسور توجی گفت افتخار دارد که مقبره سلطان محمود غزنوی را ترمیم نموده است و بازم افتخار دارد که فرصت آن توسط دولت جمهوری افغانستان میسر گردید تا قدم های عملی در راه حفظ و نگهداری آثار

دوره غزنویان برداشته شود.

در وقت امضاء موافقتنامه عده ازامورین وزارت اطلاعات و کلتور و وزارت امور خارجه حاضر بودند.

کلتوری خود می رسم است مانند دیگر دوره های درخشان تاریخ، دوره غزنویان را نیز روشن تر سازد.

وی در اخیر گفت مسرت داریم موافقتنامه روشن می انداخت گفت غزنی از ازمینه قدیم یکی از پر ارزش ترین شهر های افغانستان بوده است شواهدی وجود دارد که نشان میدهد سکندر کبیر در بالا حصار موجود غزنی قلعه بزرگی ساخته بود.

همچنان آثار بودایی از تبت سردار بدست آمده است که از دوره بوداییان افغانستان حکایه میکند.

این موافقتنامه آغاز جدید یک سلسله همکاری های مفید در دیگر ساحات نیز باشد.

مرکزی است سلطان محمود کبیر پاناپلیون شرقی نابغه عصر خود بود و یکی از بزرگترین فرزندان افغانستان تاریخی ساخت که مستشرقین بزرگ جهان به شمول پروفسور بسیار محترم و دوست افغانستان توجی به آن دوره احترام عمیق قایل اند و مطالعات وسیع را انجام داده اند.

وزیر اطلاعات و کلتور افزود دولت جمهوری افغانستان به تاسی از پالیسی ای را امروز امضاء کند که در نتیجه آثار

قرار است اسمیو راپور های تفحصات و حفريات خود را در تبت سردار غزنی در اخیر هر سال بزبان انگلیسی نشر نموده و ده نسخه آنرا بدسترس موسسه زبان شناسی بگذارد. پوهاند دوکتور نوین بعد از امضاء موافقتنامه گفت موافقتنامه کلتوری ای که همین الان به امضاء رسید اولین موافقتنامه ایست که بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری ایتالیا منعقد میگردد.

وزیر اطلاعات و کلتور علاوه کرد امیدواریم واقع بهلول غزنی را ترمیم کند.

۲۵۰ بستره ایزر روغتون جوړيزی

دوه سوه پنځوس بستره ایزر روغتون د چین دولسي جمهوریت په مرسته په کندهار کې جوړېږي.

دغه روغتون د جوړېدو وړو سټی تړون چې تر ۱۳۵۴ کال پورې به بشپړ شوی پرون د افغانستان د جمهوري دولت او د چین دولسي جمهوریت ترمنځ په کابل کې لاسلیک شو. تړون د روغتیا وزیر پوهاند ډاکتر نظر محمد سکرند او د چین دولسي جمهوریت لوی سفیر ښاغلی کان یه تاو پرون سهار په لس نیمو بجو د عامې روغتیا په موسسه کې لاسلیک کړ.

د روغتیا د وزارت یوې منبع وویل چې د کندهار دوه سوه پنځوس بستره ایزر روغتون د جوړېدو ټول لګښت چې د ډنډ د باغ په ساحه کې په نظر کې نیول شوی په یوه تومه د چین د ولسي جمهوریت لخوا تمویلېږي.

د کندهار عمومي روغتون به په ټولو طبي وسایلو سمبال وي.



د روغتیا وزیر پوهاند ډاکتر نظر محمد سکرند او دولسي چین د جمهوریت لوی سفیر ښاغلی کان یه تاو په کندهار کې ۲۵۰ بستره ایزر روغتون د جوړولو تړون لاسلیک کوي.

کمیسیون علمی وزارت معارف ارتقاءاتو مات شاگردان را در صنوف دوم و سوم دوره ابتدایی تصویب کرد

تعلیمات لویه ابتدایی و دهانی برای ارتقای تحت ریاست دو کتور نعمت الله پژواک وزیر معارف دیروز تشکیل جلسه داد که در آن معین ها و روسای شعبات علمی معارف اشتراک داشتند. درین مجلس روی موضوع پیشنهاد ریاست تدریس ابتدایی معارف در مورد ارتقاءاتومات شاگردان از صنوف اول به دوم و دوم به سوم برای یک دوره تجربی سه ساله بحیث یک تحول بنیادی در تعلیمات ابتدایی دولت جمهوری افغانستان غور و مجلس تصویب ذیل را بمنظور تقلیل نمودند.

۱- ارتقاء شاگردان از صنوف اول به دوم و از دوم به سوم در مکاتب ابتدایی و دهانی بصورت اتومات برای یک دوره تجربی سه ساله سراز سال جاری صورت گیرد. ۲- تکمیل نصاب حاضری مطابق پسمه

۳- معین وزارت معارف گفت که پرنسب ارتقاء اتومات شاگردان برای تنویر عامه از طریق رادیو و جراید توضیح میشود. وزارت معارف هدایات لازمه در تطبیق ارتقاء اتومات شاگردان صنوف اول و دوم مکاتب ابتدایی به مدیریت های دهاتسی معارف صادر نموده است.

دایران د نظامی ورځی په مناسبت میلمستیا شوی وه

دایران د نظامی ورځی په مناسبت د لړم د ۲۷ په ماښام په اوه نیمو بجو د هغه هیواد د نظامی اتانسی لخوا د انتر کانټیننټال په هوټل کې میلمستیا شوی وه. دغه میلمستیا کې د اطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند ډاکتر نوین دافغا نستان د حکومت د نماینده یحیث او د خارجیه چارو د وزارت سیاسي معین ښاغلی وحید عبدالله د لویي رئیس عسکری او ملګي مامورینو او په کابل کې ځینو اوسیدونکو کوردیپلو ماتیکو دخپلو میرمنو سره ګډون کړی و.



دغه میلمستیا یوه خټه چې د ایران د نظامی ورځی په مناسبت د انتر کانټیننټال په هوټل کې جوړه شوی وه.

صلح همچنان دور است... خیلی دور!

محمد بشیر رفیق

این عنوان یکی از مقاله های حسین هیکل مدیر الاهرام است که من درین جا اقتباس می کنم .

عجل می نویسند آنچه بعد از جنگ در مقابل خود می بینم و نتایجی که از آن بدست می آورم و مرا به این اعتقاد می کشاند که صلح همچنان دور است ... خیلی دور!

واقعاً يك بررسی اجمالی از وقایع بعد از جنگ و بیابانی های زعمای اسراییل نشان میدهد که رسیدن بیک صلح پایدار در شرق میانه دشواری های زیادی دارد و باراهی که اسراییل در پیش گرفته است احتمال يك جنگ دیگر خیلی نزدیک تر از صلح به نظر می خورد .

امروز اکثریت قاطع مردم جهان می دانند و یقین دارند که اسراییل کشوری است متجاوز و توسعه جوی ولی سیاست تجاوز و توسعه جویی خود را به نام دفاع مشروع از سرزمینی می داند که برخلاف عدالت و انصاف و برعکس قوانینی بین الدول آن را تصرف کرده است .

مردم جهان بخوبی می دانند که رفتار اولیای امور اسراییل در اراضی اشغالی و مجازات بیرحمانه اعرای که مظنون به همکاری با مجاهدین فلسطین هستند درست مشابهاً به جنایات وحشت انگیزی است که نازیها در مقابل

یهودی ها در اروپا مرتکب شدند باز هم مردم جهان بخوبی مستشعر اند که بهانه سرحدات مطمئن چیزی جز يك فریب سیاسی و يك بهانه برای ادامه تجاوز نیست . اما با وصف آنچه گفته آمد برخی از کشور های بزرگ جهان از اسراییل حمایت می کنند و همین امر سبب شده است که شانس صلح در شرق میانه دو باره بخطر افتد .

ایالات متحده امریکا بنا بر عوامل ناشی از نفت تا حدی سیاست خود را در مورد شرق میانه تغییر داد اما پلان کیسنجر که از طرف مصر

صراحت می گویند که نكسن نمی خواهد در مورد صلح شرق میانه اسراییل را تحت فشار قرار بدهد .

اسراییل می خواهد عساکر مصر از شرق کانال به غرب کانال برگردند و درست مانند روزهای قبل از جنگ ، اسراییل دو باره قسمت شرقی کانال را اشغال کند و در وقع یکبار دیگر حالت نه جنگ و نه صلح را در شرق میانه برقرار سازد . اما مصر جدا آنرا رد میکند .

در چنین شرایطی امکان دایر ساختن کنفرانس صلح بسیار بعید به نظر می خورد .



با آزاد ساختن اسراییل جنگی اسراییل در مرحله اجرا قرار گرفت ، از جانب اسراییل رعایت نمیشود و رهبران اسراییل جداً اسرا دارند که به خطوط روزاور بند یعنی سی میزان بر نمی گردند و به ادامه آن قسمتی از ناحیه غربی کانال سویز را که بعد از او بر بند اشغال کرده و راه سویز را با قاهره بستند دو باره تخلیه نمیکنند .

ملاقات های پیهم جنرال های مصر و اسراییل نیز هنوز درین مورد به نتیجه نرسیده است باین ترتیب اسراییل که اکنون خطراً از خود دور می بیند به بهانه جویی آغاز کرده و رهبران اسراییل به

در قبال این او ضاع کشور های عربی سیاست مختلفی را دنبال می کنند . در حالیکه مصر سعی دارد اسراییل را به خطوط او بر بند برگرداند .

قذافی والیکر روسای جمهوری لیبیا و عراق از مصر به شدت انتقاد می کنند و یگانه راه تخلیه سرزمین های عربی را از طرف اسراییل آغاز جنگ دیگر میداند . عربستان سعودی و برخی دیگر از دول عربی بوسیله نفت امریکا و متحدین آن کشور را تهدید می کنند و میگویند: امریکا باید اسراییل را وادار به تخلیه سرزمین های اشغالی و تطبیق فیصله نامه های ملل متحد سازد .

اتحاد شوروی نیز که میگویند فیصله نامه ۳۳۸ شورای امنیت را تضمین کرده است پیوسته بر امریکا فشار می آورد که اسراییل را در راه صلح بکشانند اما این فشار تا کنون بی ثمر مانده است . تا ظران سیاسی در قاهره عقیده

دارند اگر امریکا نتواند اسراییل را وادار به برگشت به خطوط روزاور بند کند دران صورت مصر با يك جنگ دیگر موافق خواهد شد اسراییل را وادار به تطبیق فیصله نامه ۲۴۴ مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ کند برخی از رهبران مصر میگویند اگر اسراییل باز هم از اجرای مفاد فیصله نامه های شورای امنیت و پلان کیسنجر سر باز زند مصر به اندازه کافی نیروی نظامی دارد که اسراییل را از خاک خود بیرون کند .

در قاهره در مورد حسن نیت امریکا اظهار شك و تردید فراوان وجود دارد و رهبران مصر ادعا دارند که ارسال تازه سلاح بمقدار کافی به اسراییل در واقع مجهز ساختن آن کشور به تجاوز های جدید می باشد و بنا بران مانور های سیاسی اخیر ایالات متحده بیشتر به نفع اسراییل است نه عربها در چنین شرایطی است که حسین هیکل روز نامه نگار معروف میگوید :

صلح همچنان دور است ... خیلی دور ...



شماره ۳۶ شنبه ۲ قوس ۱۳۵۲ برابر ۲۹ شوال المکرم مطابق ۲۴ نوامبر ۱۹۷۳

ارتقاء اتومات شاگردان به صنف دوم و سوم

یکی از تصامیم عمده ای که درین اواخر، در پهلوی سایر تحولات اجتماعی، در وزارت معارف اتخاذ گردید، ارتقاء اتومات شاگردان را به صنف دوم و سوم میسر میسازد. چون معارف منجیت یکی از عرصه های مهم آموزشی در اجتماع می باشد روی این ملحوظ افکار شاگردان که تازه شامل زندگی اجتماعی می شوند، درین محیط پر روشنی یافته و به زیور سواد آراسته میگردد. پس هر قدر زمینه برای تعداد بیشتری از شاگردان مساعد ساخته شود، بهمان اندازه سطح شعور اجتماعی و طریق آموزش بر مبنای دانش و سواد بلند تر می رود.

باید متذکر شد که ارتقاء شاگردان به صنف دوم و سوم به صورت تجربی، ایجاب می کند تا مربیان بیشتر از پیشس بالای آموزش و پرورش شاگردان توجه کنند تا نزد شاگردان ذهنیت بوجود نیاید که بدون فرا گرفتن و آموختن می توانند، بصنف بالا ترفیع کنند. و اگر احیاناً این مفکوره در ذهن شاگرد راه می یابد، در صنف بالاتر مربیان و هم شاگردان سخت دچار مشکلات خواهند شد. از طرف دیگر معارف فقط یکی از عرصه های آموزشی در محیط اجتماعی است، عرصه های دیگر که بالای ذهنیت و طرز تفکر و نحوه تربیت تاثیر دارد، محیط بیرون است و خانه.

درین مقال گذشته از آنکه محیط مکتب یا عرصه تعلیمی و آموزشی منظور نظر است محیط خانه نیز منجیت یکی از ارگانهای مهم آموزشی مطمع نظر می باشد. زیرا اولین سنگ های تہداب آموزش در خانه گذاشته میشود.

به اساس ارتباط و مناسبت که بین عرصه های مختلف آموزشی موجود است، آماده ساختن ذهنیت شاگردان به منظور فرا گرفتن بهتر مسایل تعلیمی و آموزشی از طرف فامیل، زمینه را بیشتر و بهتر برای معارف و مکتب میسر میسازد.

نحوه و چگونگی آموزش به اساس یک شیوه جدید تعلیمی که با طرز تدریس سابقه که بر مبنای تدریس کاملاً کهنه و فرسوده استوار بود - منجیت یک پلان عمومی از یک طرف و عیار ساختن مربیان باین شیوه جدید، از جهت دیگر از وظایف اساسی وزارت معارف می باشد، که البته در زمینه تجاویزی اتخاذ گردیده است.

با اساس یک شیوه علمی و درست آموزشی است که شاگردان می توانند نتایج مثبت از محیط مکتب بدست آرند. این شیوه تعلیمی و آموزشی که بتواند طریقه های بهتر تعلیمی را که پایه های اساسی آنرا درک درست و شناخت وسیع اجتماعی، بایست تشکیل دهد از وظایف ارگان های تعلیمی ماست تا شاگردان باین نکته خوبتری ببرند که تنها منظور از فرا گرفتن و بکتاب رفتن با سواد شدن نیست، بلکه هدف شناخت واقعی اجتماع است و بعد هم کار کردن و خدمت نمودن به مردم این جامعه.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خود را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مدیر

نامه به مدیر

بخشید اگر بدون مقدمه سر صحبت باز می کنم. خبر توزیع زمین های پروژه نگرهار برای ۸۵۳ فامیل بی زمین هزاره این امر باز هم مستحکم تر و متین تر معتقد میسازد که رژیم جوان مانحولات بنیادی با آنطوری که وعده شده بعمل گذاشته و به سر منزل مقصود رهنمائی می نماید. قاید بزرگ ملی ما شیاعلی محمد داؤد شب اول سنبله در بنای خطاب به مردم خویش فرموده بودند که «املاک متعلق بدولت برای اشخاص بی زمین قرار نوبت داده میشود».

گرچه این گفتار نزد همه مردم افغان گرامی است و بود. با آنهم تصور میشد که به عرصه عمل گذاشتن آن زمان طولانی و وقت زیاد بکار دارد پس ازینرو چندان در فکر آن هم نبودند که چنین قبلی صورت گیرد. و این یکباره از واری امواج رادیو خبران نشر شد، نه تنها کسانیکه که درین جمله صاحب زمین شدند خرسند گردانید بلکه همه آنانیکه معتقد به جمهوریت اند و بایمان آمدن آن به آینده روشن مردم معتقد گردیده اند خیلی به خوشالی شان افزوده و آسپارای یکبار دیگر درس داده که اگر عزم برای خدمت مردم باشد نتیجه اش به نفع مردم و عملش صالح است. جمهوریت که آرزویش خدمت به مردم است عملش برای مردم و به نفع مردم خواهد بود.

با احترام
«طنین»

ژوندون مجله خا نواده ها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپور تاژها
و مضامین علمی و هنری
منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
بافزائید.

اشتراک ژوندون در شش
ماه دوم سال بنفع شما
است

ژوندون





اسلام اوژوند

سخيځاد ډانز

فرض دی چه فریدالی یی دامکا ناستوپه صورت کی هیڅوخت نه قطع کیږی یوساعت چه کوم مسلمان کار وکوی بل ساعت بیا کار ورباندی فرض گرشی یوه ورځ چه کار وکړی بله ورځ بیا ورباندی فرض گرشی ، یو کال

چه کار وکړی بل کال بیا ور باندی فرض دی چه باید کار وکړی هکذا .. چه دانکته د کسب او کار اهمیت لایر عالی ، مهم اولو معرفي گوی ، اودی خبری ته اشاره ده چه یو مسلمان باید د کار په مقابل کی خپل مقاومت له لاسه ورنکړی ژر ستو ماته نشی ، هیشکله تنبل اوبی غیرته ونه اژیسی او داله اسلامی هدایاتو نه مخالفه مفکوره نه وی ورسره چه دن ورځی نفقه می پیدا کړی نورنو دسبا شم نه خورم او ډیر زیار اوزحمت کال په کارنه دی باید ترڅو چه دا موجوده شی خلاصیږی کرار کینم ځکه پاک خدای «ج» رزاق دی .

هوا په دی خبره کی شک نشته چه پاک خدای (ج) رزاق دی او وعده یی کړی چه هر ساکنین ته به روزی ور رسوی مگر که له یوی خوا یی دروزی رسولو وعده کړی له بلی خوا یی داسی هم فرمایلی دی چه «ان لیس لئلا نسان الاماسی» یعنی انسان یوازی دخپل زیار او زحمت محصول اخلی ، د آیت په واضح او قطعی صورت دافکوره تردید وی چه یو مسلمان په دی حال کی دیوه شی دلاسته

رائو انتظار ویاسی او هیله یی ولری چه دهغه شی دوسایلو دتپه کولو اولاس ته راوستلو له پاره یی هیڅ سعی او کوشش نه وی کړی داهیل غلط او دهان لیس لئلا نسان الاماسی نشته دانسان له پاره مگر هغه شی ورته شته چه دهغه دپاره یی سعی کړی وی . له مفهوم نه په صریح توگه مخالفه مفکوره ده توکله چه اسلامی پوهانو ددلی آیت په مفهوم او دپاک خدای درزاقیت په موضوع کی غور کړی بالاخره یی ویلی چه اسلامی

هدایات مسلمانانوته توصیه کوی چه (باتوکل زانوی اشتر بیند) یعنی سره له دی چه دپاک خدای «ج» په رزاقیت په اعتماد او تکیه کوی ، د کسب او کار لمن به هم نه پریردی او هرڅه چه غواړی دهغه اسباب به هم تپه کوی ځکه پاک خدای له آسمان څخه سپین او سره زړه اورو ، او مسلمان باید په دی مفکوره وی چه «السعی منی والایتم من الله» زیار بهزه باسم ، نتیجه او محصول به یی له خدایه غواړم ، غنم بهزه کرم مگر شنه کول اوله آفتونو څخه ساتنه به یی له خدایه غواړم ، داسی به له کوم چه غنم بهمی نه وی کرلی مگر دغنمو دمحصول او درمزه هیله به لرم . ځکه یی زحمته جنت نشته اوبی کرلو ریبدل نه کیږی .

ورکول سره له دی چه بالذات حرام کارونه او نوروته دخیانت عملی تعلیم دی له هغو ثوابونو څخه دمحرومیت سبب هم دی چه یوه مسلمان ته دحلال کسب له امله دپاک خدای «ج» له خوا ورکول کیږی بلکه یوه بله لویه خساره یی داده یو انسان چه کوم خوراک یا لباس یا نور شیان په دغو حرامو پیسو خپل فامیل ته تپه کوی هغه فامیلی اعضابه دقیامت په ورځ دپاک خدای «ج» په حضور کی دده په گریوان کی لاس ور واچوی او

ورته وایی به چه مونږ خو پر تا پاندی دحلالی نفی حق درلوده تا نو ولی مونږ ته حرامه نفقه راوړی وه او زمونږ غوښی او هډوکی دی دحرامی غذانه تشکیل کړی وو ؟ درشوت ، لمل ، لصب ، کسبه ، بری ، اختلاس ، قمار اوداسی نورو حرامو کسبو نو پیسو هم همداسی حکم او همداسی وخیمی نتیجی لری . ډیرو پنی د موضوع دارتباط له امله حاشه لایم خیر اوس نو بیرته خپل اصلی مطلب ته چه کسب ته داسلام عمیق توجیه ده راگرځم او وایم .

دوهه مهیه نکته چه تیر شوی حدیث ورته اشاره کړی داده چه : اسلامی پوهانو ویلی دی د (فریضه بعد فریضه) برخه دامو شوع ثابتوی چه کسب او کار استمراری ، دایمی ، متداوم اومستمر

او کسب او کار یی احتکار تشکیل کړی ځکه داحتکار په وسیله که له یوی خوا یوازی دمحکن ژوند تا مینږی مگر له بلی خوا ددغه جزوی گنی په مقابل کی په سلهاؤ بلکه په زرهاؤ نفر دژوندانه ضروری موادونه محروم پاتی کیږی مثلا دغوړیو پلورونکی که درڅ دجگوالی په منظور دغوړیو گو دامونه پست وساتی او بازار ته یی عرضه نکړی نو په دی کار کی که محکن دخپلی ناوړی استفادی په سبب گنه کړی ، حرامی پیسی او ناروا نفقه پیدا کړی خو بالمقابل یی یو زیات شمیر خلک له سختو مشکلاتو سره مخامخ کړی چه داسلام له نظره دمحکن پنو دغه کارته حلال کسب نه ویل کیږی بلکه اسلام داروپه برخه غندلی ده او داکسب یی ناروا کسب ښوولی دی .

هدا راز په تله او پلورلو کی خیانت کول ، دجنس عیب نه ښکارول ، دجنس پوره نه

پخوا موداخبره تشریح کړی وه چه دانسانی ژوند ادامه تر توالد او تناسل پوری داسی ټینک ارتباط لری چه که چیرته توالد او تناسل قطع شی نو انسانی نسل او جنس بهم ژر تر ژره له منځه لاړ شی په همدی ډول انسان دخپل ژوند په ادامه کی ارزاقی موادوته چه د کسب او کار محصول دی زبیت زیات احتیاج لری ، اوس توبه وگورو چه آیا اسلام کسب او کارته چه د حیاتی او اولی موادو سرچینه ده اعتنا کړی که نه ؟ که یی ورته توجیه کړی وی آیا دا توجیه په معمولی شکل سره ده او که نه کسب او کارته یی خورا زیات اهمیت ورکړی او په زبیت عالی موقف ورته قایل شوی دی ؟

داموضوع خو ټولو مسلمانانو او هغو کسانوته چه له اسلامی او دینی مسایلو سره لاس څه آشنا یی لری لمر غو نلی روښانه ده چه په اسلام کی هغه شی زیات اهمیت او له هرڅه خورا لوړ موقف لری چه دفریضت معیار ته رسیدلی وی یعنی کوم شی چه اسلام په خپلو پیروانو فرض کړی وی ، نو معنا یی داده چه اسلام هغه شی ته په داسی عالی مقام قایل دی چه له هغه مقام څخه بل لوړ مقام نشته ځکه په اسلام کسب له فرشتوب څخه لوړ مقام وجود نلری . هوا واجب ، سبت ، مستحب او جایز ټول له فرضو څخه ټیټ مقاومتونه لری نورفریضت په حقیقت کی دیوه شی زبیت زیات لزوم اوشرورت معرفي کوی .

داده ستاسی توجیه د کسب او کار موقف ته راگرځو چه آیا خورا عالی موقف لری یعنی د فرضو مرتبی ته رسیدلی دی ؟ او که نه په ښکته مرتبو کسب چه دواجب ، مستحب ، مستحبو یا جایز و مرتبی دی قرار لری ؟ کسب او کار داسلام له نظره فرض دی لکه چه حضرت محمد «ص» فرمایي : (طلب کسب الحلال فریضه بعدالفریضه) دامبارک حدیث علاوه پردی چه د کسب فرضیت یی ثابت کړی دی دی موضوع ته یی هم دخپلو پیروانو پام راگرځولی دی چه کسب او کار باید په مشروع اوقانونی توگه صورتومومی اوله هغو کارونو او کسبونو څخه باید جدا جلو کیږی وشی چه له شرعی اساساتواو قانونی چوکات نه مخالف اوله فردی یا اجتماعی مصالحو سره تضاد لری یعنی مثلا مسلمانانو ته داسلام له نظره قطعا اجازنه نشته چه داحتکار له لاری خپله نفقه اوخوراکه حاصله

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت ام سلمه (رض)

کسانی اند که به اسلام مشرف گردیدند و از جمله مهاجرینی بودند که جهت حفظ دین به حبشه هجرت کردند و در آنجا (سلمه) چشم بچیان باز کرد و بعد از آنکه قوت مسلمانان را به مکه دانستند دوباره به آنجا بازگشتند . زمانیکه ام سلمه (رض) وشوهرش بمکه بازگشتند شکنجه وفشار مشرکین را زیاد دیدند و اراده هجرت بمدینه کردند و لسی اقوام واقارب ام سلمه (رض) میان وی و شوهرش حائل واقع شده اورا از نزد شوهرش بازداشتند ، بقضاء الهی تسلیم شده و این فراق را متحمل شدولی در ایمانش کوچکترین اثری وارد نگردید سپس اقارب شوهرش بوی آمده پسرش رائیز نزدش گرفتند و از فراق دیار مانع شدند . در فراق فرزند و شوهر نیز از شکم بایس کار گرفته و بسیار میگریست بقیه در صفحه ۶۱

ام المؤمنین ام سلمه (رض) پنجم هندی دختر حدیقه شهرت داشته بزادالرب کسب میبایست ، چه سفت سخاوت در وصف شان صدق نموده در تمام سفرهای طولانی با همسفر هایش در اسب سواری مساعدت نموده احدی را اجازه نمیداد که سامان ولوازم آنها حمل نماید . ام سلمه (رض) در ابتداء با عبیدالله بن عبد الاسد قریشی مخزومی که پسر عمه و برادر رضاعی پیغمبر اسلام (ص) میشود ازدواج نمود . شوهرام سلمه (رض) مقام ومنزلت خاصی نزد رسول خدا (ص) داشته در حکم مدینه زمانیکه در یکی از غزوات بیرون می شد اورا بحیث نائب خویش مقرر نموده به سریه ای که جهت تادیب بنی اسد وقتیکه بعد از غزوه احداراده حمله را بر مسلمانان داشتند به حیث قوماندان سپاه انتخاب نمودند . ام سلمه با شوهرش در زمرة نخستین

درخشش یک ستاره هنری دیگر در فامیل خلاند

دوستان و استقبالی هنرشنا سنان مغرور شود. هنر وحید به گل سرخی شبیه است که با شکو و زیبایی چشمگیری در گلستان قرار دارد. حال برای آنکه گل سرخ زیبایی و طراوتش را حفظ کند باید بان آب برسد و هوای تازه.

وحید هم باید این آب را که کسب دانش در هنر موسیقی است و این هوای تازه را که مشق و تمرین است، داشته باشد. از تمرین و آموزش خسته نشود و تشویق و استقبالی غره نگر دد. وحید باید در جهتی بکوشد که موقف و موضعش را بحیثیت یک هنرمند خواستنی نزد همه مردم تثبیت کند.

خلاند شما هد مثالهای زیادی در مورد آن عده از هنرمندان یک تشویق و استقبالی مغرور شما ساخته و سطح هنری شانرا سقوط داده، آورد.

من و وحید به حرف های خلاند گوش میدادیم که سارا خلاند مادر وحید به اتاق داخل شد. وقتی فهمید که صحبت بر سر وحید و آواز خوانی اش است. نظرش را که مویده گفته های شوهرش بود، بیان کرد. حرفهای خلاند و خانمش در مورد پسرشان پایان رسید. بود ازینرو خلاند بانگای به خانمش فهماند تا اتاق را ترک نموده و وحید را برای مصاحبه بامن بگذارند.

لحظه ای هر دو ساکت ماندیم و آنگاه بر لبان هر دوی ما تبسمی نقش بست که عجله هر دو جانب را برای آغاز گفتگو آفاده میکرد، پرسیدم:

اداره ژوندون برای تطبیق پالیسی کلتوری دولت جمهوری افغانستان در تشرایط مجله از لحاظ کمیت و کیفیت و تعلق ساحه مطالب آن بخدمت قاطبه مردم تحولاتی را ایجاد خواهد کرد و در سر سلسله کاریکی از جوانان هنرمند را که در گرایش به سبکهای افغانی شایستگی تشویق دارد بخوانند گان عزیز معرفی داشته امیدوار است در سایر موارد نیز هر هفته مطالب خواندنی و افغانستان شمول تهیه و تقدیم بدارد.

وحید تاکنون ۴ آهنگ خوانده از طرز ادای کلمات و اعتراضات جنجوره و چرخش های ظریف صدایش، این امید واری و جود میاید که وحید استعداد خوبی در خواندن دارد.



وحید خلاند: من میخواهم سبکی خاص در موسیقی داشته باشم

نزدیک غروب ناگهان بیاد آوردم که با اساس وعده ای که به خوانندگان از مجله داده شده، باید با یکتن از هنرمندان جوان گفت و شنودی داشته باشم. ازینرو راحم رابه سوی خانه هنرمند یک از سالها بدینسو دست اندر کار هنر موسیقی است، کج کرد.

این هنرمند عبدالجلیل خلاند بود اما خلاند نبود که باید با او صحبت میکردم.

وقتی بخانه اش رسیدم بدون اینکه قبلا خلاند یا پسرش را آگاه ساخته باشم در کویدم و بعد از چند لحظه به اتاقی رهنمای شدم. خلاند پشت آرمونیه نشسته بود و به وحید پسرش که نزد یکش قرار داشت در باره موسیقی صحبت میکرد. وقتی چشمش به من افتاد از جای بلند شده و صمیمانه احوالپرسی نمود.

بصبرانه گفتم: آقای خلاند اجازه میدهند، نظر تان را در باره وحید پسر تان و در مورد کار هنریش بپرسم؟ خلاند مثلی هنرمند یک نمایی خواهد، موقع تمرین هیچ امری در کارش خلل وارد نکند. باصمیمیتی که خاص خودش است گفت:

«لطفا چند لحظه صبر کنید. می بینید وحید تمرین میکند. و آنگاه دوباره پشت آرمونیه قرار گرفته و پرده های آرمونیه آهنگ نوی را که ساخته بود، شکل کرد، عکسی ازین صحنه را در همین صفحه می بینید!»

بعد از هفت دقیقه موسیقی شنیدن گفت و شنود ما آغاز گشت. خلاند درجا لیکه آرمونیه را می بست گفت:



وحید حین تمرین یکی از پارچه‌هایش با پدرش دیده می‌شود

وحید می‌خواهد سبک خاصی در موسیقی داشته باشد

او پنهانی به تمرین موسیقی پرداخت و بعد...

آخره ن از پدر و مادرم خیلی حیا دارم و می‌ترسم سم آواز نا خراش من آنها را ناآرام سازد و بدین جهت وقتی گوشه خلوت یافتم از مو نیه پدرم را گرفته و به مشق یگان کار را نمیتوانم زیرا چند ماه قبل بقیه در صفحه ۴۲

آهنگ هایی را با خود تمرین میکردم. بعد از آن ... بدون اینکه بگذارم جمله اش را پایان بخشیدم. پرسیدم: آقای محترم تمرین مخفیانچه چیست؟ و چرا باید هنری را به عظمت موسیقی مخفیانچه، تمرین کرد؟ در جواب گفت:

احساس است، و دیگر آنکه در کانون فامیلی تمام لحظات زندگی من نباشد در موسیقی بوده و هست. پس دلیل گرایش روانی ام به هنر موسیقی و آغاز آواز خوانی ام جز این دوامر بوده نمیتواند. درباره اینکه چه وقت شروع به آواز خوانی نمودم باید بگویم که از مدت یکسال باینسو مخفیانچه

خوب وحید خلاند! چطور شد ذوق و شوق خواندن به سر تا ن زدوازچه مدتی به آواز خوانی پرداخته اید؟ وحید بالحنی که خاص خودش است. گفت: نخست اینکه موسیقی هنر والایست، مثل سایر هنرها وسیله اتصال و انعکاس دهنده

سر نوشت ماریا



● داغ‌ترین موضوع مربوط به طلاق لیز و برتون
● مساله تقسیم ملکیت‌های زن و شوهر است.
● طفلی را که ماریا شل جهت بفرزندی گرفتن
برای لیز تایلور پیدا نهوده است مساله دیگری
است که بعد از جدائی لیز و برتون جنجالی
خلق کرده است

پس از محاسبه بزرگ (حسابداری) در قسمت عشق، اکنون نوبت محاسبه ملکیت‌ها فرا رسیده است: و کلای مدافع لیز تایلور و ریچارد برتون بر سر تقسیم ملکیت و تنیه رو نوشت قرار دادی در زمینه سخت سرگرم مطالعه هستند شاید ماه‌ها طول بکشد تا اینها به یک موافقه برسند. تاکنون ثابت و روشن است که ریچارد برتون ویلای مجللی را که به پول مشترک در



۲- شب از نیمه گذشته بود که این تصویر از الیزابت تایلور و همرا هس در روم برداشته شد. خانمی که یکو قتر (زیباترین زن جهان) بود پس از جدا یی قطعی از ریچارد برتون توضیح کرد که حال مخصوصا نیاز مند و تشنه صحبت فراوان است.

۱- در این عکس لیز را با آرایشگر مخصوصش میانی را می بینید . ژونون

آیا چه خواهد شد؟



لیز در کنار هنری و این بر گت ، جوان خوش تیپ هالیوودی احساس سرور می نماید.
این مرد سی و نه ساله اظهار می دارد که الیزابت تایلر به تسلی احتیاج دارد.
و این مثم که می توانم مایه تسلی او باشم . تازه ترین افواه میرساند که وجود
همین جوان باعث بر هم خوردن مناسبات بین لیز تایلر و ریچارد بر تون شده است.

از ماریا شل ستاره سینما خواسته بود تا یک طفل آلمانی را برایش پیدا کند که محتاج کمک باشد ماریا شل پتیراها یزیک دختر یک خانواده کارگر باشند میرینگت او کسب و کار را به اوسرا غداد . و پیترا فی الواقع به کمک احتیاج داشت .
این طفل از همان بدو تولد به سسل استخوان مبتلا بود و صرف با یک عمل جراحی میسر میشد او را از چنگال مرگ رها نید اما والدینش قدرت پر داخت چنین پولی را درخود نمیدیدند. به بسختی قلب والدین پیترا حاضر به قبول آن شد که طفل خود را به لیز بپسارند و از او چشم ببوشند . ماریا شل در موضوع به فرزندی گرفتن طفل بین خانواده پیترا و لیز تایلر واسطه شد و لیز تایلر بعنوان حق شناسی

ورق بزئید
همچنان ریچارد بر تون که در سال ۱۹۶۴ بالیز تایلر ازدواج کرده این طفل آلمانی الاصل را بدیده فرزند حقیقی خود نگریسته است .

قایق لوکس (کلیسم) را صاحب میشود کلکسیون افسانوی جوا هرا تش را حفظ خواهد کرد و پوست های قیمتی را برای خودش نگاه میدارد . این چیز هارقم (کوچک) از جایزاد تقریباً یکصد میلیون دالر ی خانواده تایلر ، برتون بشمار می رود . اما طوریکه گفته میشود مساله تقسیم جایزاد جریان دارد .
به قرار گزارشهای واسله از روم احتمال بروز منازعاتی بر سر پر داختهای مالیاتی بین هر دو طرف مایل به طلاق که هم اکنون در روم توقف دارند ، مطرح نمیشد.
غالباً بر خو رد جدی و بروز مخالفت بین آنها صرف در یک نکته ممکن است به وقوع پیوندد و آن بر سر مسایل مالی نبوده بلکه به امور انسانی ارتباط خواهد گرفت: ماریا دختر خوانده لیز تایلر و برتون است



اوبه یقین دریافته که نمی تواند تنهائزندی کند . تماس و همرا هی با این جوان که از اعضای تیم تولید کنندگان فیلم می باشد سرور زندگی را دو احاس لیز پدید آورد .



البته او همراه لیز تایلر در تریه پیتراحت
گماشته ویرا در يك لیله در سو پس
سپرد و در اکثر مسا قرنها گودك را با خود
می برد ماریا به ریچارد پرتون (دیا وی)
خطاب میکند ولیز تایلر را «مامی» صدامی
زند *

اکنون که لیز تایلر و ریچارد بر تون می
خواهند از هم جدا شوند این سوال مطرح
خواهد شد که کدام يك ازین دو نفر از
لحاظ قانونی می تواند طفل را تصا میکند.
لیز تایلر حاضر است به يك توافق
عقلانه تن در دهد. اما در صورت لزوم مصمم
است خسو نت بکار برد *

لیز تایلر می گوید: حاضر نیستم ماریا
با هیچ دنیا معاوضه کنم!
زیرا ماریا همیشه در ریچارد و من محبت
و احسان حققی پدری و مادری را یافته
است و اکنون نباید طعم تلخ طلاق و جدا یی
بین مادو نفر را او بچشد ریچارد هر وقتی
بخواهد می تواند ماریا را ببیند. زیرا او
همیشه برای ماریا يك پدر خوب بوده است.
اما باید ماریا نزد من بر گردد و برای
همیشه نزد من بماند: برای اینکه من مادر
او هستم *

پایان

ریچارد بر تون اکنون از زندگی لیز تایلر
بیرون رفته و مردان دگر جای او را گرفته
اند.
لیز تایلر ازین عشق و محبتی را انتظار
نارد که خواهان آنست *



طفلی در فامیل میمونها

طفلی چندین سال پیش در جنوب سلیون در يك فامیل میمون نه پیدا
شد که مانند میمون روی دست و پا حرکت میکرد فکر میشود که والدین
طفل به نسبت آنکه درواغ او انکشاف نکرده بود او را ترك کرده و میمونها
او را «پسر» خوانده باشند *

پس از سه ماه علاج در يك شفا خانه کولمبو طفلک توا نست
بدون کمک روی دو پا راه برود اما هنوز حرف زده نمی تواند *



۵- ریچارد پرتون هم که ۴۷ سال از
عمرش می گذرد احتیاج به تسلی دارد.
می گویند که: پرتون این تسلی را در
بوئال مشروب می جوید.
از مدتها به این طرف بوئال مشروب یگانه
هیدم و همراه دایمی او شده است.
لیز تایلر که چهل و یکسال دارد، طرز
فکری خاص نسبت به زندگی زنا شوهری
دارد. شاید او آنچه را در پرتون نیافته
در زندگی با هنری خوش تیپ بدست آورد *



يك تابليت از او يك قاتل ساخت

● دو کتورس جولیا نامیگروسی مدیره محبس
ریبیا پس از ازدواج با سارینو ولکانو برای
رهایی شوهرش از محبس ریبیا به مبارزه
برخواست.



کارلا- تورتی مانند يك ستاره
سینما زیبا بود ...

پس از اینکه مراسم عقد نکاح
در یکی از سلول های زندان «ریبیا»
بر گزار شد، زن و شوهر يك يك
گیلاس شام پايین نوشیدند. مارنیو
ولکانو که ۴۲ سال از عمرش می
گذرد به علت قتل همسرش دوره
حبس خود را در زندان میگذراند
و در همین آوان با جول یانا میگروسی
مدیره زندان ازدواج میکند.
مار نیو ولکانو حکم محکمه را در
باره خودش استماع نموده قیافه
جدی بخود می گیرد ۱۴ سال حبس

بعد از نوشیدن يك گیلای شام پايین مارنیو فولکانو و ژولیانامیو گراسی.

آوری در آمده است. این حالت
برای او بسی شدید بوده و لهذا
توسی می گوید: نباید چنین شود
که با خوردن يك تابليت خواب آور
پروضع خطرناکی حافظه را از کف
داد و به حالت اغما فرو رفت! این
دلایل و شواهد اکنون بمنظور کمک
برای رهایی مارنیو ولکانو ارائه
می گردد. به این ترتیب دوسیه
ولکانو بطور قطعی بسته خواهد
شد...

کار لا تورتی همسر جوان ولکانو
مثل يك ستاره زیبا سینما می درخشید
این تصویر در يك شب اسرارآمیز
سال ۱۹۶۴ برداشته شده در آن
شب کارنیوبا تفنگچه بروی همسرش
آتش کرد. آنها در آن موقع يك
پسر ۴ ساله داشتند. خانم ولکانو
برای بار دوم بار دار شده بود برای
محکمه همین باردار شدن بار دوم
وی علت قتل را تشکیل میداد.
ولکانو محکوم گردید ...

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۱۳۱

اکنون او جولیانامیگروسی مشترکا
برای نجات او از زندان و صدور امر
برائت تلاش دارند، آنها سعی
می ورزند اثبات کنند که يك تابليت
خواب آور به ولکانو حالت سکر
آوری بخشیده و تحت تاثیر آن او
مرتکب جنایت شده است.
يك حقوقدان متخصص امور
جنایی بنام توسی می گوید: داروی
خواب يك بار بالای شخص او هم
تأثیر منفی شدید داشته، او معتقد
است که بهتر خواهد بود به
خارج نوال ها و قضات از آن داروی
خواب آور خوراند که مقدار ترکیب
تبالکون آن زیاد باشد و آنگاه
دید که چه عکس العمل زیر تاثیر
دوا از خود نشان میدهند.
و در آن موقع از ایشان می پرسند
که در چه حالتی قرار دارند؟ این
مطلب را سوینو توسی متخصص
و محقق امور جنایی مدعی میشود.
او شخصا داروی را که بمنظور
خواب تهیه و به بازار عرضه شده
بود خورده و به حالت رخوت و سکر



سوینو توسی متخصصی امور جنایی مدعی می شود که شخصا دوا را که
بمنظور خواب تهیه شده بود خورده

شماره ۳۶



بناروال کابل نقشه شهر را برای خبرنگار ژوندون تشریح میکند.

حکومت برای تطبیق پلان اساسی ۲۵ ساله شهر کابل به بنا روالی و ریاست عمومی شهر سازی هدایاتی داده است. بسا پروژهای ساختمانی موجوده با پلان نو سازی ۲۵ ساله شهر مطابقت ندارد.

داکتر غلام سخی نورزاد بناروال کابل در پاسخ سوالی گفت: - برای مطالعه و بررسی تطبیق این پلان، کمیته مسلکی بی، مرکب از نمایندگان ریاست تعمیرات و زرات فواید عامه، ریاست عمومی شهر سازی، خانه سازی و بناروالی کابل، چندی قبل موظف گردید. این کمیته بعد از مطالعات فنی راپور نظرات خود را ترتیب و به جلسه عمومی هیات موظف ارایه نمودند. داکتر نورزاد در برابر سوالی گفت:

پلان ۲۵ ساله شهر کابل

پروژه خیر خانه بجای کدام عراجات

را در بر میگیرد ساختمانهای متنوع، استیشن مرکزی سرویس و پارکها گنجانیده شده است. داکتر نورزاد ضمن ارایه معلومات در باره سایر نقاط شهر، افزود: - باید پلان ۲۵ ساله شهر کابل در مراحل مختلف تطبیق میگردد و به همین منظور نقشه های جداگانه بی نیز ترتیب شده بود. از بنا روالی کابل پرسیدم: این پلان تا حال، در کدام ساحه شهر و تاجه حد، عملی شده است؟ وی گفت:

- هیاتی که به همین منظور موظف شده بودند، در راپور نظرات خود نوشته اند که در پلان ۲۵ ساله مذکور، سالنگ واپ بحیث یک راه درجه اول شهری تعیین شده که به

میرود. مرکز اداری و دولتی بصورت مجموعه های مهندسی به امتداد انصاری وات تا میدان هوایی در نظر گرفته شده است. ساحه مربوط به چمن در پلان مذکور با اعمار یک استو دیوم بزرگ و میدانها، بحیث مرکز سپورتنی شهر نقشه گردیده و بالاخره از آنجا بیکه جاده میوند، کوچه مندوی و ساحه مربوط آن، از سالها به اینطرف مرکز معاملاتی شهر بوده، به صفت مرکز تجارتی مدرن و بزرگ طرح شده بود.

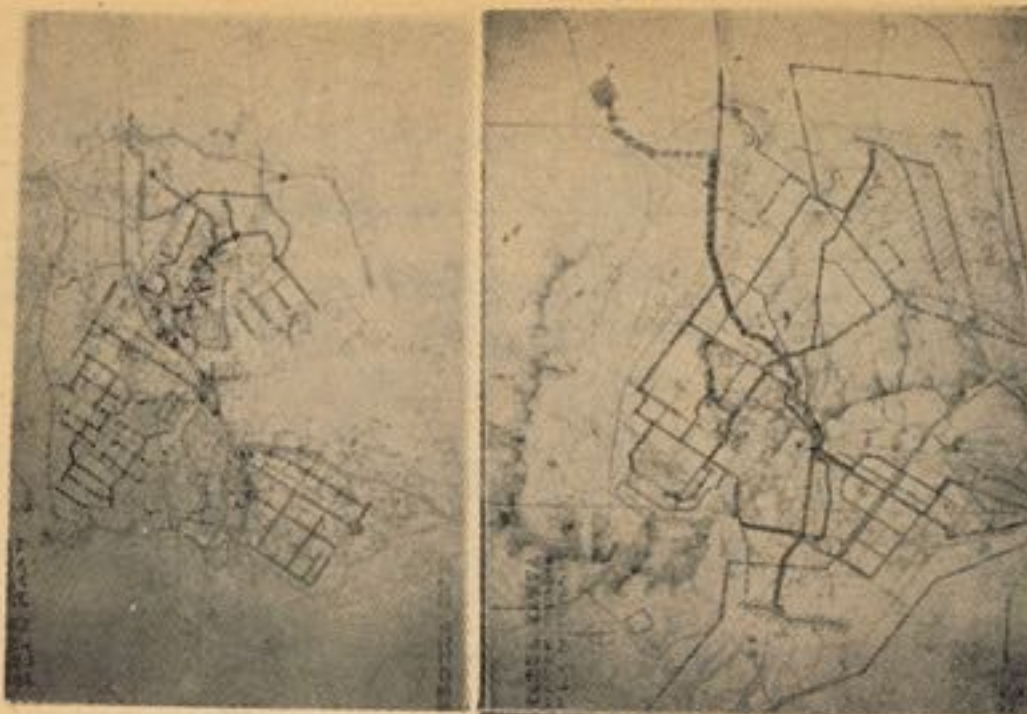
ساحه شرقی و جنوب شرقی مرکز شهر کابل به موسسات فرهنگی و علمی اختصاص داده شده و خود مرکز کابل که (۸۷۰) هکتار زمین

نفر پیش بینی شده است. همچنان سیستم درجه بندی ترا نسپورت شهری و جاده ها از نگاه سرعت عراجات، سربیزی شهر، آبرسانی، کانا لایزیشن مرکز گرمی، برق، آبیاری و سایر امور انجینیری ساحه درین پلان رشد بعدی شهر دقیقاً در نظر گرفته شده است. وی به اساس همین راپور، عنصر عمده پلان ۲۵ ساله نو سازی کابل را مرکز شهر و انمود کرده گفت:

- شهر کابل در پلان ۲۵ ساله به حوزه های مختلف تقسیم گردیده بود، مرکز اداری و موسسات دولتی مرکز تجارتی و مرکز فرهنگی و علمی، از جمله همین حوزه ها بشمار

پلان ۲۵ ساله شهر کابل در جریان سالهای (۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴) عیسوی، توسط متخصصین ورزیده رشته های مختلف شهر سازی ترتیب گردیده است. در طرح این پلان گروپ بزرگ متخصصین داخلی و خارجی، سه سال ساحه مربوط به شهر را، از لحاظ مساحت و عید رولوزی، انجینیری، جیو لوژی، توپو گرافی، اقتصاد، اجتماع و انجینیری ترافیک، دقیقاً مطالعه و بررسی نموده است. بنا روالی کابل افزود:

- به اساس راپور مطالعات کمیته مذکور، در پلان ۲۵ ساله نو سازی شهر کابل، به منظور انکشاف منظم شهر، تراکم نفوس در هر هکتار زمین از (۲۰۰ تا ۲۵۰)



پلان کانال زیشن و سرك سازي كابل

که چون پلان ۲۵ ساله کابل با در نظر داشت شرایط ده سال قبل طرح شده بود و در جریان این ده سال اخیر برای خلق موانع در تطبیق این پلان، عمارات و ساختمان‌های بوجود آمده، باید گروپ طراحی اصلی آن دعوت شوند، تا به همکاری متخصصین افغانی، تعديلات لازم در آن بوجود آید.

همچنین کمیته تاسیس انستیتوت شهر سازی کابل را ضروری خوانده و حل پرابلم الاستملاک اراضی را تذکر داده اند.

برای تسریع ساختمان‌های میکرویان و تامین مسکن تاسیس بانک کو پرا تیف مسکن ضروری شمرده شده است.

داکتر غلام سخی نور زاد در پایان این گفتگویش چنین توضیح داد: اعضای کمیته ای را که طرق تطبیق پلان ۲۵ ساله و اختلاف ساختمان‌های موجود را مطالعه و بررسی می نمایند، انجینیر عبدالرحمن رحیمی نماینده بناروالی کابل، دیپلوم مهندس نصر الله نماینده ریاست عمومی شهر سازی و خانه سازی، دیپلوم مهندس عبدالحسین و دیپلوم مهندس غلام سخی غیرت نمایندگان ریاست تعمیرات وزارت فواید عامه تشکیل میدهند.

بقول بناروال کابل اعمال ساختمان‌های که با پلان ۲۵ ساله اختلاف داشته باشد و هنوز به ساختمان و تهداب گذاری آن شروع نگردیده باشد، ممنوع قرار داده شده و در نظر است تا بعد از تجدید نظر در پلان مذکور و تثبیت پروگرام کار، تطبیق آن روی دست گرفته شود.

۲۵ ساله مطابقت نداشته باشد، مثال آورده می توانید؟ میگوید: وزیر اکبر خان مینه نیز، نظر به راپور مشاهدات هیات موظف با پلان ۲۵ ساله فرق دارد، همچنان بعضی عمارات دو طرفه انصاری واپ بادر نظر داشت پلان مرکز شهر کابل در چوکات پلان ۲۵ ساله اختلاف دارد.

علاوه از آن، به اساس راپور مذکور، پروژه های مسکونی که ساخته شده نیز مطابق پلان مذکور نیست، مثلاً در پلان ۲۵ ساله نو سازی کابل ساحه خیر خانه که پروژه مسکونی ساخته شده، برای انبار گاراج‌ها، انبار و استیشن‌های موتر های لاری و سرویس و غیره پیش بینی شده بود.

بقول داکتر نورزاد بناروال کابل کمیته مذکور در راپور شان چنین نوشته اند که: در امور شهر سازی و ساختمان کابل، از پلان ۲۵ ساله استفاده نشده است.

در پلان های تفصیلی ریاست عمومی شهر سازی، شهر از نگاه تخنیکی نواقص مهمی دارد. در امور شهر سازی به مسایل حفظ الصحه محیطی و کانا لایزیشن ترا نسپورت شهری، آب رسانی و انجینیری توجه نگردیده است بناروال در مورد علت عدم تطبیق این پلان میگوید:

— رژیم کهنه و فرسوده، تشنگی و پراگندگی در امور شهر سازی و ساختمان و منافع شخصی باعث شد تا از تطبیق پلان مذکور که عصری و اساسی بود چشم پوشی شود.

وی در مورد اقدامات اخیر گفت: این کمیته پیشنهاد کرده است

عبور و مرور را اکنون مشکل ساخته است، حتی حرکت ترا فیک فعلاً ناممکن شده است، از وضعی که در آینده به این منطقه پیش خواهد آمد بگذریم...

بقول بناروال کابل نه تنها پلان تفصیلی که ریاست عمومی شهر سازی ترتیب کرده با پلان ۲۵ ساله مغایرت دارد، بلکه جالب اینجا است که ساختمان‌های موجوده با پلان تفصیلی نیز تفاوت دارد.

وی ضمن یادآوری از اختلافات عمارات با پلان های مذکور در منطقه هوتل کابل، محمد جان خان واپ و سایر نقاط، میگوید:

— یکی از مسایلی که در پلان ۲۵ ساله به خصوص مورد توجه قرار گرفته بود، حفظ آثار تاریخی و معماری و برجسته ساختن آن هاست.

بطور مثال در ساحه مسجد پل خشتی، برای تبارز عمارت آن مسجد، پارکی در نظر گرفته شده بود، اما فعلاً هم‌نطور یکی می بینیم در عوض پارک سرای های درون به درون عرض اندام کرده است.

از داکتر نور زاد میپرسم: آیا نقاط دیگری از شهر را که با پلان

عرض (۱۰۰ تا ۱۲۰) متر و ساختمان های دو طرفه جاده بفاصله (۳۵ تا ۵۰) متر از خط سرك باید می بود که این سرك از نزدیکی پل باغ عمومی تا خیر خانه مینه به اساس نقشه، ادامه می یابد.

اما در پلان تفصیلی ریاست عمومی شهر سازی و خانه سازی عرض سالنک واپ (۴۰) متر است و در بعضی نقاط کج گردشی های

ساختمان های که تا حال در دو طرف این جاده اعمار شده نه تنها مغایر پلان ۲۵ ساله است، بلکه با پلان تفصیلی خود شهر سازی نیز مغایرت دارد.

وی در مورد ساحه تجارتی شهر کابل چنین توضیح داد:

— نظر به پلان اساسی ۲۵ ساله ساحه بین پل ها رتن و چمن راساحه تجارتی تشکیل میدهد. اما در پلان تفصیلی ریاست شهر سازی کوچه ها مانند سابق، منتها کمی عریضتر نشان داده شده است. قرار معلوم این منطقه مزدحم ترین نقطه شهر بوده و تراکم نفوس و معاملات تجارتی

تطبیق میگردد تفصیل ساخته شده



گوشه یی از پلان ۲۵ ساله شهر کابل

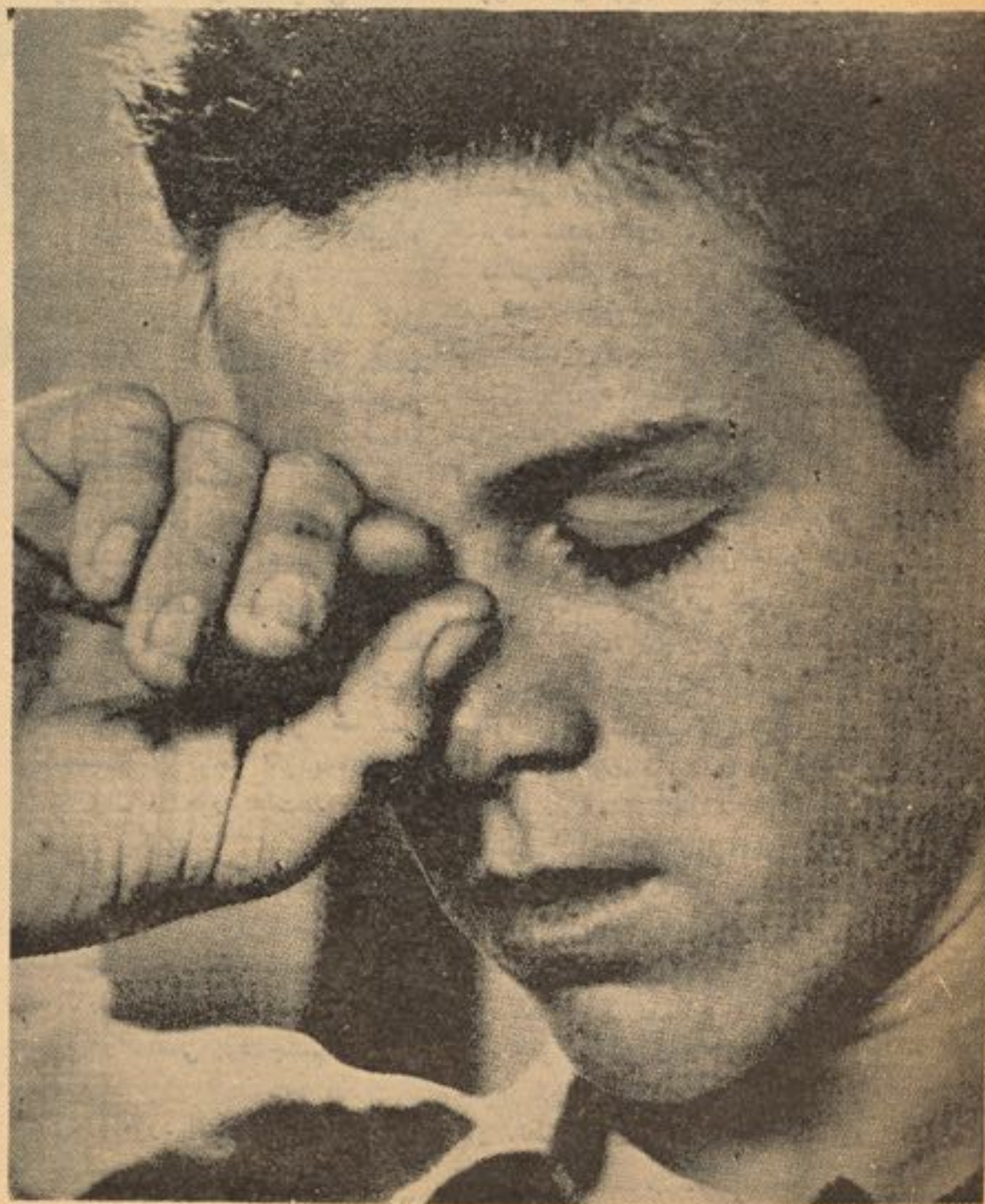
دغه مضمون د ژوندون په پاڼو کېښي اړ ورسوولوای

د سکرو و گاز د بشړ لوی د ښمن دی

د دغه د ښمن سره باید پخوا تردی چه انسان

مسموم کېږي، مبارزه وشی

د سکرو او د سمون دنورو موادو څخه دراپیدا شوی تسمه ښی کومی دی؟ آیا آکسیجن یوازې د دغه مسمومیت علاج دی؟ که څوک د دغه گاز د زهر و په اثر له حاله ووژی، سمه سستی یی روغتون ته ورسوی او که د بیحالی پېښه نه وی باید آزاده هوا ته ورسول شي

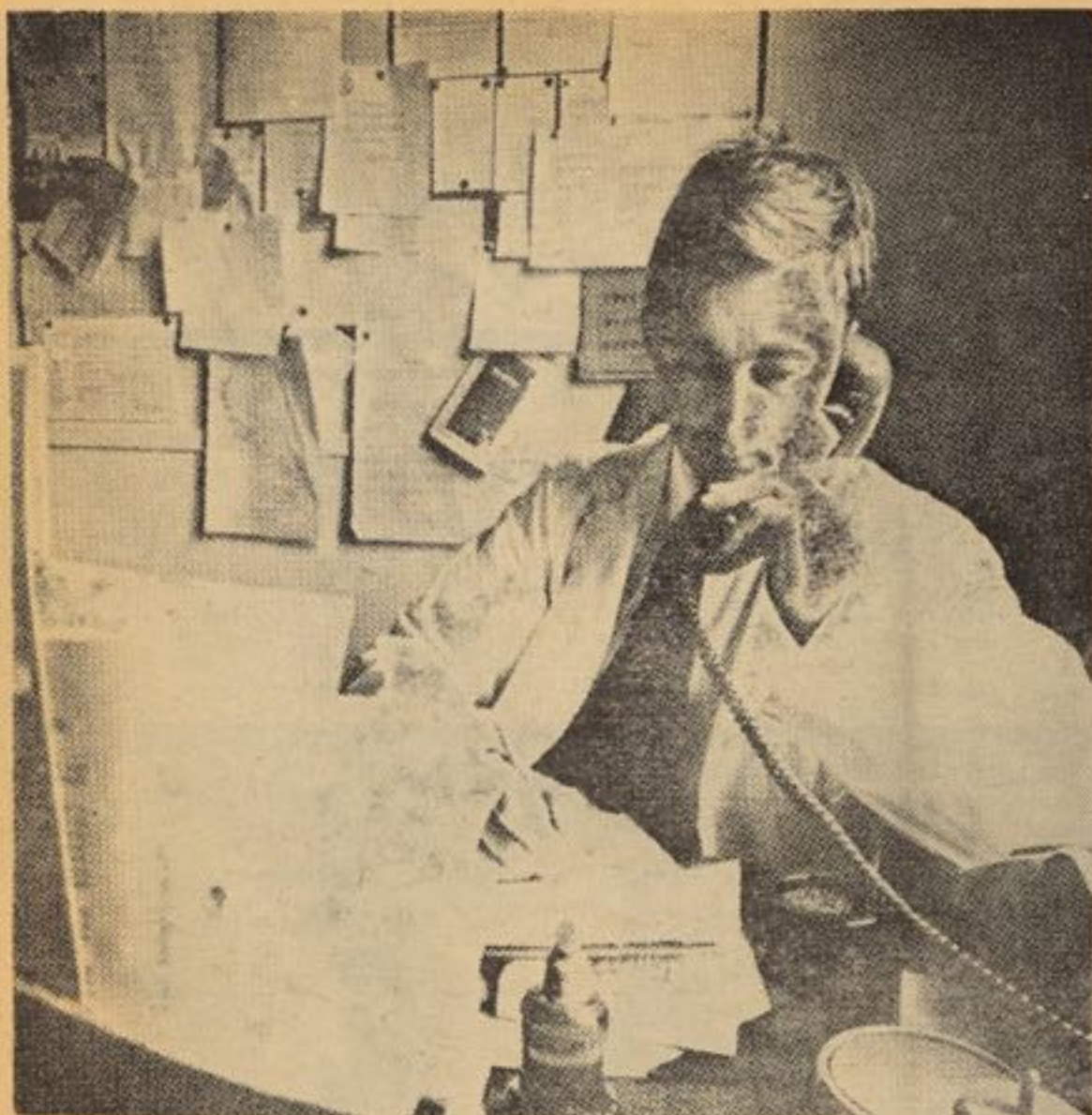


وهی، مگر دروازه نه ښورېږي ځکه چه ماشو مانو دروازه له هاخوا تړلې ده ماشو مانو ته غږ کوی خو کوم خواب نه اخلی. دخپل میړه په مرسته دروازه خلاصوی او ماشومان د بیهوشۍ په حال کېښي له حمام څخه راباسي. د ژمی په فصل کېښي دغه ډول پېښې زیاتې منځ ته راځي او روغتونونه هره هفته د دغه راز ناروغانو تداوی کوی. د دغو پېښو علت یا هغه منقل دی چه بی له کومی پاملرنې څخه سو- خول شوی سکاره پکښي اچول شوی او په کوټه کېښي ایښودل شویدی یادېږو د سکرو او نفتو په وسیله داوبو تودوونکی آله ده چه په حمام کېښي ایښودل شویده.

کومی بخاری چه د ډېرو د سکرو یاد نفتو په وسیله کار کوی، زیاتره معمولی دی او له بده مرغه یاد هغو ډېد کار کولو په وسیله یاد اچه په نیمګړی ډول یی په حمام کېښي ایښی دی دیو شمیر کسانو د مړینې سبب کېږي. په ځینو هیوادو کېښي د سکرو په ځای نفت د حمامونو د تودیدو ځای نیولی دی. که د حمام داوبو د تودولو

هوا منځ په سپړیدو ده، یو سپری په چټکۍ سره دکور خواته خپله لاروهی اوڅو دقیقې وروسته دخپل کور دروازی په وړاندې درېږي په هغه کلی سره چه په جیب کېښي یی لری، دروازه خلاصوی او خپلی ماندینی او ماشو مانو ته غږ کوی. مگر کوم خواب نه اوری. له ځینو څخه په س خیزی اود کوتی در وازه خلاصوی او سمه سستی سترګې په ماندینه اوماشو مانو باندې لګېږي چه هر یو په یوه کوټ کېښي بیهوشنه لویدلیدی په وحشت سره دکوخی خواته خغلی او خپل ګاو نه بیان د مرستې دپاره راپولی.

په یوه بل کور کېښي یو ساعت کېږي چه دکورنی دوه تنه ماشو مان حمام ته ننوتی او تر اوسه ورڅخه بیرته نه دی راوتلی. مور په پخلنځی کېښي د ډوډی په پخولو لګیاده، ناڅاپه احساس کوی چه زړه یی ریږي. زیات وختو نه چه ماشومان حمام ته ننو تل، ددوی دځندا اوساتیری آواز نه شلیده. مگر اوس یی غږ نه اوریدل کېږي په واز خطایی اوپر یشانی سره د حمام در وازه تیل



او په دی صورت کښی لازمه ده چه ژر تر ژره دډاکتر سره تماس و نیول شی او ناروغ سم دسمتی روغتون ته یو وېل شی.

دایو حقیقت دی چه هره اختراع تر دپاره اختراع کړی وه. مگر کله چه سری یو مودی پوری هیږیږی، ترڅو له کلونو وروسته دهغه د استعمال ځای پیدا کړی او بیا تر دورځی مو ضوع گرځی تر فشار لاندی اکسیجن هم ددغه قانون څخه لیری نه و.

په ۱۳۸۶ع کال کښی «گابریل باروازه» دلو مری ځل دپاره دلیون به بنبار کی یو حمام جوړ کړ چه په هغه کښی یی د تر فشار لاندی هوا څخه استفاده کړی وه دهغه ظرفیت ۹ متر مکعب، و او هغه یی د ځینو ناروغیو د علاج

دلوگی وتلو لاریه بنه توگه تنظیمه شوی نه و، له دی کبله چه حمام دننه هوا داویو دبخار په سبب درنه شوی ده، دنفثو گاز دی په ځای چه پورته لاپشی او وسوزی، ښکتي خواته ځی او سکرو گاز چه له نیمکړی احتراق څخه منځ ته راځی دحمام کوتی ته ننوځی اوله دی کبله چه رنگ او بوی نلری اوڅوک نه ور ته متوجه کیري، دغه نه پیژندل شوی دښمن د وژلو حد ته رسیدلی دی او په چټکی سره خپله قربانی بیپهوسه کوی. دسکرو گاز چه دیواتوم کاربن او یواتوم اکسیجن له ترکیب څخه منځ ته راځی یوڅپه کوونکی گاز دی چه کولای شی دانساجو داکسیجن دکمولو له کبله دمړینی سبب شی او خطری ددغه کلک ترکیبی میل له مخی دی چه دوینو سره یی لری اوڅه دپاسه ددری سوه ځلو په نسبت ور سره ترکیبیري.

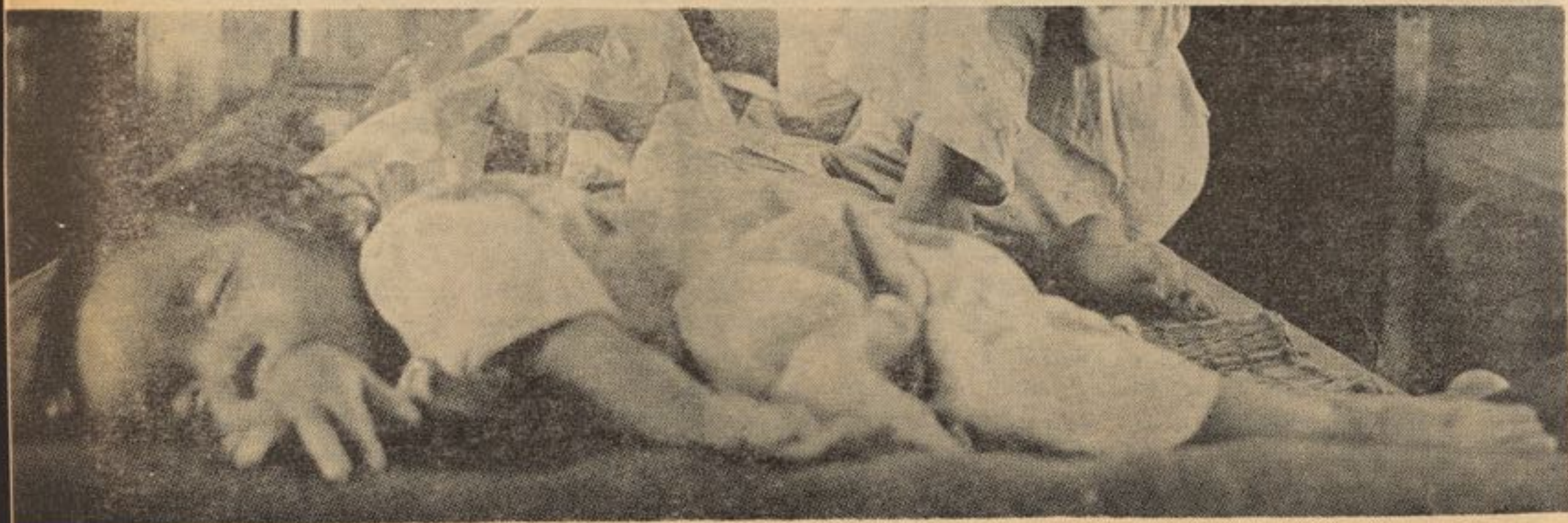
«اکساید دو کاربن» په همو گلوبین باندی تثبیت کیري او پورا زیایدونکی اونه جلا کیدو نکی تر کیب منځ ته راوړی چه کار بو کسی همو گلوبین نومیري دوینو قمرزی گاو بولو نه هسته نلری خوله گلوبین څخه ډک دی او په حقیقت کی ددغی مادی ډکی کڅوړی دی چه په رگونو کښی دهو اکسیجن ځان ته جذبوی او هغه د بدن انساجو ته ور کوی.

دغه نوی ترکیب د وینو اکسیجن منځه وړی او په نتیجه کښی د بدن انساجو په تیره بیاد ماغزه سلولونه چه دکمښت په وچولی ډیر حساس دی اکسیجن نه رسیدی.

په دغسی حالت کښی یوازی تر فشار لاندی اکسیجن دی چه کولای شی دغه مانع ماته کړی اود کاربوکسی همو گلوبین په له منځه وړلو سره بیرته دهغه ځای ونیسی اوځان د بدن سلولونو ته ور سوی او په دی ډول د بدن سلولونه نوی ژوند وروښی.

تر فشار لاندی اکسیجن څه دی ؟

کله چه په هوا کی دهغه مقدار سل په زړو ته ورسیري یعنی په هره سل زره لیتره هوا کښی یولیترا کاربو نیک گاز موجود وی، انسان دسر خړی احساس کوی اودایوازی ټاکلی ښه ده چه یوتیز هوشه سری په هوا کښی ددغه گاز موجودیت ته متوجه کوی. په یودوه زرم غلظت کښی سرخوړی زیاتیري اوسری ته دسر تاویدنیمیري او په یوزرم غلظت کښی انسان له حاله وزی. او که بیا هم غلظتی زیات شی او یو په پنځه سوم ته ورسیري، انسان پوره بیپهوشه کیري او وروسته مری. ددهغه چاسر نوشت دی چه دځان یادنو رودبی احتیاطی قریانی کیري. اوله هغو دری تنو څخه چه دسکرو د گاز دسمو میت سره مخامخ کیري، یوازی یوتن خلاصون پیدا کوی په فرانسه



او دغه سرخوړی په هغه کوټه کښی چه دتازه هوا دداخلیدو دپاوه مننه نلری دیپهوشی سبب گرزی.

اوپرا ابالت برلین در سیتیژ

عزیز احمد (اور مر)

این اوپرا بالت بدعوت گویتة انستیتوت
وارد کابل شده بود.

بعد به يك سیستم كلا سیک درآمد
درینوقت بالت از طرف (جنیس
کایت) و بعدا گو ستاف بلا تک اداره
میشد.

از ۱۹۵۳ بعد تا نیا ما از بالت
سرپرستی مینمود، نامبرده کوشید
تامکتب کلاسیک و بالت مدرن به يك
سبک خاص در آید.

تا نیا ما گو فسکی از ۱۹۵۷ الی
۱۹۶۶ بحیث ریژیسور ایفای وظیفه
مینمود.

بالت برلین که در سال ۱۹۵۳
توسط تانیاما گرافسکی و گرت
راینبرگ لم به قسم شخصی بمیان
آمده بود به سفر جهانی و يك
سلسله نمايش در نقاط مختلفه
جهان پرداخت. این بالت شخصی
در سال ۱۹۶۲ به او برای آلمان
برلین متصل گردیده که گرت
راینبرگ بحیث مدیر بالت مسئولیت
بعدی را بدوش گرفت، وی تمثیل
پارچه های را ترجیح میداد که
تمرین شده و ممثلین میتوانستند
آنها در هر موقع اجرا نمایند، به
این ترتیب این اسامیل دو باره
بنا گردیده و امروز ازمقدم ترین
اسامیل در آلمان است.

هنرمندان و ریژیسورهای
بزرگی به این بالت جلب گردیده
چون: زرگی لینا، جان گرا نکو
و غیره این هیئت بعد از تقریباً
سه و نیم سال باز هم به افغانستان
دیدن کرده اند، این هیئت که در
هر دو بار به استقبال خوب مردم
کشور ما قرار گرفتند از مهمانان
نوازی های افغانها خیلی به توصیف
یاد آور شده و با خوشی بهترین
خاطرات را به از مغان بردند.

این هیئت در کابل در حالیکه
مسافرت خیلی کوتاهی داشتند
ولی توانستند بهترین بالت
خویش را که گذشتة تقریباً
یکصد ساله دارد به معرض
نمایش قرار دهند، این بالت که کاملاً
يك بالت کلاسیک بوده و بنام
(کوپلیا) یاد میگردد.

کوپلیا در دو پرده از آثار

گویتة انستیتوت خطا به های ایراد
کرده و از روابط دوستانه میان
مردمان کشور های جمهوری
افغانستان و آلمان غربی یاد آور
گردیده و مسافرت همچو هیئت را
از دیاد روابط بین دو لنین مفید
خواندند. بعد از آن نمایش بالت که
(کوپلیا) نام داشت آغاز گردید.



در اخیر نمايش بنیاعلی وزیر اطلاعات و کلتور دسته های گل به هر یک از هنرمندان اهدا نمود.

قبل از اینکه راجع بشرح متن بالت
مذکور به خوانندگان محترم
چیزی بنویسم بهتر است ازین
گروه هنری که به کابل مسافرت
نموده بودند چیزی بنگارم البته خالی
از دلچسپی نخواهد بود.

بالت او برای برلین آلمان با
افتتاح او برای شارلوتن بورگ
در سال ۱۹۱۲ به رهنمایی ماری
سیمر من بمیان آمد پارچه های که
درین بالت اجرا میشد زیاد ترمتوجه
موضوع بود و سبک کلاسیک و
مدرن را بخود گرفته بود از ۱۹۴۵

رتبه ملکی و عسکری، کوردیپلوماتیک
مقیم کابل و خانم های شان بنا
بدعوت وزارت اطلاعات و کلتور
حضور داشتند در سیتیژ کابل
نداری اجرا گردید.

قبل از افتتاح محفل و زیر
اطلاعات و کلتور پوها ند دکتور
عبدالرحیم نوین و عده ای از اراکین
وزارت اطلاعات و کلتور از مهمانان
پذیرایی نموده و ساعت هشت شب
محفل با بیانیة وزیر اطلاعات و
کلتور افتتاح و به تعقیب آن سفیر
کبیر جمهوری اتحادی آلمان و آمر

هیئت ۲۵ نفری بالت شهر برلین
آلمان بنا بدعوت گویتة انستیتوت
بعد از دیدار از کشور های چون
جاپان، اندونیزیا، هند و پاکستان
به کابل وارد شده و بعد از نمايش
يك شب در سیتیژ کابل ننداری
به تهران رفته از آنجا به نیکوسیا
مرکز قبرس و بالاخره به کشور
شان باز خواهند گشت.

نمایش بالت شب سه شنبه
۲۲ عقرب در حالیکه بنیاعلی دکتور
محمد حسن شرق معاون صدارت،
اعضای کابینه، ما مو رین عالی

کابل ننداری



يك صحنه از باله کوبيليا

لحظا نيکه مدعوين صالون کا بيل ننداری را ترک می کردند همه هنر مندان صف بسته و با بنا غلی معاون صدارت و اعضای کا بينه معرفی گردیدند.

قبل از افتتاح نمايش نكاه رنده بارتيس هيئت بناغلی را نيسو لم مصاحبه مختصری نموده ام كه اينك تقديم ميدارم:

از رئيس هيئت پرسيده شد كه در کشور های مثل جا پان و غيره كه شما مسافرت نموده ايد آیا در کدام يك بيشتر مورد استقبال قرار گرفتيد؟

به جواب چنين گفت كه چون وقت اقامت ما در همه جا خیلی كم بود مردم بيشتر ميكوشيدند تا از پالت ما ديدين نمايند.

وی ضمنا تشريح كرد كه در ين مسافرت اين هيئت ۲۶ پالت را نمايش داده كه اكثريت آنها سبك كلاسيك تشكيل ميداد.

راجع به اينكه هدف ازين مسافرت چه بوده؟ رئيس هيئت گفت كه ما هرگاهيكه فرصت مساعد گردد به مسافرت می پردازيم چنا نچه سه ونيم سال قبل نيز همجوسفري را انجام داده بوديم كه خاطره اش خاصتا از کشور شما هيچگاهي فرا موش ما نمی گردد مخصوصا مو قعيكه از ما هيپر ديدين ميكرديم همه با علاقمندی خاص به تما شاي آنجا پر داخسته و مبهور طبيعت زیبای کشور شما بوديم چنا نچه خودم روی همين احساس آرزودارم

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۱۹

كو پيلوس می آيد و همه را بيرون ميراند اما سونيلدا خود را مخفی مينمايد.

فرانس نيز داخل ميشود اما كو پيلوس وی را اجازه نميدهد. كوپيلوس می فهمد كه فرانس حقيقتا عاشق كو پيليا شده كو پيلوس رویه نيك نموده و در ضمن ويرا نشسته ساخته بعدا كو پيليا را از عقب پرده بير و ن می آورد كه در لباس آن اصلا سوا نيلدا خود را مخفی داشته است.

كوپيلوس توسط سحر و جادو ميخواهد قدرت حياتي فرانس را به كوپيليا كه يك كدي است بدهد درين وقت سوا نيلدا كه در لباس كو پيليا مخفی است حر كت ميكند كوپيلوس احساس خوشي مينمايد وبالاخره اين حر كات ويرا به هراس می اندازد كه بلا فاصله كدي را مخفی مينمايد. فرانس دوباره بيدار ميشود و بيرون رهنما می ميگردد.

سوا نيلدا تمام كدي ها را به زمين انداخته و عقب فرانس می شتتا بد. فرانس و سوا نيلدا آشتی نموده عرو سي ميكنند و به خاطر خراب شدن كدي هايك اندازه پول می پسر دازد. و در همين جا باله پايان می پذيرد در اخير دسته های گل از طرف وزير اطلاعات و كلتور برای همه باز يكتنان باله مذکور داده شده و محفل به پا يان رسيد در آخرين

اما دكتور كو پيلوس او را فورا در پشت پرده پنهان ميدارد.

سوا تيلر دو باره جلوه گر ميشود و فرانس را به بي وفاي متهم ميكند.

سپس آنها در جشن دهقان ها حصه ميگيرند بشاروال شروع جشن را اعلام ميدارد. درين محفل مراسم جشن عرو سي يك تعداد جوانان بر پا ميگردد. سوا نيلدا نامزدی خود و فرانس را در حضور مردم منسوخ مينمايد.

و قتيكه دكتور كو پيلوس از خانه خو يش خارج ميگردد كليد هاش را كم ميكند سوا نيلدا و دو ستا نش كه كليد ها را يافته اند داخل منزل ميشوند تا با كوپيليا صحبت نمايند فرانس ميخواهد توسط زينه اي داخل اتاق كوپيليا شود اما دكتور كو پيلوس كه غرض جستجوي كليد هايش دو باره به خانه برگشته وی را بيرون ميراند. درين اثنا سوا يلند و دوستانش در منزل گدي های بزرگ انسا ن مانند پيدا می كنند و همچنان كشف می كنند كه كو پيليا نيز در عقب پرده ايستاده و در حقيقت وی نيز كو پيليا به همد يگر سلام ميدهند يك كدي ميباشد.



نمایی از باله دوستر کابل ننداری

عزیز احمد (اور مر)

بازار بین‌المللی برای کمک به بی‌نویان

این سومین برگزاری بازار بین‌المللی در کابل بود.

انجمن خانم‌های دیپلماتیک برای بسیاری

از موسسات خیریه کمک میکند.



گوشه‌ای از بازار بین‌المللی

بعد از آن به غرفه میرمنو تولنه رسیدیم درین غرفه بهترین دست دوزی‌ها با زیبایی خاص آن به معرض فروش گذاشته شده بود از آن بعد غرفه لیسه ملالی موجود بود که در آن نیز کارهای دست دوزی دختران ملالی قرار داشت وقتی از آن گذشتیم غرفه کشور اندونزی را قرار داشت که در آن نیز تعداد زیاد کتب و غیره موجود بود دیپلمات‌های انگلستان هم که بعد از اندونزی غرفه فروش اموال خود را ساخته بود خیلی بزرگ بود بعد از آن کور دیپلماتیک هند غرفه فروش اموال خویش را ساخته بودند در آن جا هم خیلی چیزهای خوب مخصوصاً پارچه‌های ابریشمی قرار داشت حاضرین را خیلی بخود جلب کرده بود بعد از آن نوبت به چکو سلواکیا، پولند، امریکا، و ایران میرسید که هر یک دارای بهترین و جدیدترین وسایل برای فروش بودند درین میان غرفه امریکا خیلی بزرگ و مورد توجه مردم قرار گرفته بود درین غرفه ها هم مواد خوراکی و سامان بازی اطفال و غیره موجود بود.

وقتی انسان واپس بطرف منزل اول می‌آمد توجه را غرفه پاکستان، فرانسه و هالند، جلب می نمود درین غرفه‌ها نیز وسایل بسیار زیبا و مورد توجه به معرض فروش قرار داشت که به تعقیب آن یک غرفه قرار داشت که در آن نوشته بود یک گیلانی جای پنج افغانی. وقتی از یک عضو آن پرسیدیم گفت:

این غرفه مشکل از احساس و همکاری چند موسسه است تا از یکطرف حاضرین را با دادن جای خستگی شانرا رفع واز جایی بافروش جای مقدار پولی به انجمن تسلیم دارند این غرفه را کمپنی لیتن با عرضه جای و موسسه با دادن شکر و هم از یانا با دادن گیلانی تدویر کرده است

درین فرصت که هر لحظه بر تعداد تماشاچیان و حاضرین افزوده میگردد هوای داخل تئاترتون خیلی گرم شده بود توانستم تاخیر این بازار را که تا ساعت هفت شام دوام داشت تعقیب کنم.

تا هنوز این انجمن به بسیاری از کودکان کستان ها غذا، شیر، ادویه، لباس و غیره مساعدت کرده برای یک تعداد مکاتب با دادن سامان و وسایل لایزال و غیره کمک کرده و برای میرمنو تولنه همه ساله یک مشیت پول بطور همکاری می دهند چنانکه سال گذشته بیش از یکصد هزار افغانی به این موسسه کمک کرده اند.

یکی از کمک‌های بسیار عمده این انجمن را مساعدت با مردم غور تشکیل مید هد که درخشکسالی‌های متواتر اخیر از طرف این انجمن صورت گرفته است.

از میرمن اعتمادی پرسیدیم که آیا در سالهای قبل هم این بازار برگزار میشد یا خیر و اگر میشد در کجا بود ؟...

به جواب چنین گفت: این بازار برای سومین بار است که در کابل برگزار میگردد و در دوسال اول در کلوب مطبوعات و امسال برای اولین بار در یکی از تئاتر تون ها که کنجایش خیلی زیبا مردم را داشت برگزار گردید امید داریم در سالهای بعدی این بازار بشکل بسیار بزرگ دایر گردد.

از میرمن اعتمادی پرسیدیم که آیا اموال وارده کدام محصول هم گرفته شده یا خیر؟ به جواب چنین گفت که هیچ محصول گرفته نشده و بعضی تسهیلات نیز برای آن ایجاد گردیده است.

بعد از آن از غرفه ها که حاضرین همه بدن آن هجوم برده بودند و هم تعدادی از مردم چون موج از یکسو بسوی دیگر در پیش روی آن در حرکت بودند دیدن کردم. ابتدا بطرف راست در منزل اول

غرفه بزرگ کشور شوروی توجه همه حاضرین را بخود جلب میکرد زیرا بسیار چیزها با ذوق همه در آن جا موجود بود از خوردنی ها و وسایل بازی اطفال، بایسکل، و دیگر بغار همه درین غرفه موجود بود وقتی انسان به بالا قدم می گذاشت بطرف راست ابتدا خانم‌های دیپلمات‌های ملل متحد را می دید که با بختن یک ها و غیره به معرض فروش گذاشتن آن همکاری خود را با انجمن دوام می دادند

روز چهارشنبه باز هم مثل سالهای قبل بازار بین‌المللی توسط فامیل‌های کور دیپلماتیک مقیم کابل و به اشتراک میرمنو تولنه و لیسه ملالی در کابل برگزار شده بود امسال محل برگزاری یکی از تئاتر تون های منطقه جشن بود که در ایام جشن استقلال محل نمایش تولیدات نساجی افغان قرار میگرفت

وقتی انسان داخل تئاترتون میگردید نخستین چیزی که توجه را جلب میکرد فوتوی قائد ملی ما شایلی محمد داؤد بود که اطرافش بایرک‌های ملی مزین گردیده بود و به تعقیب آن سمبول ملل متحد که با بیرق آن موجود بوده و در مقابل نوواردین قرار داشت خیلی قابل توجه بود.

این بیرق و سمبول که از همبستگی ملل و مردمان جهان نمایندگی میکرد در گوشه آن به انگلیسی نوشته شده بود که: انجمن خانم‌های کور دیپلماتیک، ابتدا سری به غرفه موسسه نسوان زده و از میرمن صالحه فاروق اعتمادی رئیس آن موسسه پیرامون انجمن مذکور و بازار بین‌المللی پرسش‌ها کردم کرده ؟ به جواب چنین گفت:



از دید مردم در عکس بخوبی دیده میشود

از : صفی الله ثبات

دیوانند

دلپ کمار

راجکیور

اوبه هر پوزیشن داخل فلم شده میتواند ولی ایداً نخواستن پوزیشن دیگری را بازی نماید از همین است اکتور درجه یک بوی لقب داده اند. اینرا خود لب کمار می فهمید که چه باید بکند. زیرا ما خاطرات فلمهای او را در کتابها

دیدار ، سنگدل ، مدهوشی و دیگر فلمهای آنرا در خاطره های خود داریم او در بازی نمودن صحنه های تراژیدی قدرت بازی دارد که میتوان گفت در نقشهای تراژیدی باوی هیچکس همسری کرده نمی تواند او درین اواخر فلم دیگری روی دست دارد

بنام بیراک شاید این آخرین فلم وی باشد زیرا دلپ کمار پنجاه و شش سال عمر دارد و امکان زیاد میرود که از سینما کناره گیری نماید ولی موقف وی برای همیشه در هندوستان به نزد هنر دوستان واقعی حفظ خواهد بود این بود مختصری راجع به زندگی دلپ صاحب.

حال می بینیم راجکیور یا (بچه فلم آواره) کیست ؟

راجکیور هنر مند توانا بیست که تا حال توانسته مردم را بگریاند و هم خنده دهد زیرا از عهده هر دو نقش برآمده توانسته ولی افسوس که حالا مردم هند این هنر مندانش را مشهور خود را فراموش میکنند درحالیکه به نزد هنر دوستان واقعی چهره های سه هنر مند جاودان خواهد ماند.

راجکیور فلمهای زیادی داترکت و بازی نموده از فلم آگ و آواره گرفته تا فلم مشهور هندی بنام میرا نام جوگر که متأسفانه در هندوستان ناکام ماند کسانیکه این فلم را دیده باشند میتوانند بگویند میرا نام جوگر چه نقشی داشت ؟

روش و سبک راجکیور طوریست که فلم های هندی را بخارج مملکت خود یعنی بدنیای دیگر شتا ختا ند وهم ابتکا ذاتی در ساختن فلم های هندی نمود که خیلی ها قابل قدر است او همیشه از (چاری چاپلن) تقلید کرده و در صحنه های کمدی واقعیت را طوری نشان داده است که مردم را به گریه در آورده است این قدرت عجیب و غریب راجکیور را هیچ هنر مندی ندارد ولی افسوس

از خود مکتب بخصوصی دارد. دلپ کمار دردنای سینمای هند خدماتی زیادی نموده که هیچوقت فراموش علاقمندهانش نمی شود ولی باید گفت که سبک و روش دلپ کمار مطلقاً هندیست یعنی روشهای خاص شرقی ها را دارد در هندوستان به دلپ کمار میگویند «دلپ صاحب» اینرا هم باید گفت که برای اکتوران معتبر و با قدرت هندی کلمه صاحب را استعمال میکند ما نند همین سه هنر مند یکه زندگیهای آنها میخوانید.

دلپ کمار در فلم دیدار مانند آنتار در مقابل اشو کمار هنر مند مشهور هند درخشید واز آن به بعد تا حال موقعیت خود را حفظ کرده است از فلم های مشهور وی گنگا وجعنا است که از ساخته های خودش میباشد. دایر کتران و دو ستان نزدیک دلپ کمار نخواستن اند که او از چوگات هندی خارج شود و همین باعث شد که برای اولین مرتبه از دلپ کمار به هالیوود دعوت کردند ولی او جواب رد داد این از خصوصیات پردیو سران و دایر کتران هند است که

است که از نوشته های خودش بسود فلم «راهنما» از جمله فلم های بود که میتوان آنرا بسویه یک اثر هنری بین المللی قلمداد کرد نقش مقابل او وحیده رحمان بازی کرده است همین فلم باعث شهرت وحیده رحمان گردید همچنان درین اواخر فلم دیگری بنام هری رام هری کرشنا ساخت که در تمام دنیا نمایش داده شد و این از همان ابتکارات بخصوص دیوانند است. دیوانند همیشه کوشیده تا همان صحنه های مزخرف و خرافاتی فلم های هندی از بین برود و همین باعث شده که فلم های وی تا اندازه به سبک فلم های غربی ساخته میشود. دیوانند در سبک صاحب مطبوعاتی به خبرنگاران چنین گفته است:

برای من در دنیای فلمی هند عرصه تنگ گردیده من همیشه خواسته ام به سویه بین المللی فلم بسازم و همین علت است که میخواهم برای همیشه از فلم کنار بروم و شغل دایر کتری را برگزینم در همین اواخر پیشنهادی از طرف هالیوود به دیوانند شد و او رابه هالیوود دعوت کردند و در چند فلمی

قبل ازینکه راجع به زندگی این سه هنرمند چهره دست چیزی بگوئیم ، باید گفت که این سه هنر مند از کسانی هستند که تحولی را در فلم های هندی بوجود آورده اند و سبکی هر کدام شان از خود سبک بخصوصی داشته اند که تقدیم هنر دوستان و علاقمندان خود نموده اند.

حال میبینیم دیوانند کیست، وجه سبکی دارد و تا کلام حد موفق است ؟

دیوانند: از جمله هنر مذان مشهور هند است که از خود سبک بخصوصی دارد در فلم های دیوانند صحنه های جدید و داستانهای متفاوت به چشم میخورد که هنر مندانش جدید هندی از آن پیروی میکنند. در حالیکه دیوانند ۳۵ سال پیش ویا اضافه تر از آن این روش های خاص را داشت یعنی زمانیکه راجیش کپنه، دهر میندر، و متو جکمار تولد نشده بودند و همین علت است که دیوانند به همراهی هنر مندانش فعلی هند چون راجیش کپنه ، دهر میندر و متو جکمار دوش بدوش پیش میروند و تا حال موقعیت خود را حفظ کرده است .

دیوانند میگوید: یک عده پردیو سران و دایر کتران هند یست که میگویند دیوانند دیگر پیر شده است او بخواب میگوید درست است که من پیر شده ام اما هیچوقت چهره خراشیده و شکم کشیده مرا روی پرده ندیده اید اینرا برای جوانی که بعد از ما می آیند توصیه میکنم که برای یک اکتور چهرن باشد وجه سرد فورم بدن و زیبایی اندام خیلی ضروریست در حالیکه هنرمندان فعلی ما بعد از مدت چهار الی پنج سال فورم بدن و زیبایی اندام آنها تغییر میخورد و علت آن اینست همینکه قدری پولدار شدند در پارتنی ها و معاشا قل از حد زیاده مشروب و نان میخورند و اصلاً فلم را فراموش میکنند خوشبختانه من این نقش را ندارم در حالیکه من ۵۵ سال دارم همزرقا بمن میگویند که تو مانند جوان بیست ساله جلوه میکنی. در سال ۱۹۷۲ درجه بندی که در بین اکتوران واکتر پسان هندی صورت گرفت از دختران هیما مالتی اول ممتاز دوم، وشر میلا تیگور سوم شد .

از مردان دلپ کمار اول، دیوانند دوم و راجیش کپنه شوم شد. دلپ کمار بخاطری اول شد که برای شخصیتش مردم هند احترام دارند یعنی برای همیشه بدون اینکه اثری بسازد در صدر قرار دارد بعداً وقتیکه دلپ کمار را معرفی میکنیم خواهید فهمید که دلپ کمار چه خصوصیت های دارد.

دیوانند فلم های زیادی بازی کرده که مشهور ترین فلم وی فلم گانید «راهنما» شماره ۳۶



راجکیور

که در اثر عیاشی زیاد فورم بدن خود را از دست داده راجکیور با وجودیکه برا دران چون شمی کپور ، ششی کپور و حتی پسر چون اند همین کپور دارد اما هیچ وقت اینها موقف او را گرفته نتوا نرسید باوجودیکه جوانتر از راجکیور اند . راجکیور به غیر ازینکه از جمله اکتوران ممتاز هند بود از جمله دایر کتران درجه اول هند نیز بشمار میرود و درین رشته سابقه طولانی دارد . در اخیر باید گفت که تنها چهره های این سه هنر مند ممتاز هند برای مردم خسته کن بقیه در صفحه ۵۹



دلپ کمار

نمیخواهند هنر مذان شان نقش های خوبیتر و جدید تری برای مردم و تما شا چیان بازی کنند و همین باعث شد که دلپ کمار در چند فلم اخیر خود رول های کمدی را بازی کرد ولی چندان موفق نگردید به استثنای فلم رام و شیمام . دلپ کمار را آنقدر مردم هندی پسندند که حتی اکتوریس های مشهور هندی میگویند آرزوی مادر زندگی اینست که یکبار نقش مقابل دلپ صاحب را بازی کنیم قدرت فصاحت گفتار دلپ کمار رايك اکتور هندی ندارد ناگفته نماند که این نقص دلپ کمار نیست که تنها در چوگات هندی فلم میسازد



دیوانند

هم بازی کرد. این فلم هارا در کمپنی فوکس قرن بیستم ساخت و خیلی ها موفق هم بود بطوریکه برای وی «گر یگوری یک» شرق لقب دادند از همبازیهای که در فلم های دیوانند شهرت یافته اند عیاضات است از: زینت امسان گیتایالی، ممتاز، گریا، هیما مالتی، وحیده رحمان ، سادھنا و اکتور مشهور فعلی هند شتروگن سنیا . این بود نکات مختصری در باره دیوانند . حال میبینیم دلپ کمار کیست چه سبکی دارد وجه چیز باعث موفقیت وی گردیده است؟ نام اصلی او یوسف است واز جمله هنرمندان ممتاز هندو ستان بشمار میرود که

حکام محلی یا «شار» های غر جستان

روز را در بین این سلسله جبال سپری کرد. (سفر نامه ابن بطوطه طبع تهران سال ۱۳۴۸ ج اول) بنا بقول مترجم در قرن چهارم هجری غر جستان و لایتنی غنی بود و در آن شهر های بنام آیشینی یا بشین و شورمین یا سور مین بود و یا قوت این ولایت را معروف به کثیرالا لیلاد میداند و آنرا وسیع تعریف میکند (ص ۲۷۷ ج ۶ معجم البلدان یا قوت طبع مصر ۱۳۲۴ هـ) و اصطخری عقیده دارد که شهر بشین بالا دره است و مرغاب ازین شهر به مرالدود سرازیر شود و از نشینی تا سودمینی یک مرحله فاصله است از نشینی برنج بسیار خیزد و از سور مین مولیز زیادی حاصل گردد که به بلخ و هرات به بازار گانی برده شود (مسالك و معالك ص ۲۱۴ ترجمه فارسی یگو شش ایرج افشار) بنا بقول ابن حنفل حکام غر جستان در هر دو شهر آن اقامت نداشتند بلکه در محلی بنام بلیکان بود و با شش دارند و صوف عقیده دارد که این سر زمین در گذشته ناحیه از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود (موزه الارض ترجمه دکتر جعفر شعار طبع تهران سال ۱۳۴۵ ص ۱۷۸) در حدود العالم که قدیمترین اثر جغرافیای برسان در دست غر جستان محلی آبادان و حاصلخیز ذکر گردید و شور مین از توابع هرات و نامور شده است و تنها بشینی را به غر جستان منسوب دانسته است (حدود العالم ص ۲۸۸ طبع بو هنتون کابل ترجمه امیر حسین شاه) مترجم آیشینی را افشین نبشته و محل آترابفاصله یک تیراس در ساحل شرقی مرغاب علیا و با فاصله چهار منزل بالای مرالدود قرار می دهد این مستشرق ده مسجد جامع را در شهر های آن و نامور می سازد (ص ۴۴۲ جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی ترجمه محمود عر فان طبع تهران ۱۳۳۷) (استاد بار تولد) در مورد غر جستان یا غرجه عقیده دارد که این کلمه یک اصطلاح قوی است که تا امروز بشکل غلج در آسیان وسطی باقی مانده که در مورد سکنه آریای بی ولایت کو هستانی سمت علیای آمو دریا استعمال میکنند این اصطلاح به عقیده تو ماشک از کلمه (کوه) زبان پاکتری قدیم مشتق می باشد.

(۸۸ تذکره جغرافیای تاریخی ایران ترجمه طالب زاده طبع تهران سال ۱۳۰۸) و (شار) بنا به عقیده دکتر ناظم (حیات و اوقات سلطان محمود ص ۶۵ ترجمه امینی طبع کابل سال ۱۳۱۸ لقب حکمدا ران غر جستان که مفهوم آن کوه های شار ها می باشد بدین ترتیب لقب حکمدا ران محلی غر جستان را در قرون وسطی (شار) میگفتند که در نزد مورخان معروفند.

یگانه اثری که در دسترس ما قرار داشته و از شارها بتفصیل سخن رانده است تاریخ یعنی تالیف (عتبی) می باشد نظر به تصریح بقیه در صفحه ۶۰

مقتدر خرا سان، فارس، سیستان و ماوراء النهر شدند. و اوستو کراسی پولی نیز در اثر ارتباطیکه با معالك مشمول مشل هند و چین در رشته و امور بازار گانی را با کشور ها ترومند بجلو می بردند مقام رفیع تری را حایز بودند.

اما نتوانستند که خود را هم عنان اوستو کراسی از ضی قرار دهند زیرا از ستو کراسی ارضی بیشتر از جانب رو حالون تقویه و حمایت میشد و رو حالون که منافع خود را در تحت سلطه شریفزادگان زمیندار مشا عده میکردند، دست اتحاد را به جانب ایشان دراز کرده و یک دیگر متکی میشدند و همین علت بود که زمین داران و نواحی مختلف بزودی صاحب قدرت سیاسی شده و سلاطین سلطنتی را تأسیس میکرد که این وضع در اعصار قرون وسطی جریان خود را روشتتر تعمیق و درد سری را برای وحدت سیاسی منطقه ایجاد کرده بود. زیرا شان و شوکتی که دهقان های محلی یا شریفزادگان زمیندار برای خود قایل بودند که سلطان همان وقت عین زندگی را دارا بود و قف دهقان های زمیندار در نظر سلاطین عصر رقیبان و خاصا نه بود. زیرا دهقان ها در کاخهای برج و بارو دار زندگی میکردند و در زمان جنگ سلاطین سواره نظام را برای دفاع خود شان استخدام می نمودند که این وضع طبعا از نظر تکنیک سلاطین را و میداشت تا آن رقیب را یا در حلقه تابعیت خود داخل سازد و یا با نیروی خویش از میان برداشته و وحدت سیاسی را طبق امیال عظمت طلبانه و پالیسی توسعه جویانه خود رادر قلمرو خویش تا مینماید و خار مواضع را از راه آمال خود بر دارد که بعد ها روی این سیاست سخن خواهیم گفت.

بر مبنای همین پرنسپ های تذکریافته بود که سلسله بولی در غر جستان که ممکن است از شریفزادگان زمیندار آن ناحیه بودند اسامی سلطنتی را پیروی کردند که بعد ها مورخان آنها را بنام (شار) خوانند و محل حکومت شار را غر جشار قلمداد کردند.

نظریه اطلس جغرافیای تاریخی افغانستان غر جستان ولایتی بود که هستان که در بین سلسله کوه بابا، تیر بند ترکستان و سیاه کوه موقعیت داشته و هریرود از حاشیه های جنوبی و مرغاب از سطوح مرکزی و شمال این ولایت منبع میگرفتند و راه ارتباط آن بمرور از راه مرالدود و به هرات از راه پو شنگ و کرخ استوار بود و ضمنا راه کم فاصله بین مرو و غزنه محسوب میگردد که بهیچ درجندین جا ازین ولایت ذکر نشده و از آن به حیث معبری بین مرو و غزنین نام برده است و سلطان مسعود نیز در حین فرار از زندان از همین راه به غزنین مراجعت کرد و و این بطوطه سیاح معروف عرب همچنان بلخ را به قصد هرات از راه غر جستان ترک گفت و بنا با طهار خود ش مدت هفت

(این خرداد به) که کتاب خود را در اوا یل قرن سوم هجرت نبشته است، ملوک محل خرا سان، سیستان و ماوراءالنهر یا القابیکه داشتند ذکر میکند و از آنجمله حکام محلی غر جستان را بنام (براز پنده) قید کرده است (المسالك الممالک طبع لندن ص ۳۹ سال ۱۳۰۶ هـ).

حکومت طاهری به تمام معنی توانست که وحدت سیاسی و اداری را سر قلمرو خود تأمین نماید. زیرا موانعی مثل شیبات استعمار گرانه بغداد و پالیسی های تفرقه انداز خلیفه عباسی نقش خود را درین زمینه فعالانه بازی میکرد و از جانب دیگر تضاد حاد بین قبایل و ایسم مرکزی و فیودالیسم غیر مرکزی روشتتر در بسیاری از پدیده های اجتماعی و اقتصادی چهره خود را نمودار میکرد که این مسئله سر انجام راه را برای تشکیل شدن دسته از خود گزری بنام عیاران در سیستان باز کرد که این دسته از خود گزری در واقع محصول استبداد دامنه دار خلفا و اوستو کراسی محلی و برو کراسی تباری دولتی در نواحی خراسان، سیستان... و غیره بود عیاران تلاش پیگیرانه خود را مصرانه تا رسیدن بقدرت سیاسی دنبال کردند اما مشکل بود که بتوان بزودی سیستم برو کراسی را در سر تا سر قلمرو بصورت متحدالشکلی بهمنه اجرا گذاشت زیرا در بعضی ولایات خاندان های سلطنتی محلی با عنعن و سنن خیلی باستانی و خاص خود شان اقتدار را بدست داشتند. روی همین علت بود که عیاران نیز فایق به آرمان ناپی خود نشدند و سیاسی خلیفه بغداد آنها را نیز از پادر آورد. موقوف میبایست شایرایی هم زد.

مسئله ارضی از پیچیده ترین مسایلی بود که همواره نقش قاطع و تعیین کننده رادر سر نوشت مردمان شرق بازی میکرد. کشمکش های دامنه داری همیشه بین اوستو کراسی از ضی و اوستو کراسی پولی جریان داشت. اما تقوی برای همیشه نصیب اوستو کراسی ارضی بود و بنا بقول (بار شوید) اوستو کراسی از ضی در اثر اتحاد منبر و تاج از مزایای توازن برخوردار بود و روی همین علت بود که فرمان روایان محلی را شریف زادگان صف اول تشکیل و حتی مقتدر ترین آنها مانند سایر رعایات خویش بنام دهقان معروف بودند و کلمه دهقان در خراسان قرون وسطی بکسانی اطلاق میشد که در طبقه ممتاز قرار داشته و امتیاز سیاسی را حاصل نموده بودند و همین دهقانان بودند که خود را بمشا یسه فرمانروایان مقتدر در نواحی محدود تبارز داده و دودمان های باسطیره و نیرو مند را تشکیل و مدت ها بر ساحات شرقی خلافت با جلال و جبروت چشم گیری فرمادادند که مثال برجسته آن آل سامان میتواند باشد. زیرا سامان خداده نخست دهقانی در دهه سامان بلخ بود.

که فرزندان او بعد ها فرمانروایان

مسئله حکم داران محلی یکی از مسایلی پیچیده تاریخ قرون وسطی کشور ماست. فرمانروایان محلی که از سنت های عهد سیاسی و از بقایای آن امیرا طور ی از پا افتیده در خرا سان و نواحی غربی و مرکزی و شمالی افغانستان مقارن ورود اعراب بود، موضوع وحدت اداری و توحید نظامی را درین کشور خیلی بغرنج و پیچیده تبارز داده و نیروی مدافعه وی را یک قلم از میان برده بود و همین علت بود که فاحش عرب در بند و ورود خود به پیروی های شا یا نی در نواحی متذکره نایل آمدند و بدون پی خورد با مقاومت شدید مدافعین سر سخت از هرات تا تخارستان را در اندکترین فرصت زیر گامهای فاحشانه خود در آورند زیرا پراکنده گی های اداری و فقدان وحدت مرکزی قبل از قدم گذاشتن اعراب بسوزمین باستانی افغانستان درین مرز و بوم بسط و گسترش یافته بود و تا جاییکه از فحوا ی مورخان عرب استنباط میشود، روشن میگردد که فاحش عرب حین ورود خود در نواحی غربی و جنوبی افغانستان در هر شهر و منطقه به فرمانروایان مستقل و آزاد برخوردند که بعد از مقاومت ناچیزی آنها را تابست و با جکزار خود کردند مثلا حکم دار سیستان، هرات، زمین دار، بادغیس، مرو، گوزگان، بلخ، تخارستان، با میان و غزنه که این فرمانروایان علیرغم آنکه با هم روابط سیاسی ندا شتند حسن خصوصیت و عداوت نیز بعد کافی در نهاد شان راجع به تابود کردن یکدیگر، رشد کرده و فاصله آن بعدی بین شان ایجاد شده بود. و زمانیکه سلسله اعراب درین سر زمین استحکام یافت آنها روی منافع و استقرار سطیزه خود ازین نظام بی شیرازه متحد مقدور حمایت کرده و آنرا تقویه کردند. زیرا خلفای اموی خویش آگاه بودند که وحدت سیاسی دست متجاوز و استعمار گر آنها را ازین گوشه امپراطوری کوتاه میسازد.

طهور نظام فیودال و جریان سیستم برده گی عامل دیگری بود که وضع تذکار یافته را بیشتر از همه بسوی عدم همبستگی و نابودی میکشاند. تأسیس و رشد شهر ها بروز منابع کوچک و سرازیر شدن صنعت گران و اهل حرفه به جانب شهر ها تقسیم کار و روی هم رفته ایجاد فاصله بین روستاییان و شهر یسان عواملی بودند که مسئله فیودالیسم رادر قرون وسطی دستخوش تکامل و تطور قرار دادند. و فیودالیسم غیر مرکزی در قدم اول در سر تاسر خراسان و سیستان حاکمیت خود را استوار ساخت و فرمانروایان محلی بیشتر از همه در تحکیم بنیه خود صنعتی ورزیدند و حتی بعد از بوجود آمدن حکومت نیمه مستقل طاهری در خرا سان با زهم فرمانروایان محلی بصورت مستقل و یا بصورت تیولدار در بعضی نواحی بیای خود استفاده بوده فرمان میرا نند. چنانچه



زینت گلچین هنر مند محبوب

● زینت سالها قبل ازدواج کرده ولی بزایش
خوشبختی نیاورده
● آنهایی که چندان ادعای ندارند و میخواهند
کاری را انجام دهند بهترین هنرمندانند.

بود... می پرسیم :
- چه آرزویی داری ؟... بعد خنده ام
میگیرد زیرا يك سوالی تکراری مطرح کرده ام
که جواب دادن به آن مشکل است
او درک میکند که چرا خنده ام گرفته...
میگوید :

آرزو هایم مثل نام های متعدد است و
گمان نمیکنم اشخاص دیگری هم فقط يك آرزو

بعد می خندد و ادامه میدهد :

- من نقش های مختلفی را بازی کرده ام
بعن میگویند موفق هستی ولی من ایمن
موفقیت را کامل نمیدانم گذشته از آن آنسرا
مدیون دیگران میدانم

- مثلاً مدیون چه کسانی ؟

- هنرمندان... هنرمندانی که در پهلوی
آنها تمثيل کرده ام آنها تنها متقا بلا از
همدیگر می آموزند... از استاد رفیق صادق
هم ممنونم... او هم مرا رهنمایی کرده است
- بنظر تو بهترین هنرمند ما کیست ؟
- آنهایی که ادعایی ندارند ولی میخواهند
کاری انجام بدهند.

- از چه چیزی لذت می ببری ؟...

ساز مطالعه و از شنیدن حرف ها نیکه
فکر کنم بیقرضانه و آموزنده است.

- میخواهی در فلم بازی کنی ؟

- اگر ازمین بخواهند بلی... چون اگر

ازمن تقاضایی نکنند شاید خودم مرا جعبه
نکتم زیرا در آن صورت فکر میکنم مرا برای
بازی در فلم مناسبت پیدا کند.

- از چه چیزی متلفر هستی ؟...

- اگر خود را هنرمند حساب کنم بخود
اجازه نمیدهم به چیز هائیکه انگیز فکر کنم
هنرمند باید زیبایی شناس باشد و زیبا بی
را بدیگران بنما یاند... جنبه های خوب
زندگی را و جنبه های زیبایی آنها نیت را..
بهر حال انسان گاهی با چیز های تنفر انگیز
هم مواجه میشود...

- چه رنگی را دوست داری ؟...

سرنک هائی را که از آن بوی زندگی
استشمام کنم رنگهای روشن و سنگین را
می بینم زینت از سوالات زیاد خسته شده
عکس جالب او را از نمایشنامه « پابرهنه در
پارک» نشا نش میدم و میگویم :

- اینرا در پشتی مجله جا میگیرم...

می خندد و میگوید :
- اختیار دارین...

پایان



در کنفرانسی که در مکتب بی بی صاحبه دایر شده بود زینت در کنار آفره مکتب
و دیگران دیده میشود.

داشته باشند بهر حال برای اینکه سوال شما
را بی جواب نماند باشم آرزویم اینست که
مثل همیشه با همه صمیمی باشم در ضمن و
طایفی را که بعهده دارم بتوانم مؤفقا نه پیش
برم... البته فعلا وظایف معلمی و تمثيل
است. فکر میکنم هر کس در هر موقعیتی
میتواند به مردم خدمت کند.
میگویم:

- چه کسی را دوست داری ؟

جواب میدهد :

- شما گردانم را و تمام انسان های خوب
و با ارزش را

بنظر تو چه کسی با ارزش است

- کسی که کینه نداشته باشد و بیشتر از
خود بفکر دیگران باشد.

- غیر از معلمی و تمثيل چه پیشه ای را
خوش داری ؟...

- همین دوشغل برایم کافیه است، البته
حرفه های دیگری هم است که از لحاظ
مولریت درمن ایجاد علاقه میکند مثلاً طبابت
انجیرری... ولی آیا ممکن است من طیب
یا انجیر شوم...

با آواز زینت گلچین همه آشنا می دارند
بخصوص من آنها کی که داستا نهایی دنباله دار
رادیو درام ها و سایر پروگرامهای تمثیلی
رادیو را می شنو ند.

زینت آواز خوبی دارد و از مثلاً و وریده
رادیو بحساب میرود. قیافه اش آرام است
گاهگاهی لبخند میزند ولی در صدایش غمی
نهفته است.

او بنام «نرگس گلچین» در بعضی از
نمایشها مهای تیاتر بازی کرده است چنانچه
قبل در نمایشها م «پابرهنه در پارک» که در
مرکز کلتوری امریکا نمایش داده شد نقش
مادر «محبوبه جباری» را بازی کرد. در
نمایشها م مذکور مشعل هنر یار وحشمت
امید و قدیری هم نقش های داشتند.

زینت سالها قبل از دواج کرده است
ولی این ازدواج به خوشبختی نیا نجامیده و
فعلاتنها با فامیل خود زندگی میکند و قتیکه
اورا دیدم خرید یشم و گفتم :

زینت جان... قبل برین زینت جملیا ر
بودی، بعد زینت گلچینا ر شدی، سپس زینت
گلچین شدی و حالا هم اسمت را گذاشته ای
نرگس گلچین...

خنده اش گرفت و گفت :

- خوبست که نام های مربوط به داستانها
را و نقش های را که بازی کرده ام حساب
نکرده ای.
گفتم :



از راست به چپ : محبوبه جباری- مشعل- استاد صادق- زینت گلچین- زرغونه رفاه-
فلوران هنگام ثبت یکی از رادیو درامها.

اسرار ستاره‌های

ثروت‌مندان هالیوود

الیزابت تایلر یکی از ثرتمندان

ترین ستاره‌های هالیوود است

باب هوپ از راه زمین‌داری

ثروت زیادی به جیب زد

هالیوود و ثروت حالا دو کلمه کاملاً مترادف شده درست از همان آوانی که (آربگل) با ساختن فلم‌های يك حلقه ای در فاصله فقط چند سال يك ميليون پوند به جیب زد مردم درباره عاید هنگفت ستاره‌های هالیوود هر روز می‌شنوند و حرف می‌زنند.

در این میان آن عده ای که پول‌هایشان را بدون هدف و یابی پسندو بازی ای که در آن آوان شاخص هنر مندان بود مصرف کرده و به تنگدستی و بعضاً حتی به فقر مواجه شدند ولی عده دیگری سرمایه‌شانرا بازرگی تمام به کار انداختند و امروز این عده از جمله ثروتمندترین اشخاص دنیا هستند.

(آربگل) ثروتمند، ثروت هنگفتی را که در فاصله چند سال بدست آورده بود با همان سرعت از دست داد ولی بدنبال او ستاره‌هایی روی صحنه هالیوود ظاهر شدند که راه شانرا طور دیگری انتخاب کردند.

در این میان ستاره گانی چون (جین آتری) (جول مکرمی) و (راند ولف سلات) شامل می‌باشند که امروز هر کدام به نوبه خود میلیونها هستند و اما سوال عمده ای که الان ایجاد می‌شود اینست که: ثروتمندترین مرد هالیوود کیست؟ ثروتمندترین مرد هالیوود باب هوپ است کمیدین امریکائی که زادگاهش اصلاً انگلستان می‌باشد. و در سال ۱۹۳۹ برای بار اول به پایتخت سینما پا گذاشت و در فلمی که بنام (بروکاست بزرگ) برای بار اول اشتراك کرد شهرتی بهم رسانید.

سرمایه هوپ بین ۱۶۶ الی ۲۹۶ میلیون پوند سترلنگ تخمین شده با این همه ثروت باب امروز ثروتمندترین مرد کالیفورنیا ست.



۱- الیزابت شایه تنها سرمایه‌اش به ۲۵ میلیون پوند میرسد

و در این مبلغ آن قسمت ملک و دارائی ای که سرمایه گذاری نشده شامل نیست.

شش تن از میلیونرهای نامور دیگر هالیوود هر کدام دارای سرمایه‌ای بین ۴۰ میلیون پوند و ۹۰ میلیون پوند هستند در این زمره ستاره‌هایی چون (ستیفالنا) (جین آتری) - و (رای دزقی و چارلی چاپلین) شامل می‌باشد.

چاپلین یکی از اولین اکتورهایی است که کمپنی فلمگیری خودش را تأسیس کرد و حق انتشار اکثر فلمهایش را برای خودش محفوظ داشت.

چندی پیش چاپلین دو میلیون پوند از سرمایه اش را برای تولید و نمایش دو باره فلم هایش بکار انداخت و وقتی فلم مشهور (عصر نو) در نوامبر گذشت در ماریس به نمایش گذارده شد فقط در همان پنج روز (۲۵۰) پوند کمائی کرد چاپلین تمام سرمایه اش را بصورت شرکت مستقل بکار انداخت الان در هالیوود ده‌ها تن میلیونرهایی زندگی می‌کنند که هر کدام دارائی شان از ۲۰ میلیون پوند تجاوز میکنند و این مبلغ را آنها همه از تجارت و سرمایه‌گذاری بدست آورده اند درین جمله مثلاً مشهوری چون (فرد بکور) (رای را جرزی) (رادولت سگات)

البته در پهلوی (پاول کیستی) بلیونر تیل.

سال‌ها پیش يك ممثل جوان از هوپ در مورد اسرار ثروتمند شدنش سوال کرد هوپ بلا فاصله گفت (شما به بیابان بروید در آنجا تیکه هیچ باغی وجود نداشته باشد تا میتوانید زمین بخرید) هوپ خودش درست همین کار را کرده بود امروز یگانه تشکیل مرکزی سرمایه هنگفت هوپ همانا دو موسسه سرمایه‌گذاری می‌باشد که زمین‌های او را در امریکاء و جهان اداره میکنند در نواحی جنوب کالیفورنیا جائه که هوپ قسمت بیشتر ثروتش را بکار انداخت ارزش زمین ۱۰ فیصد بلند رفته و این جهش قیمت کاملاً نفع هوپ تمام شده بطور مثال هوپ ۱۶۰۰۰ هیکر زمین را در نواحی وادی فرناندو به قیمت ۲۶۰۰۰ پوند خریداری کرد از زمان جنگ (جنگ جهانی دوم) به این طرف نصف این زمین هارابه قیمت ۱۶ میلیون پوند به فروش رسانیده ارزش نصف دیگر بین حداقل ۱۲۵ میلیون پوند تخمین شده.

یکی دیگر از این میلیونرهای نامور (بنگ کورسی) است ممثل مشهور هالیوود همکار هوپ در سلسله فلم‌های شکفت انگیزو ((ووده)). دارایی محلی کورسی امروز به لااقل ۱۵۰ میلیون پوند میرسد.



لیز تایلور با ریچارد برتون در فیلم کلتو پاترا

وحتی (لوسی مال) شامل می‌باشند

روس بال استو دیو تلویز یوانی (ویزاد) را خودش تاسیس کرد بعداً حقوق آنرا به کمپنی (لکفاند دسترن) بفروش رسانید.

الیز بت تایلر به یکی دیگر از ثروتمندان نامدار دنیای پرزرق‌برق هالیوود است. دارایی او به ۲۵ میلیون پوند تخمین شده که در این جمله سه میلیون پوند جوا هرات و زیورات شامل می‌باشد برای سالها سال است که خانم تایلر در هر فلمش یک میلیون پوند حق الزحمه دریافت میداشته.

همچنان الیز بت تایلر به اشتراك پسر اندرش هشتاد پنج فیصد مفاد کلی فلم مشهور (هشتاد روز دور دنیا) دریافت میداشته.

این مبلغ تا امروز به ۲۳ میلیون پوند رسیده الیز بت و شوهر سابقش ریچارد برتون بر علاوه حق الزحمه مسلکی قسمتی از مفاد کلی ایرکه از درك نمایش فلم‌ها یشان بدست می‌آمده همه در یافت داشتند. این زن و شوهر تا بحال از درك نمایش فلم‌هاییکه در آن اشتراك یاب به تنهایی بازی کرده اند ۴۰۰ میلیون پوند در یافت داشته اند فرانك سیناترا یکی دیگر از این ستاره های میلو نر هالیوود است سرمایه او همین چند ماه پیش ۵۰ میلیون پوند تخمین می شد دلیل عمده این همه ثروت فرانك سیناترا آنست که حقوق انتشار ریکارد هایش را برای خودش محفوظ داشته. و از درك تولید

پوند دارد و بر علاوه یک طیاره جت

به قیمت (۲۰۰۰۰۰) خریداری کرده سیناترا مالک هشتادجوره بوت‌دست دوزی شده است (مخصوصاً برای خودش ساخته شده تاپا هایش کوچکتر جلوه بدهد.

دین مار تین یکی از اعضای (دسته سینا ترا) مالک ۱۰ میلیون پوند سرمایه می‌باشد اگرچه سرمایه او بمقایسه سیناترا زیاد هنگفت بنظر نمی‌آید ولی دین مار تین سالانه شش میلیون پوند ستر لنگ بقسم حق الزحمه دریافت میکند و این خیل بیشتر از عاید سالانه سیناترا است در سال ۱۹۶۸ دین مار تین قراردادی با دو مؤسسه انتشارات ملی تلویزیون بست که به موجب آن سالانه ۷۲۲۰۰۰ پوند از طرف

بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۲۵

بدسترازمیگر

دربارهٔ دختر بچواخت پرداخت: سیلنا بنت حسین .
گریج بالحن آمرانه باو گفت: برو داخل کابین . آنجا در قسمت چپ يك جعبه است .
بردار و اینجا بیاور .
همینکه دید دختر از جاتکان نمی خورد ،

فریاد زد :
- زود باش : تاخیر نکن من يك حرف را عادت ندارم سه بار تکرار کنم .
دختر بچشمان گریج تگرست . بعد بکابین پائین رفته جعبه مطلوب را باخود بیالاورد .
سرافینو از گریج پرسید : ترک است ؟
گریج جواب داد : خیر عرب است . ولی پیرمرد بغاظر داشته باش که حوادث امشب چندان معمولی نیست .

سرافینو سری تکاند ادوگفت: هر چه باشد اینک ایجاب میکند با مشروب وداغ کنی .
(دوبه دو نفری که روی کشتی افتاده بود کرده توضیح داد) اینجا از همان قاجا قبرانی استند

که بمن جنس می آوردند ودر برابر تو هیچ اند اما تاثیر مشروب کار آنها را اینقدر طول داد و توتوانستی زودتر گلیم شانرا جمع کنی .
میدانم .. میدانم حالا موقع موعظه کردن نیست . کم کم دارند بپوش می آیند .

سرافینو از جیب خود طناب ماهی گیری را بیرون آورده دست و پای هر دو نفر را محکم بست و گریج به دختر اشاره کرد سر جعبه را باز کند و بلا ستر را بیرون بیاورد .
سرافینو نیز از جیب دو قاجا قبر دو دستمال پاک سپید بیرون آورده بود .

گریج از او پرسید: مشروب دارد یاخیر؟
- میخواهی باز هم بنوشی ؟
- کاش بنوشم . جانم دنبال يك جرعه آن میروم ، میدانی ؟
سرافینو روی عرشه خم شد و پیراهن گریج را بیرون آورد . بعد روی زخم را با الکل شست و جان گریج را از شدت سوزش و درد به لب رساند تا آنجا که فریاد او بلند شد .

سرافینو دستمال را هم به الکل آغشته و روی زخم فشار داد . بار دیگر فغان گریج بالا رفت .
در اینموقع دختر بلاستر را آماده کرد و روی زخم نهاد .

دستهای ظریف و زیبا یی داشت . سرافینو بانگريستن به او و به گریج که جای فرزندش بوده زد خون احساس غرور میکرد . زیر امیدید که دخترک نیز مثل گریج جسور ، مغرور و زیبا است .

دخترک کار زخم بندی را موفقانه پایان داد . گریج روی عرشه نشست و پشت خود را بدیواره کشتی تکیه داده تکرار کرد:

- خوب ، سیلنا بنت حسین .
دختر به او نزدیک شد . رفتار و حرکاتش خیلی به شاهدخت ها می ماند . گریج اشاره کرد بنشینید . دختر رو بروی او قرار گرفت در چشمانش کمترین آثار خوف و نگرانی دیده نمیشد . اما گریج میتوانست قسم بخورد که دختر خیلی خیلی نگران است .

نفر سوم که قدری دورتر ایستاده بود هیچ ازجانی جز سپید و دستپایش کماکان در دو سوی بدنش آویخته بنظر میرسید ولی کسی که تخته روی ماشین را بسوی گریج انداخته بود ، بسوی گریج هجوم آورد .

و همان لحظه کریج تشخیص داد که او نیز مسلح است . يك كارد براق ، دراز و باریک در دست او دیده میشد . گریج بغودنبهپزد که باید زیادتر محتاط باشد . مردك ناگهان كارد را بسوی سینه گریج حواله کرد . این بیشتر از يك كارد بيك شمشیر شباهت داشت .

گریج در عین آنکه خود را از میسر تیغه كارد نجات داده بود باز وی حریف را که كارد دران دستش بود ، چسبید . شاید ذلت بیشتر بکار نبرده بود که احساس کرد تیغه كارد در بازوی چپش جا گرفته است . انگشتانش که بازوی مردك را گرفته بود ، باز شد و دشمن با استفاده از این ضعف آبی چندین بار كارد خود را پائین و بالا برد و گریج بزحمت میتوانست خود را از حملات او نجات بدهد .

بعد اندك اندك هر دو بهم چسبیده اند . گریج احساس می کرد که رفته رفته نیروی خود را از دست میدهد . شاید فقط تحمل بیش از يك حمله دیگر را نداشت ... و همین ، ولی در يك فرصت اندك گریج توانست با تیغه دست خود محکم روی گردن حریف بزند این بار بیشتر بهم نزدیک شدند ولی مردك بسرعت عقب نشینی کرده و موضع خود را تحکیم کرده بود .

دو باره بحمله پرداخت ولی مشت محکم گریج روی کردها و فرود آمد . مردك فریادی کشیده كارد بزرگ خود را رها کرد . بسرعت كارد را گریج از روی عرشه بر داشت و به نفر سومی حمله کرد ولی با تعجب دید که سرافینو از نقب سر نفر سومی به اولبخند میزند و تیانچه دشمن را در دست دارد . آندستش که تیانچه را نشان گرفته بود ، سرمویی ارتعاش نداشت . خندان به گریج گفت:

- این يكجا دیگر چندان ضرری ندارد .
و با تیانچه که در دست داشت ، شخص بی حرکت سومی اشاره کرد و گفت بیا اینجا .
وقتی مخاطب حرکتی نکرد تیانچه پیرمرد کمی بسوی او پیش آمد آنوقت جسم سایه مانند به آهستگی حرکت کرد و زیر روستایی قرار گرفت .
بلوز و پتلون سیاه در بر داشت و مثل يك گربه وحشی خطرناك معلوم میشد . سرافینو چراغ را از زمین گرفته بسوی چهره او بالا برد . رنگ نزدیک به سیاه قهوه ای ، چشمان بادامی ، نگاه مغرورانه ، موهای منگی بلوز و پتلون سیاه تنگ ، زیبایی های دختر جوان را تکمیل میکرد سرافینو که از حیرت نزدیک بود شاخ بکشد ، پرسید:

- چه نام داری ؟
وقتی جوابی دریا فت نکرد ، مجدداً سوال کرد :
- بگو نامت چیست ؟ و گریج بعربی گفت:

مب بزن !
و با این کار هانمیکم اصلاً نمیتوانم . دست آنمرد دیگر بسرعت بالا رفت و بروی صورت سرافینو پائین آمد و سرافینو بشدت را بیرون ورده دست و پای هر دو نفر را محکم تکان خورد . گریج يكبار دیگر جریان عرق را روی تیر پشت خود احساس کرد . آن يكي ديگر سمن از این کار هانمیکم اصلاً نمیتوانم . دست آنمرد دیگر بسرعت بالا رفت و بروی صورت سرافینو پائین آمد و سرافینو بشدت را بیرون ورده دست و پای هر دو نفر را محکم تکان خورد . گریج يكبار دیگر جریان عرق را روی تیر پشت خود احساس کرد . آن يكي ديگر سمن از این کار هانمیکم اصلاً نمیتوانم . دست آنمرد دیگر بسرعت بالا رفت و بروی صورت سرافینو پائین آمد و سرافینو بشدت را بیرون ورده دست و پای هر دو نفر را محکم تکان خورد . گریج يكبار دیگر جریان عرق را روی تیر پشت خود احساس کرد . آن يكي ديگر

صدا های خفیف بگوش او رسید و صدای سرافینو باخشونت ولعنی لریان آسا بدان جواب داد و بعد مجدداً خاموشی برقرار گردید گریج احساس کرد که سرپایش در عرق غرق شده دستپایش در دوطرف باز و آویزان مانده بود صدای پاها نزدیک می شد .

گریج خود را در زاویه پنهانی اتاق پنهان کرد . همان لحظه در باز شد و روشنائی بدرون تافت . يکنفر به زبان آلمانی گفت :
- راست میگوید . در اینجا کسی نیست .
در سرعت دوباره بسته شد آهیم بشدتی که اتاقك تکان خورد .

گریج از جایکه پنهان شده بود بیرون آمده جار اطراف خود را جستجو کرد تاج یزی شبیه اسلحه بدست بیاورد . در آنجا بجز يك بوتل خالی مشروب چیز کار آمد دیگری نظرش را جلب نکرد . از گلولی بوتل گرفته بسوی در اتاقك پیش رفت . صدای نارامی بالا آواز و خرخر موتور کشتی را بخوبی می شنید . روی کشتی جار نفر بودند ...

سرافینو و افراد ناآشناس .
گریج از سوراخ سقف بیرون آمد کشتی دور شده بود ولی حرکتی که در امواج تولید کرده بود ، هنوز قایق پیر مرد را تکان میداد . گریج با پای برهنه بدون آنکه سرو صدایی ایجاد کند به گوشه مرتفع تر کشتی رفت و از آنجا نگاهی به عرشه کوچک کشتی پیرمرد افکند . در پرتو روشنائی خفیف نخستین چیزی که توانست تشخیص بدهد ، چهره سرافینو بود . رو بروی او دومرد دیگر قرار داشتند نفر سومی قدری دورتر ایستاده امواج کف آلودی را که کشتی بزرگ تولید کرده بود ، تماشا میکرد . در دست يکی از اینها يك تیانچه دیده می شد . او خطاب به پیرمرد می گفت:

- هرچه میگویم اطاعت کن ، پیرمرد . این قایق باید مستقیماً به مینوس برود . امر را دریافت کردی پولی رهام که بتو وعده داده شده دریافت خواهی کرد .
سرافینو جواب داد:
- سمن از این کار هانمیکم اصلاً نمیتوانم . دست آنمرد دیگر بسرعت بالا رفت و بروی صورت سرافینو پائین آمد و سرافینو بشدت را بیرون ورده دست و پای هر دو نفر را محکم تکان خورد . گریج يكبار دیگر جریان عرق را روی تیر پشت خود احساس کرد . آن يكي ديگر سمن از این کار هانمیکم اصلاً نمیتوانم . دست آنمرد دیگر بسرعت بالا رفت و بروی صورت سرافینو پائین آمد و سرافینو بشدت را بیرون ورده دست و پای هر دو نفر را محکم تکان خورد . گریج يكبار دیگر جریان عرق را روی تیر پشت خود احساس کرد . آن يكي ديگر

که پشت سکان قرار گرفته بود فریاد زد يکنفر نان موتور را جالان کنید .
مرد دیگری که تیانچه نداشت خواست سربوش ماشین را بالا بزند در همان لحظه گریج از چاپریده بوتل خالی را که در دست داشت روی فرق مردی که تیانچه در دست او بود ، فرود آورد . مرد بلافاصله از شدت ضربه روی زمین دراز شد . کسی که بسراغ موتور رفته بود برگشت و تخته یی را که در دست داشت بسوی گریج حواله کرد . گریج جابدل کرد و گرنه تخته برنده دو قلم پای او را می شکست .

باخود داری از افراط ، انرژی سابق خود را باز یابد تا بتواند مصدر يك کمک واقعی شود . به پیر مرد دوست داشتنی اش و به دختری که تا هنوز نمی شناخت .

آری دستپا یی باید دیگر نلرزد شراب خوری را باید ترك بگوید اگر خرخر سرافینو بگوش نمیرسد ، گریج احساس میکرد که اوست که تنهایی بزمزمه امواج گوش میدهد و زبان حال آرامی فهد . ناگهان در میان این حالت خلسه و رویا انگیز صداهایی بگوشش رسید دقت کرد . صدای موتور قوی يك کشتی را شنید .

دستپایش به عرق کردن پر داخت . وی بخاطر عادت کرده بود .

خیلی زود بوی آن بشامه اش میرسید . مرد سالخورده بجای خود حرکتی کرد و خطاب به گریج گفت: پیرم آن روشنائی آبی را نگاه کن . پهلوی آن يك روشنی قرمزی نیز است . گریج نگاه خود را به اعماق تاریکی دوخت ولی باز هم این پیر مرد بود که آنها را تشخیص داد . دو روشنی که از جانب ساحل پیش می آمد . گفت سکان را باید بدانسو توجیه کنند . سرافینو چراغهای اشاره کشتی را روشن کرد و بگریج هدایت داد داخل اتاقك زیر سان برود . گریج لحظه تا مل کرد ولی بلافاصله امر او را بمرحله اجرا قرار داد . او اعتماد داشت که سرافینو بهتر میداند در چنین شرایطی چه بکند .

صدای ماشینهای کشتی نزدیکتر شد . میتوانستند قایق پیرمرد را بخوبی تدقیق کنند روی هم رفته يك وسیله نقلیه آبی بود . گرد کشتی پیرمرد دور می زدند و طنابی را بسوی او پرتاب کردند پیر مرد آنها بدستهای نیرومند خود گرفت و به کشتی بنشست .

و گریج تشخیص داد که تازه رسیده هابزبان رومی صحبت میکنند درینوقت صدای پیرمرد که به آنها سلام میگفت ، شنیده شد ولی آنها بدون اعتنا خود را به داخل قایق پرتاب کردند و بلا ترگشتی به شدت تکان خورد . سپس گریج دید که سربوش اتاقك بالا رفت و همچنین چهره مردی را که آنها گشوده بود ، بغاظر سپرد . بعد احساس کرد چیزی شبیه يك كارتن را از آنجا سر ا زیر کردند . پیش خود حساب کرد در میان این کار تنها شراب های سگاتلندی ، ساعت های سو یسی و خلاصه يك بازار مکاره مختصر نهفته است . خوب چه میتوانست بگوید . بیچاره سرافینو تقریباً يكبار قاجاق عادت کرده بود . دیگر نمیتوانست ترکش کند . دوزمان جنگ نیز به نقل وانتقال اشخاص قاجاقی نهمك بود البته

کسانی چوب گریج را که جسور ماجراجو و نیرو مند بودند و ازین کار خود را احساس غرور میکرد .
درینموقع گریج احساس کرد که سربوش اتاقك دو باره بجای اولش برگشت . قایق کهنه يكبار دیگر بسختی تکان خورد . مثل اینکه يکنفر دیگر هم روی آن جست . بار دیگر

خوب سلیتا تو کی استی - مفصلا توضیح بده سعی کن فقط حقیقت را بیان کنی و مرا بادرنگها ناراحت نسازی.

تاورنگها دروغ نمیگویند.

گریج سعی داشت خونسرد و آرام بماند. او میدانست که تا ورنگها در صحرای بزرگ و در وادی هوکار زندگی میکنند.

مردمانی سلفشور هستند و برای خودزیان جداگانه و عرف و عادات خاص دارند. زنهای شانهم کاملا آزاد بودند. بعضی از جنگاوران این قوم هنوز هم شمشیری را که اجدادشان نهصد سال قبل از حجاج خریده اند، بکار می برند. درسوارکاری، فداوت قلب و جرئت شجرت دارند. از دروغ گفتن متنفر اند و لو برای نجات جان شان هم باشد:

از آدم سوئی ای؟
- از حرم می آیم. از نزدیکهای زارب.
پدرم امیر آنجا ست.
- زارب؟

آری. در همسایگی بمن واقعست حرم کشور پدرم است. تمام واحه ها وادی هم، بیابانها، مردم و ذخایر آنجا متعلق به پدرم میباشد.

آری. تاورنگها در صحرای زندگی می کنند و شهر های شان مثل پشت و دروادی های عقب کوهستان هوکار واقع شده است.

خانواده من بمقصد کمک به یکی از شیو- خیکه بایمنی ها در حال جنگ بود، باین سر زمین منتقل گردیده، تقریبا سه صدسال قبل بعد از آنکه یمنی ها را مهترم گردانیدند وادی زیبا را به تصرف خود در آوردند.

اینک از همان وقت تاکنون ملت ما در آنجا زندگی میکند.

پس تو چرا آن سر زمین زیبا را ترک گفتی؟

پدرم مأموریتی بمن داده است و علت دوری من از مسکنم همین مأموریت است.

فاجای بری؟
- خیر. ولی وظیفه ام ایجاب میکند به فرنگستان بروم.

کجای فرنگستان؟
- انگلستان.

گریج وقتی نام انگلستان را شنید به چله سوال کرد:

انگلیسی یاد داری؟
دختر جوان با غرور و سر فرازی به علامت مثبت اشاره کرد.

گریج گفت:

درینصورت به انگلیسی صحبت کنیم. سلیتا که دچار تعجب شده بود، پرسید:

توهم انگلیسی یاد داری؟
- من اصلا انگلیسی استم.

برقی در چشمان سیاه سلیتا در خشمید ولی قبل از آنکه گریج آنرا دیده باشد خاموش شد و گفت:

چه تصادف خوبی!

گریج بدون کمتر بین حرکت، چشم بدهان سلیتا دوخته بود. دخترک انگلیسی را خیلی راحت و فصیح صحبت میکرد و توضیح میداد که پدرش چیزی را برای فروش داده است. آنهم چیزی که شاید تمام فرنگستان دیوانه وار خسر بدار آ نند.

پسکی از انگلیسها فیکه در حرم دیده شده اینجنس را خیلی با اهمیت و بر ارزش خوانده است.

گریج احساس کرد که آن متاع هرچه باشد دخترک هم ازین مأموریت و هم از آن متاع بشدت نفرت دارد. این از طرف صحبت و پیدا بود و برادرانش نمی خواستند مشوردا برای اینها مأموریت ترک کنند.

بعلاوه مطابق اصول کشور حرم تجارت کار زنان بسوده مردن.

گریج پرسید:

- این جنس چه است؟

- از این توضیح معلوم دارید. من پدرم قول داده ام که به هیچکسی راجع به آن حرف نزنم.

مقدم اینست که فقط اجازه دارم با خریدار اصلی ازین موضوع صحبت کنم.

- بسیار خوب. ولی به اروپا چرا اینطور دزدانه سفر میکنی؟

- پدرم فتنایک است. هر جارا مثل کشور خودش تصور میکند. حرم عنوان یک شهر را دارد ولی از تشکیلات اداری و غیره در آن خبری نیست.

بهمین دلیل من بدون پاسپورت مسا فرت میکنم. برنارد هم مرا اینطور رهنمایی کرده بود.

برنارد کیست؟
- دهان انگلیسی که درحرم بهلولی پدرم کار میکند.

برنارد چی؟
- معذرت می خواهم. اجازه ندارم شهرت کامل او را بیان کنم.

اینرا هم به پدرت قول داده ای؟
- خیر. این رایه برنارد قول داده ام.

بسیار خوب. فهمیده شد ادامه بده.

برنارد همه چیز را روپراه کرده بود. سلیتا اول پسواری اسب، بعد جیب و بعد هلی کوپتر یک راه پیمایی خسته کننده را انجام داده تقریبا نصف شب جزیره عربستان را بهمین مشکل پیموده بود تا به لبنان برسد.

بهر را تازه در آنجا میدید. سپس سوار یک کشتی بزرگ شده بود همان کشتی که چند لحظه قبل از آن به کشتی ماهیگیری سرافینو انتقال یافت. همچنان او توضیح کرد که در تمام عذرش این اولین مسافرتش با جیب هلی کوپتر و کشتی بوده و این کیا سبای مردن دانیز برای اولین دفعه پوشیده ست.

گریج پرسید: آنرا که در کشتی بزرگ با او بودند اهل کدام کشور اند؟

- طبعا فرنگی بودند.

- چگونه فرنگی، انگلیسی بودند یا از کدام ملت دیگر؟

- نمیدانم. بزبان صحبت میکردند که من نمی فهمیدم ولی با من بعضی حرف میزدند.

- چه کسی به آنها پول میداد؟

- ترتیب این کار را هم برنارد داده بود.

- خوب. در کجا میخواستی از کشتی پیاده شوی؟

- در هیوس آن در بزرگ در آنجا منتظر من بود.

طرز صحبت مجبول و معمايي دخترک نظر گریج را جلب کرد. باخود گفت شاید این راهم از برنارد آموخته است.

- آنجا از شما پذیرایی میکردند؟

سلیتا با سر تصدیق کرد.

- چه کسی قرار بود بپایند؟

دختر بجای جواب شانه های خود را بالا انداخت خاموشی اش هم او را مؤثر و زیبا جلوه می داد.

- آیا به اروپا میدادید تا شما را به اروپا ببرد؟

- طبعا این مساله را نیز برنارد حل کرده است.

- تو باخود پول کافی داری، پلی؟

سلیتا جواب نداد گریج دنبال کرد:

- هیچ ترس

این را گفته رو بسوی سرافینو گردوئند تندجند جمله برو می باو مذاکره نموه.

پیر ارد تا آن لحظه هیچ متوجه مذاکرات گریج و سلیتا نبود او به پسر خوانده اش اعتماد کلی داشت. پرسید آیا به هیوس باید برویم؟

گریج شانه بالا افکند جواب داد: ممکن.

بعد خم شده با دودست خود شستی آب از دریا گرفت و روی صورت مردی که تپا زده

داشت. پا شد. مردک تکانی خورد هنوز حالت بیخودی در وی دیده میشد.

گریج بسوی سرافینا برگشته بعضی گفت: توهیح صدای خود را در زیوارا لعش جدی و سرد بود.

سلیتا گفت:

- ولی آنها مستخد من استند. اجازه ندهم با آنها بد رفتاری شود.

- مرا معجروح کرده اند. تو بکار من دخالت نکن.

ارد تپانچه دار آرام آرام بجای خود نشست ولی معلوم می شد تپانچه پیر مرد بسته گره آن محکم است و او را رنج میدهد.

بعلاوه چنان گریج بود که گویی هنوز نمیداند چه واقع شده است. گریج بزبان رومی از او

سوال کرد.

- چه نام داری؟ جواب نداد. گریج کرد

خود را بیرون آورده تیغه آنرا روی گلوئی او قرار داد. فشار ملایمی بدان وارد کرد و منتظر کمرین عکس العمل او بود.

جواب آماده بود:

- نام من گروبلر است. هنریش گروبلر.

- آلمانی استی؟
- آری.

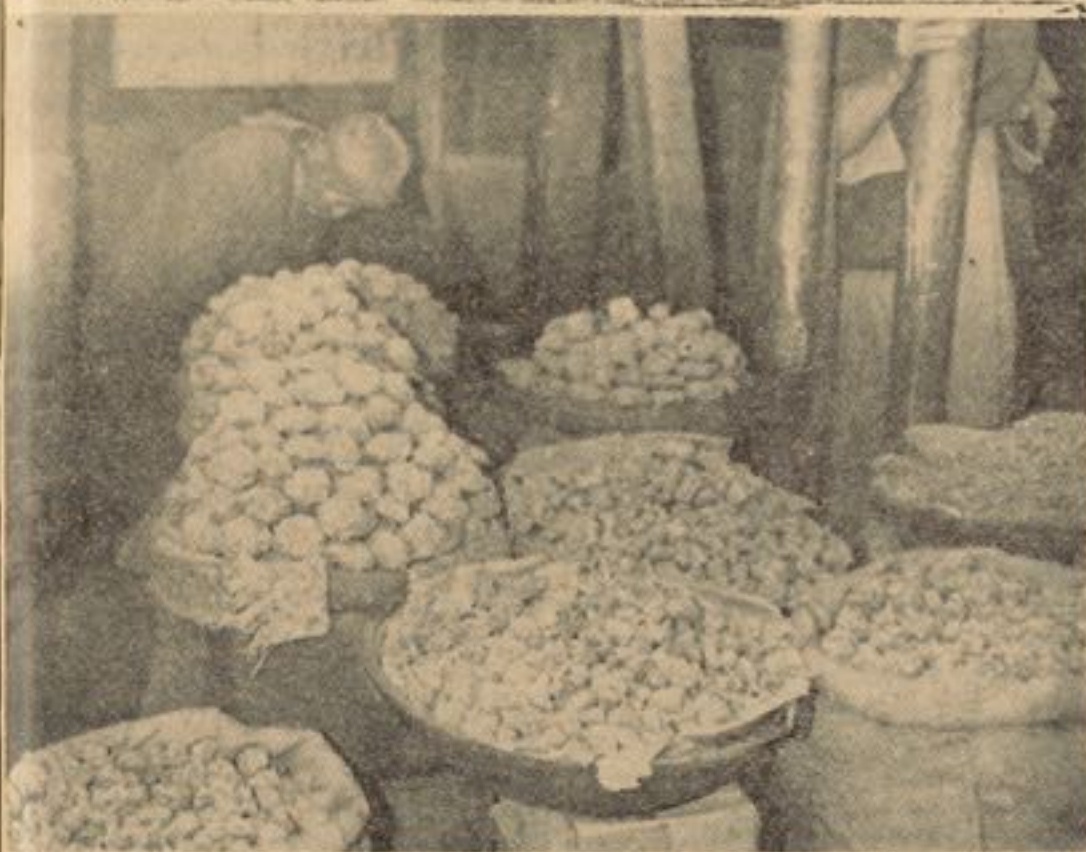
گریج در عقب سرش نقشهای سنگین سرافینورا احساس کرد. آنگاه تشد تشد بزبان آلمانی به مرد اسیر گفت:

- پیر مرد از آنها نیبا دل پر خوئی دارد. رفیق همه او را سلیتی زده او مرد

بقیه در صفحه ۵۸



نور مستند در راهی برای



کنون مواد از ترافی بدون استندرد بفر و ش می رسد

**کیفیت و جنسیت مواد داخلی و توریدی
طوری بلند برده می شود، که با پول کم، نیاز
مندی بیشتری رفع شده بتواند**

معیاری که به اساس آن بتوان جنسیت و کیفیت، یک جنس را چه خوراکی یا استهلاکی، بررسی و ارزیابی نمود، تا حال در کشور ما وجود نداشت. از جانی هم عده بی بودند که برای بلند بردن سطح مفاد شخصی خود، دست به عرضه ویا

تورید اشیایی میزدند، که از نگاه اقتصادی برای مردم ما، ضرر و زیان قابل توجهی داشت.

چندی قبل خبری به نشر رسید که دولت جمهوری برای کنترل اشیاء و ارزیابی آنها مطابق اساسات علمی و اقتصادی، در چوکات وزارت معادن و صنایع شعبه بی ینام (نورم و مستندرد) تأسیس کرده است.

انجنیر محمد هاشم توفیقی رئیس صنایع وزارت معادن و صنایع در مورد این شعبه گفت:

«در جهان معمول است که آنچه تولید می شود، از نگاه جنسیت و اقتصادی بودن مطالعه میگردد.

مبانی که به انکشاف اقتصادی علاقمند بوده و پیشرفته اند، تدبیر حقیقی انکشاف را همین نورم و مستندرد می دانند.

در مملکت ما باید تولید صنایع طوری باشد که ضرورت مردم را تکافو کرده و از نقاط نظر قیمت، مقدار و جنسیت، به مفاد اجتماع تمام شود بطور مثال شخصی در مقابل پول خود، تکه بی که طور قاچاقی یا به

نحو دیگری وارد شده می خرد، در حالیکه این تکه (۴۰) فیصد آهار و نشا بسته داشته نه تنها درام و محکمی آن ناچیز است، بلکه برای شخص خریدار اقتصادی هم نمی باشد.

انجنیر توفیقی افزود: قبل ازین اداره بی وجود نداشت که از یک طرف فابریکات و منابع داخلی را مکلف به تولید اجناس مستحکم و اقتصادی نماید و از سوی دیگر جلو تورید اشیای غیر اقتصادی و ضروری را به مملکت بگیرد.

علاوه بر این عاید محدود ایجاد میکند، که اموال و آنچه در بازارها عرضه می شود، از نگاه کیفیت و کمیت طوری باشد، که در مقابل پول کم، ضرورت های اساسی بیشتر رفع شده بتواند.

وی ضمن دادن مثالی برای روشن شدن گفتارش، چنین توضیح کرد:

«شخصی برای رفع ضرورت ده متر تکه، از بازار تهیه میکند، باید این تکه طوری بافته شده باشد و مواد آن دارای جنسیتی باشد که عوض پنج سال بتواند، ده سال مورد استفاده قرار گیرد، آنگاه است که اقتصاد شخص خریدار تقویه شده و می تواند نیاز مندی های دیگرش را نیز به همین ترتیب تهیه نماید.

رئیس صنایع ادامه داد:

«همینطور مواد از ترافی نیز باید از نگاه صحت و غذایی طوری باشد که هم قیمت آن مناسب و هم مفاد غذایی آن بیشتر و بهتر باشد.

با این توضیح، هدف نورم و مستندرد، این است که مستهلك از نرخ و جنسیت شی استهلاکی این اطمینان داشته باشد و بر وجود آوردن این اطمینان و کنترل مواد، وظیفه دولت است.

انجنیر توفیقی پیرامون تأسیس شعبه نورم و مستندرد در افغانستان چنین گفت:

«حکومت با درک این مسایل، همان طور یک متوجه بهبود سایر امور اجتماعی و اقتصادی است، تا سپس این شعبه را در چوکات وزارت معادن و صنایع منظور کرد.

وی وظایف شعبه نورم و مستندرد را اینطور و اتمود کرد:

۱- یکی از وظایف اساسی آن تعیین و کنترل محصولات صنعتی وطنی، در تمام نقاط کشور، به اساس سنجش نرخ تمام شد محصولات در فابریکها، می باشد. البته درین بررسی منفعت صنعتی و تجارتی مؤ سسات و تجار توزیع کننده و شرایط بازار نیز از نظر دور داشته نمیشود.

به همین ترتیب برای اینکه معیار اساسی برای تولیدات وجود داشته باشد، تعیین جنسیت و نوعیت محصولات صنعتی وطنی بروی نورم و مستندرد های فنی و تکنیکی، مخصوصاً برای محصولات لانی که ضرورت و احتیاجات درجه اول مردم را تشکیل میدهد، وظیفه این اداره می باشد.

بقول رئیس صنایع تا سپس لابراتوار های فنی و تکنیکی برای تجزیه محصولات صنعتی، از نگاه درام رنگ، مواد ترکیبی و غیره، در

دولت جمهوری برای کنترل اشیاء و ارزیابی آنها مطابق اساسات علمی و اقتصادی اقدام خواهد کرد

انکشاف اقتصادی کشور



تکه های خارجی نیز بدون استندرد معین تولید و بفروشی می رسد

داخل کشور تولید میشود، بمقصد رفع قلت آن ها و انکشاف صنایع از طریق تشویق و تاسیس مؤسسات جدید نیز یکی از وظایف فرعی این اداره تعیین گردیده است. همچنان از تولید محصولات اضافی که در کدام ها بدون استفاده باقی می ماند نیز جلوگیری خواهد شد.

این عمل که از نگاه علم اقتصادی (پلان گذاری صنعتی) گفته می شود از تدابیر مهم انکشاف صنعتی و اقتصادی برای کشور خواهد بود. انجینیر توفیقی علاوه کرد:

تاسیس این اداره به منظور بهبود وضع حیات مردم ایجاد میکرد تا قبل از يك سلسله مطالعات اساسی را، درین باره انجام دهیم. درین بررسی ها، عیار ساختن تیم محصولات صنعتی وطنی و خارجی به مقایسه عواید فامیل ها نیز تبارز کرد، که در زمره وظایف این اداره گنجانیده شده است.

هدایت و رهنمایی مؤسسات صنعتی بداخل يك پلان اقتصادی مطالعه و

انجینیر توفیقی در اخیر این گفتگویش، پیرامون شعبه نورم و ستندرد، گفت:

تاسیس این شعبه مسیری بشمار می رود، برای انکشاف اقتصادی و صنعتی مملکت و بلند بردن سویه حیاتی مردم.

در قدم اول این اداره به شکل پلان های منظمی، در آینده موسسه يك شعبه شروع بکار میکند و طی ای را تشکیل خواهد کرد که فعالیت آن در تمام نقاط کشور جریان یابد.

چوکات این شعبه پیش بینی شده است. همچنان مواد خوراکی نیز مطالعه شده و در تجزیه آن ها مواد مضره، ویتامین ها و مواد مفید آن مدنظر گرفته شود.

از رئیس صنایع می پرسیم:

نقش این شعبه در ساحت مواد و اشیایی که، از دیگر ممالک، وارد میشود چیست؟ میگوید:

در يك سیستم اقتصادی روبه انکشاف، وارد نمودن اشیای مورد احتیاج مردم، باید خود سراسر نباشد و تحت پلان های منظم تجارتی و اقتصادی رهنمایی گردد.

کنترول نوعیت، جنسیت و قیمت این اجناس نیز از جمله وظایف اساسی شعبه نورم و ستندرد بشمار میرود.

عرضه می نمودند.

وی افزود:

همچنان این شعبه باید وضع اقتصادی موجود فامیل های کشور را از نزدیک تحت مطالعه قرار داده چاره های اساسی اقتصادی را برای بهبود سویه حیاتی، آن ها جستجو کند. این عمل از راه کنترول نرخها بهبود جنسیت، اشیای و رهنمایی مردم برای موازنه عواید و مصارف امکان پذیر میباشد.

سوال دیگر را با رئیس صنایع خود سری در نرخ آنها نیز در بازار های سراسر کشور دیده می شود که باموجودیت این عوامل، بلند بردن سویه حیاتی مردم مشکل به نظر میرسد.

این شعبه در پهلوی وظایف اساسی که از آن یاد آور شدیم، يك سلسله وظایف فرعی نیز در اساسنامه آن گنجانیده شده است.

سنجش مقدار مجموعی احتیاجات مردم به انواع محصولات صنعتی که در



از این عکس مقدار از گشمنش های ناپاک ملاحظه می کند شماره ۳۶

هنرمندان خارج سانس

سه هنرمند پر قدرت شوروی

در اتحاد شوروی هنرمندان تحصیل کرده ای وارد جهان سینما شده اند که هر کدام با ایفای نقش های متعدد محبوبیتی کسب کرده اند. سینمای اتحاد شوروی موفق به ساختن فلم هایی شده است که از لحاظ داشتن جنبه های قوی هنری شگفت انگیز می نماید، اینک سه هنرمند سینمای شوروی را معرفی می نمایم.



او لیک یا نکو فسکی مکتب تیاتر را بیایان رسانیده در فلم های شمشیر و سپر «دور فلیق» خدمت عسری کردند در سال ۱۹۶۸ و آنیا منتظرم باش در ۱۹۶۹ اسلات در ۱۹۷۱ بازی نموده است.

دونا تاس با تیو نیس پرند ه جایزه دولتی در فلم «آدم می خواهد آدم باشد» در فلمی که اخیراً در کابل نمایش داده شد نیز بازی کرده



است. فلم سلیا ریس از فلم های بسیار در سطح بالای شوروی بود که فهم آن برای بینندگان که با سینمای شوروی آشنائی ندارند مشکل می نماید. این هنرمند در فلم های مارش مارش در ۱۹۶۵ هیچکس مرگ نمی خواهد، در ۱۹۶۶ فصل مرده، در ۱۹۶۹ دستمال سرخ، در ۱۹۷۰ بازی نموده است.

لاریسه گالوبیکنه استیتوت دولتی هنر تیاتر را بیایان رسانیده و از فلم های حماسه های بلاد ۱۹۶۲ روز خوشبختی - حالا شما را چه بنا صم؟ در سال ۱۹۶۵ و آزادی در ۷۱-۱۹۷۰ بازی نموده است.

بهترین نقش لیز تایلور

لیز تایلور ستاره پر آواز و معروف که شهرت بین المللی دارد در با عظمت ترین پدیده های سینمایی و از جمله فلم کلوپا ترا بازی کرده است. این ستاره که در جوانی زیبایی خیره کننده داشت با وجود یکه ما در کلان شده است هنوز هم زیبا و جوان جلوه میکند. لیز تایلور گذشته از زیبایی خود قدرت هنری فوق العاده داشته چنانچه این قدرت را در فلم هایش از جمله فلم «رام کردن زن سرکش» به اثبات رسانیده است.



لیز تایلور تا چندی پیش همسر ریچارد برتون هنرمند محبوب و پر قدرت سینما بود که اخیراً از هم جدا شده اند و درین مورد در همین شماره مطالبی در صفحات دیگر داریم.

عکسی را که مشاهد می کنید مربوط به صحنه ای از درام «کی از گرگ های ویر جینی می ترسند» می باشد که توسط نویسندگانش معروف امریکائی ادوارد البی نوشته شده است. ادوارد البی از نویسندگان سو سیالیست امریکائی

است و نمایش این درام در امریکا قدغن شد و نگذاشتند تماشاگران این درام را مشاهده کنند.

لیز تایلور عقیده دارد که بهترین نقش او در زندگی هنری نقشی است که در درام فوق الذکر بازی کرده است. مبصرین هنری درام مذکور را قویترین اثری خوانده اند که در سالهای اخیر در امریکا نوشته شده است.

درام و حدت ملی در هلند

طوری که اطلاع گرفته ایم محصلین بو هنتون که در درام وحدت ملی سهم گرفته اند به هلند سفر نموده اند تا در آنجا هم درام مذکور را به نمایش بگذارند درام وحدت ملی که در شماره قبل در مورد آن تبصره ای داشتیم ممکن باز هم در کابل مورد نمایش قرار بگیرد.



از: آئینه

رنگ خزان

از کنار شاخه گلی کلمات سرکشیده بود.
نامه اوست. زان حرفهای بی صدا بوی دلدار می آمد.
نوشته ترنم خواب آور داشت. هر کلمه رقاصه ای می آفرید که بارش سحر آمیز،
دوره خود را تا آخر برقصید.
نگاهم جمله های زندگی آور را لمس میکرد. نامه یار، چو صیقلی کهن از راه چشم
مستی می آورد.
آشکارا میدیدم که از جمال محبوب درین سطور نشانی هست.

شاخه گل، بر حاشیه ورق، یار گسار و رنگر زیبا بود.
عشق او مانند آن شاخه، از بهار جدا شده نصیب من گردید.
ماه وصال، باز بسته می شد. آینه گذشته رابه نیروی سینه پیش میراند.
باد بهار بر عارض چشمه بوسه سازد و گریخت.
نغمه ها میچند گردید.

بنا کهن دیدم.. از لای هوای غبار آلود و سرد عصر، برگهای زردسته دسته می لغزد
شاخه های برهنه بهم نزدیک شده آهسته از بوی لای دنیا گله می کند.

من بیاد آن نامه افتادم. آخرین یادگار یار سفر کرده بود.
شاخه گل در حاشیه نامه، پژمان زرد شده. پس گجاست آنهمه زیبایی و رنگینی؟

او در آن ورق نوشته بود مرا فراموش مکن!
افسوس، عشق و زیبایی، بهار غم، همه آلت خزان بدنبال دارد.
ما هم فراموش کردیم

زیر نظر: گل محمدی



از: محمود فارانی

رباعی های گزیده:

بی مهر

گفتم که: مرا از نظر انداخته ای
گفتاکه: بهر دگران ساخته ای
گفتم که: تو را شناختم بی مهری
گفتاکه: مرا هنوز نشناخته ای!

«آهی»

رخ گل

رخسار تو آب در رخ گل نگذاشت
زلف تو شکن به جعد سنبل نگذاشت
تا همچو بهار در گلستان رفتی
گل نوبت فریاد به بلبل نگذاشت
«ابوسعید ابو الخیر»

سرود نیمه شب

نیمه شب است و سکوت ژرف و سنگین
بر فراز کو هسار آن پر گشوده
دهکده چون کودکی بر دامن کوه
در میان جادر ظلمت غنوده

ماه امشب نامده در بزم گردون
شاید این زیبای تبیل رفته در خواب
جای مهتاب او فتاده عکس پروین
روی سطح تیره و آرام تالاب

صخره خم گشته چون دیوی سیمین
بر فراز بر نگاه ژرف و خاموش
در پناه صخره خوابیده شبانی
بره بیماراش افتاده در آغوش

زندگانی

علم باشد قرار زندگانی
تیین برک و بار زندگانی
همی خواند فسون نغمه مرگ
سرود رود بار زندگانی
بسان قطره اشکی روی مرغان
دمی باشد مدار زندگانی
زند از پای ماسر موج خون
بدشت بر زخار زندگانی
فنا جویند گمان وادی مرگ
دوانیم از دیار زندگانی
قد پیران رهپا در این دشت
خمیده زیر بار زندگانی
جو آغاز دگرچه، گریه یاس
بود انجام کار زندگانی
«دکتر شمع ریز»

دو کنار برکه بر شنبای نمناک
سر گران یک چفت مرغابی نشسته
سینه سیمین آن یک گشته خونین
شپورش را کودک شوخی شکسته

ماه شد از پرده ابری هویدا
چون یکی رقاصه با عشوه و ناز
دوختند از هر طرف بر پیکرش چشم
اختران چون شبشینان هو سباز

اندر آنجا: در میان گستران
میدرخشد در فروغ ماه داسی
بینوا مرد درو گر میسراید
دوستایی نغمه های ناشناسی

میدو

از مثنوی های لغز:

برندی آسمان گون بر میان زد
شد اندر آب و آتش بر جهان زد
تن سیمیش می غلتید در آب
جو غلتان قافمی بر روی سنجاب

شنا بان کرد شیرین بارگی را
به تلخی داد جان یکبارگی را

پدید آمد چو مینو مرغزاری
دراو چون آب حیوان چشمه ساری
زرنج راه بود اندام خسته
غبار از پای تاسر بر نشسته
فرود آمد بیک سو بارگی بست

ره اندیشه بر نظر می بست
چو قصد چشمه کرد آن چشمه می نمود

فلک را آب در چشم آمد ازدور

«نظامی»



برده‌گده ، شب نازل شده بود . یزگرد ظلمت پر مزاج ، کوچه ها و دیوارهای خلایق سنگینی میکرد . تنها چایی که روشن بشر میرسد ، ساحه آن قلعه ای بود که از فراز دیوارهای آن ، نور ، نافاصله ای ، نفاذ از غبار نور می افتد .

از چار دیواری قلعه ، هیاهو و قلعه‌نیزمانه یگوش میرسد . اسلحان قلعه محفل غروسی پسر یکن از یزگردان دهگده برگردار شده بود . دورتر ازین محل قلعه دیگری هم روشن بود که برای میهمانان زن اختصاص داده شده بود . در قلعه اولی جمعیت انبوهی گرد آمده بود .

نور تند چراغهای (گیس) به چهره های میهمانان رویت می بخشید : چهره هایی از پسران پنج ، شش ساله تا پیر مردان هفتاد ، هشتاد ساله . وان چهره متفاوت بازیگران ، چهره های رفاقمه زنی نسبت به الطورده لاتر اندام و کوتاه اند . زنی که در میان همه مرد ، پشتش رابه نشانه مردی - متفاوت با دیگران - تکیه داده بود ، پیراهن آبیگان چگزی بتن داشت .

مرد هایش سید بود سرخی و سفیده زیاد به صورتش دیده کرده بود شیار های ی نازی گونه هایش را از نظر پنهان می ساخت . لب سرین ، غلیظی به لبپایش مالیده بود . هنگام خنده های سرد و بیخاش ، دندانهای ظالمی اش در دوشتی چراغها ، میدرخشید . مردش ، چهره زشتی داشت . میگفتش بزرگ رنگ پوستی تیره بود .

از داغ سالده ای ، که در گونه چشانش بسته بود ، چهره ای منخ شده بنظر میرسید . پیراهن و شبان «گیس» بتن داشت . کلامش و روش

رایه سرزن گرفته بود . یکدستی را بگورن حلقه کرده بود . با دست دیگرش پیچسگرت دود میگرد ، و در فاصله هر چند لحظه یی ، سگرتش میان لب های زن قرار میگرفت . پای دیوار قلعه ، هشت زن از میهمانان چلی راحله زده و غریب به ، دود میگردند .

سرد عذر حلقه ، که نزدیک بهجه جمعیت میهمانان باوی آشنایان مسلسل ، اشخاصی را که از دور ویرش میگشتند ، به حلقه دعوت میکرد . او در دهگده ، آدم کشی بود . همیشه لباس مقدسی به تن داشت . کلاه پشمی اش را در هیچ فصلی از سرش ندرود نمیکرد ، همیشه بازش - پادشاهی طویل که پریای داشت - روی دستش برپیر میزد ، ریش مائی ویرنجی اش را در فاصله هر بیست و با پا زده دور می نراند . یک چشمش کور بود ، وقتی از کسی خوشش می آمد ، باورنشان میداد و قهقهه میزد . او را دیوانه خطاب میکردند .

«دیوانه» آتش نگاهش را از یگرزن چپانی کرد . زن ، روی صفا ای که برای نوازنده ها و رفاقمه ها ساخته بودند نشسته بود چپا روی صفا مرد ها بودند دور تر از صفا . تخت فلان پوشتی قرار داشت .

ساعتی بعد پای تخت مراسم عقدکاخ جریان داشت . زن به تخت می نگریست . و چشمها از چار سوی صفا دوری میگریستند . بالای تخت امام مسجد ، زاماد ، پلوراماد و چندتن از یزگردان دهگده نشسته بودند .

دنیای ذهن زنده احساس قلنا خته ای سرا گرفته بود . آواز آشنای گوشش را نوازش کرد . اما آوازی که در گوشش طنین افکند . بود . چیزهای خواب گونه ای را بیانش آورد تصویر هایی در برابر چشمش رانیدند . مردی پالتی سید و چین کبود رنگی که گله اش پیچمی چنید و کتابی بر بالای پالتی ، در برابرش قرار داشت ، دیوارهای کاغذی و باران زده ای که قسمت های از آن با فرو ریخته بودند . زنی که همیشه سرقه میکرد .

تصویر های با هم پستی داشتند . زن هر چه نوشته تان انصاف براداریاره در ذهنش ، زنده میسازد و شناسد ، باورند نشد . آنگاه دستی سگرتی را بین لبپایش گذاشت و از تصویر عاجدایش کرد .

بالای تخت ، لحظه های ایجاب و فیسو ل جریان داشت . زن از جمعیت و مراسم خسته شده بود ، ناراحتی و سنگینی در خود احساس میکرد به برج قلعه که داخلش تاریک بود نظرات داشت . میخواست ، هر چه زودتر ، این شب بسر برسد و ساعتی راحت بخوابد . بخودش گفت :

کاش بتواند برای چند ساعت در آن برج بماند اما هنوز سر شب بود .

شون از قبلی غروسی - که در قلعه دیگر بود - نزد امامت پادشاهت میماند . یکن از شاهان گفت :

« انبوهت پادشاهت میدم از برای خدایه از برای ریا که بی ... بت ... نفس خوشتر ، وزن جریان شبانت را شنید و چغلان شاهد را نزدش تکرار کرده بود به نفس خود اندیشید سگرتی میان لبپایش قرار گرفت . اندیشه هایش مختل شد و غلظه گریه «مردش» بر چشانش سنگینی کرد .

مراسم عقدکاخ پایان یافته بود . نوازنده ها اهنگ تند را می نواختند و رفاقمه میرقصید . سرپ پنجه های طبله نواز ، سر بر میزد و شنگ رنگ رنگبند که از کوبیدن پای رفاقمه بلند میشد با طبله هموزنی میکرد . آنگاه «مردش» باخته گریبی ، رفاقت نشان میداد و از چار سوی صفا شازمانه چپ میگشتند : - تشنگه ...

سگرتی پرانیازی گو ... - سرش خس یشتگان ...

وزن هر صدایی را با حرکتی ، پاسخ میداد . کف بر انیازی میکرد ، و گلا میخواست ، و تشنگه بخوش می چرخید . فریاد و غلظه جمعیت بلند می شد .

آنگاه ، دستی ، سگرتی را میان لبپایش میگذاشت و اولین و مرچا تبارش میکرد . زن میرقصید . «دیوانه» هم حلقه هایش از پای دیوار برخاستند . لملمه کن به صفا نزدیک شدند . و اندام را از میان جمعیت کشودند و کنار «مردش» لغزیدند . با «مرد» سرگوشی کردند . حرفهایی میان شان ردوبدل شد . بالاخر دست مرد به حالت رفاقت دراز شد و انگشتانش حرمانه چیزی را از سرش لیفتند و در لبپایش شگفت .

نوازنده ها جای می نشیندند . رفاقمه خسته و بیحال به «مردش» تکیه زده بود . نفس نفس میزد . سرش کج می رفت . نود و چهار نفرات عریقه بر گونه هایش سرازیر شده بود . منعکس میگشت . اصلا دو ، سه سال بود که در کارش ، احساس غلبه نبود . دیگر نیروی گذشته هایش را از دست داده بود . آتوتیا که از سر شب تا سیده دم ، یکنواخت پای میکوبید و ا حاسی خستگی نمیکرد ، اما حالا چه میتوانست یکنواختی را برانگیزد و رها ، همه برویش بسته میانشند .

انترین شده و رانده شده - بود . صدق پشمارای از مردم او را می شناختند . اما اوچ «مردش» و چندتن از هم پیشگانش ، کسی را نمی شناخت . پناهگاهی نداشت . مجبور بود تاخر عمر زرد «مردش» بماند .

خانه «مردش» یگانه پناهگاهی بود . ازینرو نمیخواست غفلت آشکار شود ، چون فضا و رانده شدن از منزل «مردش» به تقلیب هم قرار داشتند . واهی و پنهانی نداشت . پنجه های طبله نواز ، برپره طبله حرکت میداد ، هنوز غرق «چالشی» قلبی بر پشانی رفاقمه نخشید بود . یکبار دشتی خواست به «مردش» بگوید : خسته است ، حوصله اش به سر رسیده ، دیگر توان ندارد که از سر شب

نوازنده ها میخواستند ، رفاقمه میرقصید و همه و غلغلهای جمعیت بلند بود .

«مردش» با لبخند گیاهی اظهار رفاقت کرد و با «دیوانه» از روی صفا ، پسوی چند نفر که پای دیوار قلعه حلقه زده بودند ، دیوانه شد نوازنده ها انگشهای تندی را می نواختند و رفاقمه حرکات تند و سوسه را اجرا میکرد . مثلی این بود که سبایه ای در چرخانست . رفاقمه تمام میدان را چرخید ، یکبار همه چیز را چرخا ، دیوار ها ، و جمعیت بخود سرش چرخیدند .

زن موازنه اش را از دست داد . و بر زمین افتاد . صدای خنده جمعیت در گوشش سنگینی کرد . سرش را بلند نمود ، خواست تا دیواره را بخیزد و نفس را ازانه بدهد . اما «چوانی» از میان میهمانان نزدیک آمد ، خم شد . و با دو دست دستپایش را گرفت از چا بلندش ساخت . از جمعیت صداهایی در فضا پیچید . رفاقمه - در گونه هلد گرین و بناگوشپایش حرارتی را احساس کرد . لغزیده بود ، طبل و طره گشته بود . اگر چه صد هایاره چنین بیثباتی مواجه شده بود . اما تحمل حرفهای مردم در آن لحظه پراشش گران بود . پس با صبابت بهان جوان ، لغزش و تا سزا گشتویه پسوی «مردش» برآه افتاد «مردش» که متوجه صحنه شده بود . حلقه و چلم چرس را رها کرد و پسوی زن آمد . چیزی در گوشش گفت و از وی خواست تا دیوار نفس را آغاز کند .

زن که سرش کج شده بود ، غشگینا نه فریاد زد : - صغیر بره سگرتی این ... نامه بم کهای ، عاسرم و شغلته بزن

و مرد که زنه چرس در صعب ، غلبش دیده بود ، خواست تا با زور واکراه ، وا دارسه رفاقتی بسازد اما درین هنگام آواز گامای که صدای رنگبند بدیده شان میکرد از دور قلعه بگوش رسیده . زن و «مردش» و همه میهمانان به آنسو متوجه شدند . دو پسر که دست در دست دو نفر مرده صفا تر دیک میشدند .

پسران «چان» به زن داشتند و صدوتشان چون زنبار آرایش شده بود . سرگوشی میان جمعیت شروع شد . چندتن از اینسو و تنده ای از سوی دیگر ، پسران را با انگشت به همدیگر نشان میداد و یک بدیگری میگفتند :

- بچی نجار س بسیار کار یگوس ، - حالی کنی چته اس ، بفلس ، بسلا تاسوب که رنگ بزنه غرق نمیکند . - یک زره کم نفس اس ، اگر زنه دنیب کس نمی زنیس .

پسران در کنار «مردها» شان ، اما ده میدان میشدند . زن فکر کرد :

فرصت مساعدی برا یش دست داده و می تواند ، ساعتی استراحت کند .

لحظه ای بعد ، صدای رنگبند پای بهجه های لغزای جمعیت فضای قلعه را آلیشته بود زن در کنار «مردش» لمید ، و سگرت دود میکرد . بچه با صدای زیر و بی سوشان رفاقت را با آواز خوانی ، میامیخته و آنگاه سالز تند میشد و پایکوبی بچه ها تند و تند تر .

دیوانه که سکر «چرس» در تمام جرات بدنتی رخته کرده بود ، سرش را میاندان و هایش گدازته و محض به صدای رنگبند گوش میداد ، هنگامیکه یکی از بچه ها تال تند طبله را با پایکوبی اش همرا هم می کرد - دیوانه سرش را بلند نمود و دود



در گرداب

حالی که پلک هایش را به سنگینی از هم جدا میساخت با صدای گشتی دای فریاد زن :

خوب می رقص .

قبیله جمعیت «آواز سالز را لحظه ای زیر گرفت» دیوانه سرش را پسوی زن گنه نزدیکش قرار داشت ، چرخانده و گفت : - شایخ شمشاد ، ... دیوانه لغز پای پایت ، چرا میدان نمیری !

رفاقمه با تارش دویی پاسخ داد : - آسیای پایم آله ای به نوبش . - واهست زیر لبش - گفت : ده گود او چشم گورت .

صدای «دیوانه» دیگران را نیز متوجه رفاقمه ساخت . همه از وی خواستند تا بمیدان در آید و یکجا با بچه هارقصد . مردی از فاصله دور تر صدا زد :

واه - واه اما رفاقمه در جواب به نقش استیلا به او نگریست .

اندر غلج شد ، و خنده جمعیت چون لغزای پیدا در آمد .

بچه ها بدون خستگی میرقصیدند . مرد سگرتی برای زن روشن کرد ، از بازویش حرکت واز وی خواست تا بمیدان پا نهد زن که خسته بود و سست ای را در اعطایش احساس کرد .

از خواست «مردش» سرپا زده لغزیتوانست . پایبست فرمان او را اطاعت میکرد . میدانست موقعی که «مردش» واسکر «چرس» میبچا شد ، جز اطاعت راهی در پیش نداشت . تاگزیر از جایش بلند نشده

میخواست به میدان داخل شود . اما دست «مردش» بر اعطایش حلقه شده . زن لگا هسی بصورت او انداخت . دولبهای «مرد» همان تسم گریه و هیجانی نقشش بست . زن انگشتانش پایش را بزمین کوبید و صدای رنگبند از آن برخاست ، اما مرد ریزه های قلعه بگوش رسیده . زن و «مردش» و همه میهمانان به آنسو متوجه شدند . دو پسر که دست در دست دو نفر مرده صفا تر دیک میشدند .

پسران «چان» به زن داشتند و صدوتشان چون زنبار آرایش شده بود . سرگوشی میان جمعیت شروع شد . چندتن از اینسو و تنده ای از سوی دیگر ، پسران را با انگشت به همدیگر نشان میداد و یک بدیگری میگفتند :

- بچی نجار س بسیار کار یگوس ، - حالی کنی چته اس ، بفلس ، بسلا تاسوب که رنگ بزنه غرق نمیکند . - یک زره کم نفس اس ، اگر زنه دنیب کس نمی زنیس .

پسران در کنار «مردها» شان ، اما ده میدان میشدند . زن فکر کرد :

فرصت مساعدی برا یش دست داده و می تواند ، ساعتی استراحت کند .

لحظه ای بعد ، صدای رنگبند پای بهجه های لغزای جمعیت فضای قلعه را آلیشته بود زن در کنار «مردش» لمید ، و سگرت دود میکرد . بچه با صدای زیر و بی سوشان رفاقت را با آواز خوانی ، میامیخته و آنگاه سالز تند میشد و پایکوبی بچه ها تند و تند تر .

دیوانه که سکر «چرس» در تمام جرات بدنتی رخته کرده بود ، سرش را میاندان و هایش گدازته و محض به صدای رنگبند گوش میداد ، هنگامیکه یکی از بچه ها تال تند طبله را با پایکوبی اش همرا هم می کرد - دیوانه سرش را بلند نمود و دود

حالی که پلک هایش را به سنگینی از هم جدا میساخت با صدای گشتی دای فریاد زن :

خوب می رقص .

قبیله جمعیت «آواز سالز را لحظه ای زیر گرفت» دیوانه سرش را پسوی زن گنه نزدیکش قرار داشت ، چرخانده و گفت : - شایخ شمشاد ، ... دیوانه لغز پای پایت ، چرا میدان نمیری !

رفاقمه با تارش دویی پاسخ داد : - آسیای پایم آله ای به نوبش . - واهست زیر لبش - گفت : ده گود او چشم گورت .

صدای «دیوانه» دیگران را نیز متوجه رفاقمه ساخت . همه از وی خواستند تا بمیدان در آید و یکجا با بچه هارقصد . مردی از فاصله دور تر صدا زد :

واه - واه اما رفاقمه در جواب به نقش استیلا به او نگریست .

اندر غلج شد ، و خنده جمعیت چون لغزای پیدا در آمد .

بچه ها بدون خستگی میرقصیدند . مرد سگرتی برای زن روشن کرد ، از بازویش حرکت واز وی خواست تا بمیدان پا نهد زن که خسته بود و سست ای را در اعطایش احساس کرد .

از خواست «مردش» سرپا زده لغزیتوانست . پایبست فرمان او را اطاعت میکرد . میدانست موقعی که «مردش» واسکر «چرس» میبچا شد ، جز اطاعت راهی در پیش نداشت . تاگزیر از جایش بلند نشده

میخواست به میدان داخل شود . اما دست «مردش» بر اعطایش حلقه شده . زن لگا هسی بصورت او انداخت . دولبهای «مرد» همان تسم گریه و هیجانی نقشش بست . زن انگشتانش پایش را بزمین کوبید و صدای رنگبند از آن برخاست ، اما مرد ریزه های قلعه بگوش رسیده . زن و «مردش» و همه میهمانان به آنسو متوجه شدند . دو پسر که دست در دست دو نفر مرده صفا تر دیک میشدند .

پسران «چان» به زن داشتند و صدوتشان چون زنبار آرایش شده بود . سرگوشی میان جمعیت شروع شد . چندتن از اینسو و تنده ای از سوی دیگر ، پسران را با انگشت به همدیگر نشان میداد و یک بدیگری میگفتند :

- بچی نجار س بسیار کار یگوس ، - حالی کنی چته اس ، بفلس ، بسلا تاسوب که رنگ بزنه غرق نمیکند . - یک زره کم نفس اس ، اگر زنه دنیب کس نمی زنیس .

پسران در کنار «مردها» شان ، اما ده میدان میشدند . زن فکر کرد :

فرصت مساعدی برا یش دست داده و می تواند ، ساعتی استراحت کند .

لحظه ای بعد ، صدای رنگبند پای بهجه های لغزای جمعیت فضای قلعه را آلیشته بود زن در کنار «مردش» لمید ، و سگرت دود میکرد . بچه با صدای زیر و بی سوشان رفاقت را با آواز خوانی ، میامیخته و آنگاه سالز تند میشد و پایکوبی بچه ها تند و تند تر .

دیوانه که سکر «چرس» در تمام جرات بدنتی رخته کرده بود ، سرش را میاندان و هایش گدازته و محض به صدای رنگبند گوش میداد ، هنگامیکه یکی از بچه ها تال تند طبله را با پایکوبی اش همرا هم می کرد - دیوانه سرش را بلند نمود و دود

ښاغلي حافظ چه د وطن يو خواخوږی شاعر
دی په جمهوري نظام کی وطنوالو ته داسی
خطاب کوی.

د بیداری آواز

آواز د بیداری می لږ او برته کړی دی
داغز می د افغان دی لوی ټبرته کړی دی

ترڅو په دغفلت په خوب ویدونه رالسیږی
یو گام چه مخکښی واخلی وی ژر نه روانیږی
کاروان لا ډیر دوخته کوچیدلی دی منزل ته
حیران یم زه دستا سودی بی سامغوندی تکل ته
راځی چه دا دژوند میوه بدله په جنت کړو
راځی چه دنفق بلا خوندي پخپه وحدت کړو
راځی چه افغانی خودی سمباله کړو په مینه
راځی چه د وطن روزی حلاله کړو په مینه
راځی چه د دروزی لاسونه ورکړو او بل ته
دمینې بلبلان شوی گلشن اوچمن خپل ته
راځی چه د هیواد خاوری بدلی کړو په زور
راځی چه د هیواد خاوری بدلی کړو په زور
راځی چه د پامیر او د سپین غره هسکوڅو کو
ویده قام ته ناری وکړو په چپو او په کوکو
راځی چه ایامین غوندي غورځیځکشان کی پیدا کړو
راځی چه د پښتون په شایسته لنگه خان کی پیدا کړو

راځی چه له لولانه په خپس باندی جرگه شو
دلوی پښتونخوا دژبه په سر باندی جرگه شو
رازونه دمیرد و لیسو شمشادنه په څولی کی
پوخه خوچه مونږ و اوچو هیواد ته په څولی کی
راځی چه بدو ورځو ته لږ څیر شو د وطن
په فکر بند بست او په تدبیر شو د وطن
کته حق د هیواد په په مونږ پوروی ترقیاته
په عمر کی به چک نه شو دنورو له منته
آواز دایو آواز دی بل څه نه پکښی جوړیږی
دنوی ژوند دپاره نوی فکر په کار پریږی

دیر محمد کاکړ له دیوان څخه

یو خوبه کلی ربا عی

جفا دیار کیم خاطر نا باده
زهره می چوی، له آه فر یاده
روح می تازه کړه په بوی د زلفو
د خدای دپاره دصبا باده

خزان خالی کړی دگلو نیاخه
غم د بلبل کړه سینه سوراخه
خوبان لحد ته چه له تالیردی
ودان څومه وای د دنیا کاخه

عزم دسیل څما جانان کا
میل پر لودی د گلستان کا
که سره بلان په خندا و سپری
چاک به له غمه غنچه گریبان کا

پیدا تنها یم زه لکه شمع
عرض پر فنا یم زه لکه شمع
اوبښی می خاخی په شپه له سوزه
لوند سر تر پایم زه لکه شمع

پر کوخه تیر شه دیار شماله
قصه بیان کړه څما له حاله
که درته وایی اوس حال یی څدی
وایه بلبل دی بی پرو باله

زه په خاطر کی د عشق څراغ لرم
مدام په ښکلیو یسی سراغ لرم
فراق می زړه په داغونو ونیو
جوړ په سینه کی دگلو باغ لرم

ژوندون

سره لاسونه

ولی دی آستا په تندی بل رانه اوږونه کړل
هیردی یارانه کښی ډیر دو رانه ظلمونه کړل
مخکښی لا زما دژبه په وینودی لړلی و
هسی دی بانی ته په تکرېزو دی لا سونه کړل
ستا دخوږی خولی نه چه ترڅی خبری اوږمه
ماکله جانانه! درنه دا سی امیدونه کړل
ستا دایروز وینه کله عدل او انصاف منی
بل ته خوشالی او بیل دی مالره غمونه کړل
مرمه ستا په غم کښی زه کمین د غم سنگی و هم
د ناخوشالی نه په اور بل کتار گلنو نه کړل



د څرمنی بی خپلی دی

داهغه داوښو میړه له غرو سره آستا ده
داجه هر مشکل ته خاندی وایه عمر په بیدیا ده
داجه ډانگ لری په غاړه او اوږده و هی مزلونه
دازیره، پیره شنه له دژبی کښی دی لیلیا ده
داکوچر دکو هستان ده غواږی لوږی اوژوری
جلی اوښو سره گزی گزی، زبیری، زبیری خبری
هله پرق شی په آسمان کښی دېرېښا دگرښو منی
دلته بیغلی آژوگانی دمز لونو یی شی شتی

تد باد ونه، سیلاوونه - بارانونه او گردونه
په تلوار، تلوار لکباوی میږی، او ښی گزی داپندی
داجه پاتی تمدن نه توری زلفی یی کو څی دی
دا چاو دلی پښی گزی دڅرمنی یی خپلی دی
دسلیمان دغره له اړخه اوکه گورمه چو نغره
دتلیدپ کورونه تور دی که یی غیر گورم منظر ته
دلو یدیز په ور شو گانو داسی غلی کار وانونه
دازمیری دی اوکه بیغلی چه روانی دی خپیر ته
داتکره غښتلی مټی او سیاوړی اندا مونه
داجه ژوند ور پوری زب کابی نظیره لوږدونه
دابی برخی له ژوند ونه چه عمر ونه پری تیریږی
په جنت غوندي هیواد کښی وری گزی او څگروږی

دآرین اصیلن لونی پخپل کور کښی دی بی کوره
نه یی باغ شته نه یی پوله سیمو د ښتو چو لیری
دسوکړک په تمه پای دغره یز که یی ډیوه ده
اوچه دپروته هوس کا: نو تروه کورت یی میوه ده

اوږد کمیس یی مینی ژوب دی پخپل مو دپاندی ژوندی ده
ددنیت خاوری یی پوږ دی خغلی گزی گزی گرندي ده
بی رنجو یی سترگی توری اوسری شونډی یی دژونه
ټول اوصاف یی دعو سر دی خو همت یی دزمړی ده
یوه دانه شپل شوی بل غا ټول له نورو گلو

دواړه گم سوه اوسیری وږ دپیرته را وستلو
په مانی کښی شپلا ناسته داوښ رنگ خشی ویریږی
دا دغرونو لیلای کوری چه په اړخ کښی یی وید یری

داهم زړه لری دغونښی دژوندون په هیله ژوند کا
زړه یی ښکلی مانی غواږی چه ښارو نونه تیریږی
بدوی ژوندون ته تنگ تمدن یی اوس آرزوده
«حلیم» څنگ ته دی راشی ښکلی پیغله دښاروده
حلیم «لریغی»

په تش ژر یدو هیڅ

نکیزی

له تانه خوښم خو تلی چه نشم
تندی مات شی او دریدلی چه نشم
مرمه که ته گورم، که گورم سوزم
هم ورته گورم، که گورم سوزم
پوه شوم په تش ز ږیدو هیڅ نکیزی
ورک نشی قسمته صبریدی چه نشم
سوزمه څه حسرت می لا سوزوی
سرتنه دی شمع یی لیدلی چه نشم
وایه خلم ستا دڅی هره پلا
سیلنی یم خو لو گیدی چه نشم
هسی خو یسه دشتو کابو خټک
ستا یو نظر ته او دریدی چه نشم
«اجمل خټک»

10000000000

د عشق بر بنی

ته دپرنستیو سره دگډکشانوونو له سفره
راغلی او زما په کورکی دی چه یو خاوری
انسان یم خای ونیو. زما په کور دی دنور
باران وکړ او زما دکورمکه دی په وینستو
ورونو باندی پته کړه. خو زما غوندي دیو
سړدی انسان څخه په دمنی او عشق
سینده وانه وری څکه چه یو مری هم آواز
نه لری لویدل او پورته کیدل دوه حرکتونه
دی چه یو بل پوره کوی اویایی له منځه وږی.
زه په دی گو مان ولویدم چه چک شم.
خوارمان چه داکار می ونشو کرای او اوس
وروسته له ډیرو کلونو لویدلو څخه په دی
پوه شوی یم چه په حقیقت کی دپورته کیدلو
کلمه زما دژوند له کتاب څخه لری شویده
دادی چه گوری زه لویدلی یم دلویدلی سره
ستا څه کار دی؟ خپله لار ونیسه اولاپسه
څکه چه هغه له لاروی یی چه دلاری په سر
کښی یی اوږه ستری ستو مانه مسافریم چه
دژوند په ورانه لاره کی پروت یم.
زړه غوښتل چه ته دی هغه وی چه
غوښتل اوکاشکی چه زه هغه وی چه تایی
آرزو درلوده. ارمان چه ته دا خبره امکان
لری او نه هغه رانه چه پوله بله سره
تیرشو او داسی فکر وکړو چه هیڅکله نه
او هیڅکله پوله بله سره نه لیدل اونه
پیرنللی دی.

سوخوږ لنډی

زه پاته مخته لیلی یم
که رنگ می زبړ دی له آستانه بيله یمه

جانان په سور سترگو مین دی
زه به داتو سترگی چیرته سری گوته

دلوی لاری مسافره
په دین موږ شوی که مخ بیا در واپوښه

غم دی کمیس نه دی چه ژوب شی
زما دغم سره سم شوه ستا غمونه

آستا په ټوگونه پو هیږی
پایه خور و زلفو واهه مرور شونه

دجانان کور په لمر خواته دی
سپا دلهر رو نا یی داوږه سلا مونه
کمین

عکس و مطلب

هنر همیشه محبوب شوروی



شوروی ویبا آر تمینیه بازی کرده بود.

این هنر مند محبوب بعد از آن در فلم های معروف دیگری مانند گارو کریستین و روح قوی در ۱۹۶۷ درخشید، فلم های مباحثه کنندگان موقتی - خدمات فرهاد و بر رسی سه گانه که در ۱۹۷۰ تهیه شدو فلم «من مستنطق هستم» در ۱۹۷۲ شهرت این هنرپیشه را چندین برابر ساخت.

ویبیا آر تمینیه هنرپیشه جمهوریت لاتویا اولین بار در فلم «بعد از تو فان» در ۱۹۵۶ بازی کرد، او به تعقیب آن در فلم های بیگانه در دهکده در سال ۱۹۵۸ تو فان در ۱۹۶۰ و روزبدون شب در ۱۹۶۳ خون خوش رنگ در ۱۹۶۴ را کتهان باید حتما پرواز کنند در ۱۹۶۵ بازی نموده است، او اکنون از جمله ستاره های پر قدرت سینمای اتحاد شوروی بحساب میرود.

در سال ۱۹۶۶ فلم خوب و با ارزشی در اتحاد شوروی تهیه شد این فلم «هیچکس نمیخواست بمیرد» نام داشت، درین فلم ستاره زیبای اتحاد

رقص های محلی

درین عکس رقص محلی منطقه پیرین را که توسط انسامل ترانه ها و رقصهای محلی بلکویف گراد اجرا میشود ملاحظه میکنید.

در اکثر مناطق بلغا ریه دسته های هنری پر وفشنل فلکلور تشکیل شده است. آنها رقصهای قدیم بلغاریه و اکثر رسم و رواجهای قدیم را ذریعه رقص نشان میدهند.



دختر انگور چین

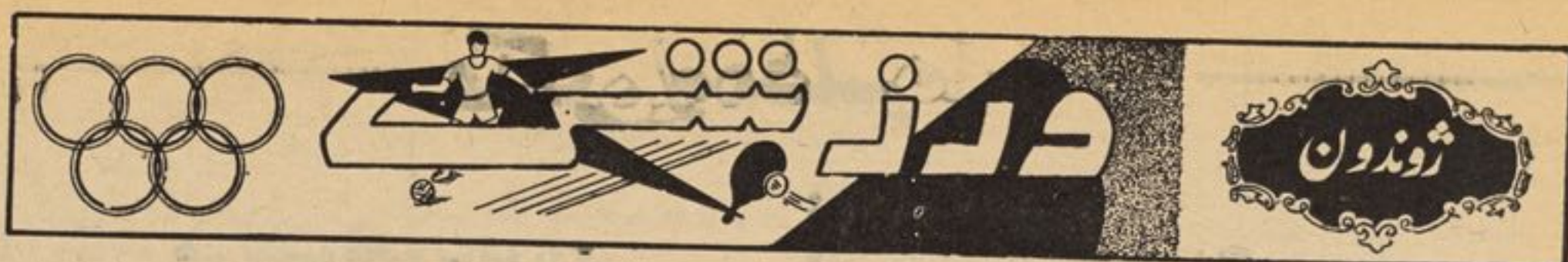
حاصلات انگور در بلغاریه روز بروز بیشتر میشود، این کشور از لحاظ داشتن انواع میوه شهرت خوبی حاصل کرده است، در سال گذشته این کشور اضافه تر از یک میلیون تن انگور حاصل گرفته است



که از انگور و سایر میوه ها بیشتر از ششصد لیتر و این برای صادرات بدست آورده است، در عکس دختر انگور چین بلغاری را از شهر پلو فدیف حین چیدن انگور مشاهده میکنید.

در آینه

یکعده از خوانندگان عزیز جمله ژوندون ازما خوسته اند تا عکس مشعل هنریار هنرمند محبوب شما ترابه نشر رسانیده مصاحبه ای با وی انجام بدهیم فعلا نتوانستیم مشعل را پیدا کنیم، انشالله در آینده یعنی در یکی از شماره های بعدی عکس و مطالبی ازین هنرمند تهیه و در مجله نشر خواهیم کرد.



مسابقه بزرگان یگر امریکا

مدسین سکویر نیویارک مجسدا مسابقه میدهند. هر یک از ایشان اخیراً برای ۸۵۰۰۰۰ دلار یا سی و دو نیم فیصد عاید فروش تکت ادخال موافقت نموده اند. بعد از آن شب تاریخی فریزیر یک هفته رادر درشفاخانه برای التیام زخم های که از غلی برداشته بود سپری نمود. درین مسابقه خود علی هم صدمه دیده بود. هر دو مسابقه دهنده بعداً قوس نزولی را طی کردند.



نیویارک - تقریباً سه سال قبل (سمو کین) جوفریزیر لقب سنگین وزن ترین قهرمان بکسنگ جهان رادر مقابل قهرمان سابق محمد علی بدست آورده. سبک حملات بی رحمانه فریزیر در ۱۵ رنده که طی آن علی یکبار به زانو درآمد برای فریزیر موفقیت نهائی را بار آورد. این اولین شکست تخصصی برای علی که کم از کم بزرگترین رقم عاید بکسنگ رادر حدود ۲۵ میلیون دلار بدست آورده بود محسوب میگردد به همان پیمانیه برای فریزیر موفقیت باآورده.

مشاهدین گفتند که مسابقه ۸ مارچ ۱۹۷۱ یک مسابقه کلاسیک بوده علی بوکسر ممتاز و مشت زن خطرناک باضرب به های عجیب بدست چپ فریزیر کمین گردیده بوده. اکنون هر دو قهرمانان قبلی بتاريخ چهارم فبروری ۱۹۷۴ در باغ

در هنگام مسابقات شان فریزیر و علی یگانه بوکسر های سنگین وزن ممتاز بودند. یک بوکسر سیاه پوست جوان بنام جورج فورمن نیز وجود داشت اما همه متخصصین معتقد بودند که وی برای اینکه با علی ویا فریزیر مقابله کند خیلی جوان و کم تجربه است.

به تعقیب مسابقه باعلی - فریزیر به سنگین وزن های (گمنام) یعنی تری دانیلز و ران ستاندر مقابل شد و هر یک از ایشان راشکست داد. بانگه‌دا شت لقب خود بتاريخ ۲۲ جنوری سال گذشته فریزیر با فور من قهرمان سابق المپیک امریکا مقابله نموده و شش ضربه توسط وی اصل نموده کشمکش بعد از

بقیه در صفحه ۶۱

ژوندون

ضرورت یک پروگرام ورزشی در رادیو

در بسیاری ولایات کشور از سال نمیکردد. وقتی از هر ورزشکار در مورد بهتر شدن ورزش در کشور پرسیده شود در پهلوی دیگر پیشنهادات، گنجاندن یو و گرام ورزشی رادر پهلوی سایر پروگرامهای رادیو امر ضروری میدانند.

اگر رادیو افغانستان پروگرام ورزشی نشر و اخبار و جر یا نات تمام ولایات کشور مالان نشر شود، واضح است که یک کام مثبت در راه پیشرفت و ارتقا ورزش کشور برداشته شده و آینده روشن و درخشان ورزش کشور پیشبینی میگردد.

پس یک پروگرام ورزشی در زمره سایر پروگرامهای رادیو یک امر ضروری بوده و امیدوار هستیم به آینده نزدیک اینچنین یک پروگرام از رادیو نشر شود تا خواسته های ورزشکاران و ورزش دوستان ما برآورده شود و به این متیقن هستیم که رژیم جمهوری ما که مظهر آمال مردم ماست همواره میکوشد تا مشکلات که در زندگی گذشته مردم ما بوده رفع ساخته زمینه را برای پیشرفت و ترقی مساعد سازد.

لذا منتظر برآورده شدن این آرزوی ورزشکاران و ورزش دوستان کشور خود بوده و امیدواریم روزی فرا رسد که ورزش نیز در پهلوی دیگر امور کشور پیشرفت قابل ملاحظه کرده و عقب ماندگی های گذشته جبران گردد.

پ، ا، اورم

چهره های ورزشی

پیغله میونه متعلمه صنف دهم لیسه ملای دارای ۱۵ سال عمر بوده. و تقریباً مدت یک سال میشود که به تیم یاسکتیبال آن لیسه شامل شده باجدیت و علاقه زیاد به ورزش ادامه میدهد. و ورزش را یک وسیله بهتر برای تقویه صحت میداند.

بر علاوه برای تقویت سپورت و ورزش یک سلسله مسابقات و تورنمنت هارا حتمی و تشویق بیننده گان را نیز خواهان است.



اسدالله کاظمی متعلم صنف ۱۱ لیسه نادریه تقریباً از ده سالگی به این طرف به ورزش فوتبال علاقه پیدا نموده. وی در سال ۱۳۴۸ به تیم فوتبال منتخبه معارف شرکت و تا حال یک مسافرت به اتحاد شوروی نموده با تیم های عشق آباد، فرغانه، پامیر، و دو شب مسابقات دوستانه را انجام داده است. باعلی کاظمی اخلاق حمیده و کسرکتر عالی دارد و قش که به بازی میبرد از دیا حوصله و فکر توپ را از هر یف می گیرد بر علاوه باعلی کاظمی در موسیقی هم علاقه سرشار دارد. روی هم رفته اگر به تمرینات خود متواتر دوام بدهد. از بهترین فوتبالیست های کابل میباشد.

احبار ورزشی

فوتبال:

قرار است مسابقه قهرمانی فوتبال جهان در سال ۱۹۷۴ بدون اشتراك تیم فوتبال کشور اتحاد جماهیر شوروی صورت میگردد. اتحادیه فوتبال بازان اتحاد شوروی بجواب اولیما تویم کمیته فوتبال بین المللی تیلگرام ذیل را مخابره کرده اند:

برای ماقطاً ناممکن است در کشور خیلی به مسابقه بپردازیم. طوریکه دوکتور کیزر سکرتی جنرال کمیته فوتبال بین المللی در برابر هیات روزنامه نگاران توضیح نمود به این اساس تیم فوتبال شوروی در برابر تیم کشور خیلی مغلوب شناخته شده و از اشتراك در مسابقه فوتبال جهانی در سال ۱۹۷۴ در موطن منک گرید، وی ضمناً واضح ساخت

که طبق ماده ۲۲ منشور فوتبال جهان هر تیمی که برای مسابقه حاضر نگردیده و یا از ادامه بازی ابراء ورزیده و یا بدون موجب و خلاف مقررات سپورت میدان بازی فوتبال را ترک دهد در آن صورت به حیث تیم مغلوب شناخته شده و طرف مقابل غالب می آید. گویا باین اساس کشور خیلی بحیث نهمین مملکتی که تاکنون شرایط شمول بسازی قهرمانی فوتبال جهان را بجا آورده اند در مسابقه قهرمانی سال آینده در آلمان فدرال اشتراك میورزد ناگفته نماند تاکنون این ممالک در دست مسابقه دهندگان که شرایط

بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۳۶

ورزشکاران لیسه باختر

در شماره گذشته را پور ورزشی شمر شد که حاوی سخنان مدیر و معلم ورزشی لیسه باختر بود و حالا سخنان ورزشکاران آن لیسه را که پیرا مون ورزش در لیسه خود گفته اند به نشر میرسانم تا دوستان و ورزش از ورزش در مکتب ولایت چیزی بفهمند.

ورزش در آن لیسه بصورت ابتدائی باقی مانده و هیچ مقام ورزشی به آن توجه نکرده و ورزشکاران لیسه مذکور در اطراف آن سخنرانی نموده و چنین دردل میکنند.

مادر گذشته معلم ورزشی نداشتیم از پورو ورزش در اینجا به نام باقی مانده بود و دو تیم فوتبال و والیبال

را خود ما نگه داشته بودیم و یک تیم باسکتبال را نظر به علاقه به این ورزش خود ما تشکیل داده بودیم ولی به امور و اساسات آن آشنا نی

نداشتیم وقتی از معلم سپورت سابقه خواستیم با ما کار کرده و تکنیک های آنرا بیا موزد چون او هم نمیفهمید از پورو به بیانه های مختلف شانه خالی میکرد.

امر های گذشته مکتب هیچ علاقه ورزش نشان نداده و حتی مسابقات صنفی را اجازه نمیداد ساعت های سپورت معلمین سپورت به خود تکلیف نداده و به صنف نمی آمدند و خود ما به میدان فوتبال با توپ که

خود ما از پول شخصی خریده بودیم بازی میکردیم چون جال والیبال در ساعات سپورت ما داده نمیشد نمیتوانستیم این ورزش را پیش ببریم. میدا نهای ورزشی مکتب ما هیچ وقت خط اندازی نشده و گول میدان فوتبال جال را ندیده است.

یکی از ورزشکاران چنین گفت درین ولایت امریت سپورت موجود بوده و یکنفر بحیث آمر سپورت ایقای وظیفه میکند ولی ما تا بحال نفهمیدیم که برای چه کار میکند و صلا حیت شان تا کجا است. یکی دیگر از ورزشکاران گفت دو تورنمنتی که تا حال در مزار شریف

بین تیم های ورزشی مکتب بر گزر شده به اثر فعالیت متخصص ورزش مستمر شواتیز برگزار شده بود در حالیکه قبل از آن امریت ورزشی وجود داشت ولی تورنمنتی برگزار نمیکردید یکی از ورزشکاران گفت که در دو تورنمنت گذشته مناقشات میان آمده که آنرا ریفری انتخاب میشد که معلمین سپورت مکتب بود و هر کدام تیم مکتب خود هیچ مکلفیت را بخود ندیده و برای اداره مسابقات تجویزی نمیکرفت برای تماشای تورنمنت بغیر از بعضی معلمین سپورت و آمر سپورت که او هم بعضا نا وقت میآمد دیگر

ورژم المیک را ندیده ایم. چند عدد توپ که آنهم ناکافی بود و یکتعدد لباس ورزش که آنرا هم ندیده ایم کرمج که خود ما میخریم بعد از دو یا سه بازی از بین میرود یکی دیگر از ورزشکاران چنین گفت سه تیم در تورنمنت ها در بر می کردند و چند عدد کرمج که به یک تیم کفایت نمیکرد شینکاک را قطعاً درلا که سپورت ها خیلی زیاد است و شماره آن روز به روز افزایش می یابد درین لیسه تنها سه نوع ورزش فوتبال، والیبال و باسکتبال را می شناسیم و بس - اتلتیک وجود ندارد و لوازم اتلتیک را ندیده ایم.

ویک ورزشکار این لیسه علت عقب ماندن ورزشی را در لیسه خود چنین وانمود کرد. در گذشته صنف



ورزشکاران لیسه باختر حین تمرین با معلم ورزش شان

های پائین یعنی صنوف هشتم، نهم دهم و حتی یازدهم به تیم های مکتب شامل نبودند تنها از صنف دوازدهم و یکتعداد محدود از صنف یازدهم بودند که وقتی از صنوف دوازده فارغ میشدند دیگر تیم وجود نداشت و مجبور ا تیم تازه تشکیل میدادیم علاوه تا همین چند نفری که به فوتبال درخشیده بودند به تیم های والیبال و باسکتبال شامل بودند که با فارغ شدن آنها تیم های والیبال و باسکتبال نیز متلاشی میشد. دیگری گفت دو تورنمنتی که سال گذشته درین ولایت دایر شد شاید مردم کابل هیچ از آن خبر نباشند زیرا خبران در رادیو نشر نشد.

هیچ کدام مدیر معارف و دیگر اشخاص صلا حیت دار نمی آمدند برای مسابقات خارج از ولایت یا در ولسوالی ها هیچ کمکی از جانب اداره مکتب یا امریت سپورت ندیده ایم و یکی دو بار هم که به تاشقرغان - ابیک و بلخ رفته ایم از پول شخصی مصرف کرده و به آنجا ها رفته ایم. در مورد وسایل چنین میگفتند وسایل سپورتنی بقدر کافی هیچ نبوده و ما همیشه توپ را خود ما خریده ایم و گاهی با توپ والیبال فوتبال کرده ایم تمرینات سپورتنی همیشه توسط خود ورزش کاران انجام گسفته در تورنمنت ها لباس ها یک رنگ نبود داشت. تنها وسایلی که به ما داده شده

نامه های دوستان

بمدیریت محترم مجله زوندون!

ازینکه مجله زوندون با استقرار نظام نوین راجع به بهبودی ورزشی و سپورت در کشور و یا بهتر بگویم صحت و سلامت اولاد وطن بدل مساعی نموده و یکسلسله مصاحبه ها با ورزشکاران را در سپورت میان انجام داده و آنها را به چاپ رسانیده است. که این ابتکار مجله زوندون درخور ستایش و قایل قدر است من نیز به حیت یک جوان افغان موفقیت های بیشتر را در این راه برای همه کارکنان مجله زوندون آرزو نموده و قضاوت ایشان تشکر می نمایم. در شماره بیست و هشت و بیست و نه مجله زوندون مصاحبه باسکتبال لیست های لیسه ملالی را مطالعه نمودم که از یکطرف موجب خوشی و سرورم گردید یعنی سپورت تمیلا لایق ورزش کاران را با مردم معرفی و انتقادات و پیشنهادات ایشان بمقامات ذیصلاح رسانیده میشود و در پاره مشکلات سپورتنی و از تقای سو به سپورتی چاره اساسی جستجو گردد.

و از طرف دیگر باعث تألیف ما همه معلمین و متخصصین تربیت بدنی گردید. زیرا تعرض بپیر حمانه باسکتبال لیست های ملالی به شخصیت معلم ایشان دور از

اوصاف سپورت تمین و کرکتر سپورتنی است. زیرا که لیاقت سپورتنی معلم بهاری و خزانیه را تمام باسکتبال لیست ایشان از همان دوره متعلمی در مسابقات های معروف آنوقت و مقامات سپورتنی واضح و روشن است.

بعد از ختم دوره متعلمی تقریباً مدت شش سال را معلم مذکور در انستیتوت تربیت بدنی شهر کابل اتحاد شوروی تحصیل نموده است و نظر به دیپلوم ماستری که چندین پروفیسر و رئیس انستیتوت تربیت بدنی آنرا اعطاء و تصدیق نموده اند. معلم مذکور متخصص تربیت بدنی و سپورت بوده علاوه از والیبال و فوتبال که هند بال و باسکتبال را تدریس و تمرین نماید. اگر باسکتبال لیست های لیسه ملالی از قضاوت عادلانه کار گرفته احترام و حقوق معلمی و شاکر دی راپشت پانزده و انکاس دهده افکار یکسلسله اشخاص غیر مسلکی و استفاده جو قرار نمیکردند هیچگاه چنین تهمتی را بمعلم خویش نمی نمودند. معلم از تخنیکها و تکنیکهای عصری باسکتبال پی خبراست و با تمرینات گرم کردن وجود را کار نمی نمایم. یعنی تعلیم و تربیه ایجا با آنرا نمی نماید که شاگرد به آدرس معلمش نا سزا های افترا آمیز بفرستند.

اگر هدف از اصلاح نواقص و بلند بردن سویه سپورتنی بود باسکتبال لیست این موضوع رادرك نموده بودند که استفاده از تمرینات آزاد برای گرم کردن وجود مفید است اما معلم آنرا نادیده میگردد ایشان می توانستند که معلم را به ورزش این نکته ملفت سا زند و یا اینکه خود ایشان قبلاً وجود را گرم نمایند اگر معلم ازین کار ایشان ما نعمت می نمود در آنصورت حق به جانب بودند.

مردی با نقاب بقره

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. **آلک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند به اثر تشویق لولا بسا نو با پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

تاریخی که این یاد داشت نوشته شده بتاریخ آخرین حبس جنایتکار احتوا میکند آلک یاد داشتی د. بی ۱۴ را باز کرد و دید که یسار داشت عبارت از یک فورمه بود زیر عنوان: سوانح زندانی اعداد مندرجه فورمه هم، یک سلسله تقسیمات را می رساند از بقیه خالکوبی شده هیچ ذکری نرفته بود نویسنده درین قسمت اهمال کرده بود آلک مطالب فورمه را کلمه به کلمه خواند :

سازق (خاری) جان، پانک هاری توماس مارتین، بای بیس و بای هاری (در فورمه ۵ سطر ازین جملات وجود داشت) خطر ناک بوده.

سلاح گرم با خود حمل میکند پنج فت و شش انچ دور سینه ۲۸ قیافه جذاب چشمهای خاکی دندانها سالم دهن متنا سب چاه زنخدان بینی راست موهای نسواری و موجدار و بسیار دراز صورت گرد و پروتهای لم و دارای سنتر دستها و بای ها طبیعی و در بای چپ انگشت اول به اثر بر خورد بسا سنگی تغییر شکلی داده و در زندان است خوب حرف میزند خوش

نسویس و خوش خط است اعتیاد به سگرت، به فرانسوی سلیس زبانتاری تکلم میکند مشروب نمی نوشد به قطعه بازی دلچسپی دارد اما قمار باز نیست، شهر روم و مایتلند را دوست دارد غیر از کشور خود دگر قضاوتی نمی کند خویش و قومی ندارد آدم اداره چی فوق العاده پس از هر جنایت سوراغ او را در یکی از بهترین هتل های شهر های وسطی انگلستان می توان گرفت یا اینکه در راه کشم سوار در هولند و یا کشور های سکاند ناوی دیده میشود که غالباً گذار گاهش دیدن کرده می باشد.

گذشته ازین معلومات سباز و اندازه های او را با علامات فارقه اش بصورت دقیق قید کرده بود زیرا در آن زمان هنوز سیستم نشان انگشت رواج نداشت از خالکوبی بقره در صاعد چپش هیچ ذکری نرفته بود آلک قلم را در رنگ فرو برده ارقام کمبود را نیز به آن علاوه کرده نوشت: (این آدم باید هنوز در قید حیات باشد) و در پای ورق امضا کرد.

همینکه آلک یاد داشتش را تمام کرد، صدای زنگ تیلفون بلند شد او به آرامی از نوشتن دست کشیده جاذب را بروی نوشته دراند و آنگاه گوشک تیلفون را برداشت صدایی در تیلفون گفت :

(کاونس گاردون میخواهد که شما سوار اولین تکیسی شده به دیدنش بیایید! موضوع فوق العاده اهمیت دارد من از هارلی تریس بشما تیلفون میکنم.)

آلک در پاسخ گفت: (خوبست می آیم) کلاه و چتری خود را برداشته از منزل خارج شد هوا تاریک بود و دوراه بطرف سکا تلند یارد میرفت.

یکی از این در راه از واتیمهال می گذشت و به یقین راه خوب همین بود زیرا در واتیمهال امتیاشن موتر های تکیسی بود راه دومی به طرف تایمز ایما نکمنت می رفت و به یک معبر عمومی منتهی میشد و این راه تقریباً طولانی تر بوده امکان داشت

که در آن ساعت شب اصلاً هیچ موتری گیر نیامد.

اما آلک سخت در افکار خود غرق بود و بدون توجه به راهی روان شد که بر تایمز ایما نکمنت می رفت رفتی متوجه اشتباه خود شد که دیر شده بود، او بطرف عما رت پارلمان در بریج ستریت رفته به زحمت موتر قراضه ای را گیر آورد و آدرس را به راننده آن داده در یور مرد مسن بود و غالباً سر گرم داشت که در مقابل عمارت نمبر ۲۷۳ توقف نکرده پیش رفت و تقریباً یک درجن عمارت دور تر از محل مررد نظر زیر بمبارد مسان اعتراضات بیمه آلک توقف نمود.

آلک بالای دریور داد زد: (بابه جان ترا چی شده است؟ این راه کوه ازازات نیست لابد نشه همتی بیچاره.)

در یور در حالیکه دست لرزان خود را برای گرفتن پول کرایه دراز کرده بود گفت من میخواستم من فراموش کردم اگر تقاضای فوری گاردون در میان نبود، آلک به یقین بیشتر در صدد موا خذه دریور بر می آمد اما با اینهم لختی طول کشید تا دریور، بقیه پول آلک را به سکه های خرد پرداخت.

آلک تا پول باقیمانده اش را گرفت نگاه می به طول جاده انداخت. یک موتر که چراغهای پیشرویش تا حداخیر دیم بوده بسیار خیره

میسوخت، در مقابل منزل گاردون ایستاده بود توقف یک موتر مقابل دروازه منزل او چندان عجیب نبود اما در نفر که در پیاده رو جا ده انتظار میکشیدند، زیار مینمود آنها پشت به کناره حیاط منزل تکیه داده و در طرف دروازه درآمد را گرفته بودند آلک یک قدم عقب نشسته پیاده رو مقابل را زیر نظر گرفت.

در آنجا نیز دونفر ایستاده از منزل ۲۷۳ حراست میکردند تکیسی آلک درست در مقابل منزل یک داکتر متوقف شد.

پولیس وقت زیاد برای گرفتن تصمیم نداشت و به دریور هدایت داد همینجا صبر کنید تا من برگردم!

خوشبختانه داکتر در منزل بود و آلک به معرفی خویشش پر داخت در یک لحظه با مرکز پولیس محل ماری لند در تماس آمد: (آلک از دفتر مرکزی پولیس اسکا تلند یارد با شما حرف می زند.) به سرعت این جمله را ادا کرده نمبر کور (مخصوص) خرد را به آنها داده اضافه نمود: « هر چند نفری که در اختیار دارید بدون معطلی به

سمت شمالی و یا جنوب خیابان هارلی تریس عمارت نمبر ۲۷۳ بفرستید. به ماموران خود هدایت بد هید که به مجردی علامت را که عبارت از دو بار اشاره طولانی و دوبار اشاره کوتاه روشنی چراغ در یافت می کنند فوراً از حرکت باز ایستند. خوب چقدر وقت میگیرد تا شما مقابل عمارت ۲۷۳ باشید؟

آقای آلک. تا ۵ دقیقه دگر با آنجا هستیم. درست در همین لحظه می خواستیم بهره های شب را تبدیل کنیم نفر کافی و چند مو تر لاری موجود است راننده ها هم پشت جلو موتر های شما نمانند ده حر کت میباشند.

آلک تفنگچه از پو شش بیرون

الك گو شى را بر جايش گذاشته در سالون برگشت. داکتر در حال همچنان پرسید «مگر اتفاق بدی افتاده است؟»

الك تفنگچه اش را ازپوش پیرون آورده مر می رادر میل تیر کرده و آنگاه جواب داد.

«امیدوارم چیزی نشده باشد. من پولیس محل را صرف از روی احتیاط به اینجا خواسته ام، زیرا چند نفر مشکوک در کناره منزل هارلی تیریس تکیه داده اند و احتمالاً آنها درد سر بزرگی برای من تهیه دیده اند.»

او ۵ دقیقه صبر کرد سپس دروازه را باز کرد پیرون رفت. آن اشخاص هنوز برجاهای شان بودند. درست در همین لحظه دو موتر لاری از دوطرف وارد کوچه شده در وسط خیابان توقف کردند.

همزمان بارسیدن موترها چراغ جیبی الك به راست و چپ جا ده علامت داد و بیک جست خود شرا در وسط خیابان انداخت در آن لحظه متوجه شد که اشتباهش پیمورد نبوده. اشخاص مظنون از پیاده رو سمت مقابل به طرف موتری که با چراغهای دیم متوقف بود دویده از پایدا ن آن خیز زدند و موتر بحرکت درآمد در همین لحظه اشخاص که مدخل عمارت ۲۷۲ زامر اقبیت میکردند سوار موتر خود شدند. اما فرار یها ناوقت جنبیدند. زیرا موتر شان باموتر لاری که وسط خیابان راقطع کرده بودند برخورد نمود. و وقتی موتر فراری ها عقب رفت صدای تصادم و برخورد و شکستن شیشه ها بلند شد و تا الك خسود شرا به آنجا رسانند، پنج نفر از راکبین موتر بدست پولیسان یو نیفورم دار که از دو طرف خیابان یورش آوردند اسیر شدند. مگر فتار شدگان بدو ن مقاومت تسلیم شدند. به یکنفر شان که میخواست از فرست استفاده کرده سلاح خود را بدور اندازد، دستبند زده شد. در مرکز پولیس الك محبوب سین خود را از

نزدیک دید. چهار نفر شان از تیپ ولگرد ها بودند و در لباسهای که تازه از مغازه خریده و به تن کرده بودند شناخته میشدند نفر پنجم که نام غیر ما نوسی داشت مردی بود کوچک اندام با نگاه تند.

الك به آنها امر کرد: با زوهای تا نرا انشان دهید.

راننده کوچک اندام اظهار داشت آقای الك بخود زحمت ندهید. ما بچه ها همه بقه های خوبی هستیم، غالباً همین راننده سر دسته آنها بود.

بقه های خوب و جود ندارد تنها بقه های بدو جود دارند و بقه های های بدتر و بدترین اینها را به زندان دیگر را با خود حرف میزد تا اینکه به

پیریدو آنها را در سلول های جداگانه، بدون آنکه با هم تماس داشته باشند بپندارید و این در یوز زبان دراز را با خود به دفتر می برم.

در یوز از روی شانہ الك با ناراحتی به قیافه سر جنت های استیشین پولیس مینگر یست واز الك پرسید: «اینهمه برای چیست شما نباید نشان در چه دار سوم رادر انگلستان به شانہ بزنید.»

الك جواب داد: قانون بهمین تازه گی ها تعدیل شده است و آنگاه امتحان کرد که باز نباشد.

سستبند راننده را یکبار دیگر راننده کوچک اندام تمام روز های بدتر و بدترین اینها را به زندان دیگر را با خود حرف میزد تا اینکه به

دفتر الك رهنمای اش کردند. او برای يك سوال و جواب آمادگی گرفته بود.

الك به هارلی تیریس رفته جریان را به اطلاع او رساند و اضافه نمود.

اگر من متوجه آنها نمیشدم و نمی فهمیدم که آنها انتظار مرا میکشند حتی در خواب هم نمی توانستم تصوریك چنین دسیسه را بکنم. طبعاً شما نبودید که بمن تلیفون کرده باشید، بلکه اعضای باند بقه ها بمن تلیفون کشیدند. این يك کار باریك و قابل تحسین بود. آنها حدس میزدند که من از دفتر پولیس و ایتهال خارج میشوم و آنها

(نا تمام)



حادثه در نیمه شب

تا اینجا داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالی حوادث امیران آمیز ی در حال جریان بود. جوزف با همیان او را زیر نظر داشت. برید فورد که از دیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید فورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف و ویسون و دیو نبوت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

میگفت و راپور تقریباً مفصلی در این باره به او ارائه می نمود. البته اوقات نبود که از پیشنهاد برید فورد راجع به ازدواج شان با آنتی صحبت نماید زیرا به او تاکید شده بود که تا اندازه توان بکوشد که موضوعات هیچانی را با آنتی مطرح نکند و او را در شرایط آرام و عادی نگهدارد.

برید فورد با صبر و شکیبایی خارج از تصور وساختگی گفت:

- این انتظار آهسته آهسته مرا می کشد. در این وقت اوقات پسر بچه های مکتبی عاجز معلوم می گردید و این باعث شد که برای چند لحظه لی به قهقهه بخندد و سوی مقابل خم گردد تا بوسه زود بخورد از روی رخسارش به برید فورد بدهد.

اما تعدید وفید و بند ها دوباره قد علم گرد. دکتر سند بیخ برای امتحان دیگری آمد. اوقات گردیده بود که شکست را به پیروزی مبدل کند. آنتی می توانست که بعد از مدت تقریباً کوتاهی به پایابستد.

اوقات بود که پایاهای خودش بگردش برود. می توانست که در عوای آزاد قدم زده و تنفس نماید. حرکت خون خود را دو باره تسریع کرده و بحالت اولی در آورد اما در این زمینه محتاط بودن به او تجویز گردیده بود. اومی توانست که به بسیار آهستگی قدم بزند و بالاخره روزی رسید که آنتی و لی توانستند که برای چند لحظه روی سبزه های چمن و حیاط وسیع قصر و هورلی به قدم زدن بپردازند.

بعد از آن لی برای همیشه بغاظر داشت که تاجه اندازه گرمای آنروز مرگزا و تنفر آور بود. آنتی یکی از لباس های نازکش را به تن نموده بود این لباس به اندازه نازک بود که تصور میشد در اطراف بدنش برقص برداخته است. حلقه های بریج و خم موبه بسیار غرور روی سرش خود نمایی میکرد. جتری آفتاب گیری برنگ زر دراکه از ابریشم ساخته شده بود جهت محافظت و معشون بودن از گرنگ آفتاب بدست گرفته بود.

گرمای مانند وزن سنگین روی شانه های شان هنگامی که قدم بخارج گذاشتند افتیده بود. آنتی طوری معلوم می گردید که اصلا در این باره تشویش ندارد. لی فکر میکرد که شاید گذشت عمر انحصارش را در این قسمت به صفحه عمل درآورده است. لی میدانست باید به آنتی بگوید که برید فورد در خواست ازدواج با او را نموده است. این گفته البته برای آنتی فوق العاده بود. او مطمئن بود که آنتی این جریان را به فال نیک خواهد گرفت. برید فورد از من خواسته است که با او ازدواج نمایم و این تمام چیزی بود که اومی توانست بگوید. اما کلمات از دهانش خارج نشد. او

برای سه روز زندگی در قصر طوری معلوم میگردد که با قدم های آهسته و فایق در لایلی زمزمه های گنگ و مبهم جلو میرود. لی تقریباً تمام وقتش را به شمول ساعت خواب در پرستاری و مواظبت از آنتی می گذراند. هنگامی که آنتی در آرام چوکی اش چرت میزد و یا بخواب میرفت لی به مطالعه کتاب در کنار چوکی اش ادامه میداد و هنگامی که آنتی چشم از خواب می گشود دوباره با هم دیگر صحبت میکردند.

دکتر سند بیخ گفت:

- احتمالاً این کسالت نتیجه یکی از حملات زود گذر قلبی بوده است. و یا شاید یکی از سلسله ضربه های داخلی خیلی ضعیف. بوجود آمدن این نوع حملات درستی که آنتی آنرا شامل است آنقدر زیاد غیر عادی و عجیب جلوه نمی کند. و بسیار زیاد مورد تشویق و تکرانی نیست. شما نباید آنرا این قدر جدی بگیرید و به اطلاع از گاه کوه بسازید.

لی پرسید:

- آیا کدام چیز دیگری است که بتوانم آنرا انجام بدهم؟

دکتر سند بیخ گفت:

من میترسم چیزی باقی نمانده باشد که شخص بتواند آنرا انجام بدهد.

دکتر سند بیخ سوی لی تبسم نموده اظهار داشت:

فقط کوشش کنید که او را برای چند روزی آرام نگه دارید.

و گفت:

- قدر مسلم این است که او نظر به سنش در شرایط رضایت بخش بسر می برد اما



راشک و تردید دیر گرفته بود. او جوزف را مشاهده کرد. او طور تصادفی و حسب معمول از روی چمن بر سبزه می گذشت و سوی گاراج میرفت. اما وقتی که آنها را دید. به عجله و شتاب خود را در عقب درختی مخفی ساخت. در این لحظه چه چیزی را می خواست تبسوت کند؟

لی گفت:

- آنتی.

ولی خواست که مطلب را عنوان کند. واقعا میخواست که این کسار را نماید.

می گویند که از دیدن جوزف در چربی ثباتی و دودلی فرو نرود. لذا ادامه داد:

- آنتی. بعضی چیز های است که من می خواهم باشم درباره اش صحبت نمایم.

اما آنتی توقف کرد. از قدم زدن بطور ناگهانی دست کشید و سوی پائین نظر دوخته و گفت:

- آه.

و بعد ادامه داد:

- آه.

روی یکی از زانو هایش خم گردید و جتری آفتاب گیر از دستش بیابین لغزید.

آنتی دوباره گفت:

- آه.

او از روی سبزه حاجیزی را برداشت و از بسیار نزدیکی شروع به امتحان کردن آن نمود. بعد قاشق را درست کرد. دو این لحظه علامه همراهی و پریشانی را می شد در چشمانش مشاهده کرد. او دستش را بکناری کشید تا بدین ترتیب لی بتواند شی مذکور را بخوبی مشاهده نماید.

شی مذکور که در دست آنتی می درخشید عبارت از جرج کوچک فلزی درخشان بود.

آنتی گفت:

- قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان.

و ادامه داد:

- آه خدای من، این چطور می تواند واقعیت داشته باشد.

لی با پریشانی و خوف در جواب گفت:

- اما این چیز نمی تواند واقعیت داشته باشد زیرا قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان در برج شمالی جابجا کرده اند.

آنتی گفت:

- بزودی بروی بوظل عزیزم. اودیل را پیدا کن. به او بگو که کلید هایم را بدهد.

من ترادرنبار خانه برج شمالی ملاقات خواهم کرد.

لی گفت:

- آنتی دستور های دکتر سند بیخ را به خاطر داشته باشید. او گفته است نمی توانید به هیچ وجه هیچانی شوید.

اما آنتی بدون گوش دادن به حرف های لی راهش را از بین چمن سوی مقابل در پیش گرفت و تقریباً بدوین پرداخت. لی تنها چیزی را که می توانست انجام بدهد عبارت از دستور آنتی بود. او مشاهده کرد هنگامی که آنتی می دوید جرج کوچک از دستش به پائین لغزیده و قبل از اینکه در لایلی سبزه های چمن مخفی گردد برای چند لحظه درخشید.

لی با خود گفت:

- خیلی خوب، باید يك لحظه را از دست ندم.

لی سوی مدخل اطاق خدمت ماران دوید تا اودیل را پیدا نماید. هنگامی که می دوید نظاری سر را تماشا کردن بطور غیر شعوری و عقب سر را تماشا کردن بطور غیر شعوری

بقیه در صفحه ۵۸



از : جیمز هولدن

مترجم اع نیرو مند

دستکش خطر ناک

بلیک میل و پول گرفتن از مردم توسط وارد آوردن فشار بدترین شکل جنایت بشمار رفته، برای فاعلین این عمل در عوض حبس مطالبه اعدام میشود.

گولیگتی که به بخاری دیواری تکیه داده بود و پاسکله های پولی که در جیب پتلون داشت بازی کرده صدای آنها را در می آورد. وقتی این حرفها را از زبان انسپکتر پولیس شنید وارخطا بصورت اوخیز نگریسته اظهار کرد: آدمی که بلیک میل می کرد؟ اما در جراید راجع به چنین شخص هیچ مطلبی ننوشته اند.

«امره فی. اگر در باره اش می نوشتند، کارمارا مشکل می ساختند» گولیگتی حرف پولیس را قطع کرده گفت: «شما حق دارید اما من هنوز نمیدانم شما چطور متوجه شدید که او اشخاص را بلیک میل میکرد و از راه تهدید از مردم پول میگرفت؟»

(مادریک سیف دیواری که در پشت قاب عکسی در اتاقش وجود داشت لستی از قربانی های او را پیدا کردیم. بعد از هر نام مبلغی را که باید صاحب نام در یک تاریخ معین می پرداخت قید کرده بود.

گو لیگتی سرش را شور داده بر سید: «دلچسپ است، به این صورت فکر میکنم پاسخ سوال خود را هم گرفتم. من میخواستم از شما بیروسم آقای انسپکتر که چرا پشت خانه من آمده دروازه منزل مرا دق الباب کردید» منظور شما اینست که چرا بدنبال شما بر آمدیم؟ ما بلی آقای گو لیگتی نام شما هم در لست وجود داشت.

گو لیگتی در حالیکه چشمش به روی فرش قیمتی اتاق او راه کشیده بود جواب داد: متأسف هستم از روی تمام موبل وسایمان موجود در اتاق گرد و خاک نشسته، علایم از بیعلاقگی در منزل مشهود بود.

گو لیگتی اضافه نمود: «من نمی خواهم با مخفی سا ختن این حقیقت اسراری را بوجود آورم با قتل کلیفورد مرد خوشبختی شده ام. انسپکتر پولیس اظهار داشت: این واضح است ما می توانم حدس بزنیم که وضع شما نسبت به سایر قربانی های فرقی نداشته است و اما شما که حال قاتل را نشناخته

و پیدا نکرده اید؟» مامور پولیس با نگاه پرسشگری بصورت گو لیگتی دیده سوال کرد: «آقای گولیگتی: شما برای تبرئه خود چه اثباتی دارید؟»

گو لیگتی دستپاچه شده جواب داد: «دلیل من برای شام روز شنبه هفته اخیر است.»

شام روز شنبه نی، بلکه منظور من شام روز جمعه میباشد. در حوالی ساعت ۱۰ تا نیمه شب را می گویم. - شام روز جمعه؟ بگذارید درست فکر کنم! گو لیگتی ضمن تفسیر تبسمی نموده گفت: «آقای مامور پولیس! من اکنون یک دلیل بسیار محکم دارم. اما از گرفتن نام خانم مورد نظر معذرت می خواهم. مگر اینکه اجباراً مرا وادار به گفتن اسمش بسازید کلیفورد از رابطه من با این خانم اطلاع پیدا کرده، مرا تحت فشار قرار داد، این خانم یک زن بسیار سرشناسی و از خانواده بزرگی است تا امروز جز نام نیک

هرگز کسی از او به بدی یاد نکرده اما کلیفورد با عزت و آبروی این خانم میخواست بازی کند حال شما تصور می فرمائید که در چه مضیقۀ قرار گرفته بودم.

مامور پولیس آهی کشیده پاسخ داد: آری میدانم و متأسفانه باید بعرض تان برسانم که اگر ما با وسایل دست داشته به کدام نتیجه منطقی نرسیم، ناگزیریم اسم خانم را هم از شما بخواهیم.

گو لیگتی سر شراپا بین انداخته گفت: تشکر. مگر شما هیچ مدرک و برگه ای برای تعقیب قاتل کلیفورد ندارید؟

«هنوز نی. اما به روی تینگ کلکین اتاق کلیفورد که قاتل پس از اقدام به قتل از طریق آن بیرون رفته، نشان انگشت خون آلود یک دست او را پیدا کرده ایم.

چاپ انگشتان خون آلود؟» - «بلی کلیفورد به ضرب یک کارد مخصوص باز کردن سر پاکت ها کشته شده و خون زیاد ضایع کرده است.»

گو لیگتی بدون آنکه منظور پولیس را درک نموده باشد خیره به قیافه اش دیده اظهار کرد: راستی من احمق هستم. اما شما از پیدا شدن نشان انگشت یک دست حرف زدید. همین کافی نیست که از روی آن هویت قاتل را معلوم کنید؟

«چرانی. در صورتیکه نشان انگشت مغشوش نباشد ممکن است اما متأسفانه باید اعتراف کرد که چاپ انگشت بهیچوجه روشن نبود و به هیچصورت اسباب درد سرما را فراهم نکرد.

«درد سر چطور؟» - «برای اینکه قاتل دستکش پوشیده بود.»

«دستکش؟ تعجب آور نیست اگر در اینصورت شما نتوانید نشان

انگشتان را در یابید.» - (من صرف از درد سر حرف زدم «مامور پولیس غرشی کرد» اضافه نمود: «فرقی نمی کند که چاپ انگشتی خون آلود به روی تینگ کلکین بادستکش بوده زیرا ما توانسته ایم باز هم از روی همین نشان های انگشت رد پای قاتل را بگیریم.»

گو لیگتی خاطر نشان کرد: (تخنيك پوليسي مرا متعجب و حيران مي سازد. خوب پيش برويد و حكايت كنيد....)

ما مور پولیس انگشتان هر دو دستش را بهم زده گفت: ابتدا در یافتیم که دستکش های قاتل کلیفورد باید قیمت بها و دارای جنسیت عالی باشد پانلاراج کردن زیاد چاپ انگشت ها فهمیدیم که دستکش بها شین یا به دست بافته شده است.

در ثانی جای چند کوك سو زن به روی نشان نگشت ها تثبیت شد این کوك ها بسیار باظر افست و لطیف زده شد. لایو را تور پولیس بدون هیچگو نه تردیدی متعقد است که این دستکش ها فرمایشی بوده و مخصوص برای شخص ساخته اند.

«آقای مامور پولیس شما با این حرفها رطرز استدلال خود مرا به تعجب می اندازید «گا هی اوقات نسبت بخودم هم حیران می شوم.» مامور پولیس با رضایت خاطر اضافه نمود.

«بهر حال این واضح شده که حتی نشان های انگشت مغشوش هم می تواند برای تعقیب موضوع کمک کند.

«و شما توانا نیستید به اسامی نشان انگشت دستکش از تعقیب تان به کدام نتیجه برسید؟»

«بلی. پس از تلاشی و جستجوی فراوان دستکش دوز را پیدا کردیم بقیه در صفحه ۵۹



زنان و اختراعات



آداب معاشرت:

عیب جویی و علت آن

شکوه و شکایت، آه و ناله، عیب جویی و لجابت و تحقیر نمودن شوهر، در واقع دردها و گرفتاری های نفسانی و روحی است که ممکن بعضی مبتلا به این دردها باشند.

یکی از بدترین نوع عیب جویی و سرزنش، تطبیق و مقایسه با مطلوب شوهر با دیگران است. مثلاً «چرا تو مثل آقای... پول زیاد بدست نمی آوری؟» «آقای... امسال دوبار اضافه کاری گرفت و تو همین طور مانده ای؟»

«برادرم برای زنش با لاپوش بوست خرید زیرا او میداند»



چگونه پول بدست بیاورد و یا: «اگر با خواستگار اولی (....) ازدواج میکردم زندگی خیلی لوکس میداشتم»...
ادای اینگونه جملات در حکم نمکی است که روی زخم پا شیده شود. بد خلقی مثل دا روی مخدر است و تولید عادت میکند و اگر توجه

نقش زن در امور خانوادگی

متأسفانه برخی خانمها بطور کلی برای امور خانه داری از لحاظ اجتماعی ارزشی قایل نمیشوند. ازین رو عده ای طبعاً يك نوع حالت تدافعی بخود می گیرند و هنگامیکه



در محفل اگر از خانمی پرسیده شود: «چکاره هستید؟» بآندك احساس نارامی میگوید: «کارم خانه داری است». در حالیکه در دنیا هیچ کاری محترم تر و با اهمیت تر از وظیفه يك خانم خانه دار نیست. کیست که منکر شود اجتماع خوب را مادران خوب بوجود می آورند. هیچ حرفه

زنی که سعی و کوشش خود را دایم مصروف امور خانه و خانواده اش میکند باید به این کار افتخار نماید، وظایفی را که زن خانه دار در ظرف يك هفته انجام میدهد به مراتب مهمتر از وظایفی است ستاره سینما در دوره فعالیت شبانه روزی قراردادی

بقیه از صفحه ۵۹



سود و فیشن



از روی این دو نمونه می‌توانید از پارچه های ارزان قیمت لباسهای شیک بسازید.

متر جم: محمد حکیم ناهض

طفل شما

پودر و استعمال آن در جسم طفل

می بود، خداوند (ج) در طبیعت خود طفل را خلق می کرد.

پودر در يك چیز مفید و كمك بخش است هر گاه جلد طفل شارید گی پیدا کند روی ضرورت پودر را مورد استفاده قرار میدهند، بدین طریق که پودر را روی دست خویش پاش داده بعد به بدن طفل آهسته و ملایم مالش دهید بدین شرط که طفل گریه پودر در را تنفس نکند،

پودر های مخصوص اطفال یا پودر تالک خیلی مفید است در صورتیکه بسیار کم باشد. بخاطر دا شته با شید که پودر در جست دار را استعمال نکنید زیرا شش ها را تخریب می نماید. وقتی يك طفل دارای جلد خشك باشد می توانید تیل معدنی یا هر نوع تیل تجارتی مخصوص جلد اطفال که ادویه لازم به آن مخلوط گردد و معطر شده می باشد مورد استفاده قرار دهید.



اینکه به از غسل به جسم طفل روغن، کدام نوع تیل و یا پودر را استعمال می نمایند (مالش میکنند) خیلی دلچسپ است. اما باید گفت که در بسیاری حالات چندان ضروری نمیباشد (هر گاه این عمل ضروری

بخت و پز

مرغ بریان

ابتدا نیم پیا له آرد الك کرده ، يك قاشق چای خوری نمك و قدری سرچ را در يك خلیطه کا غذی بیندازید. سپس در حدود سه پا و توت های گوشت مرغ را بین خلیطه انداخته خوب تکان بدهید تا روی گوشت کاملاً پودر شده شود، بعد توت های گوشت را در بین روغن داغ نباتی قرار بدهید و روغن باید از سر گوشت بگذرد و برای ده تا پانزده دقیقه بالای آتش معتدل بپزید. آنگاه، سر پودر را دیک را بر داشته و درجه حرارت را کم سازید و آن خوب سرخ شود. بعد مرغ سرخ شده را بالای کا غذی که روغن را جذب نماید بگذارید و در ظرفی کشیده صرف نمائید.



زنان عموماً دارای حس اخلاقی مثبتی هستند. برای آنها آنچه را که میخواهند حق است و آنچه را که نمیخواهند باطل؛ در اغلب موارد، اراده آنها، يك مسأله اخلاقی را حل میکند!

(هانری بروکس آدامز)

دخترانانو ژوندون

از: کتاب قدرت و اراده

پروړش آسود گي خاطر

حجب و شرم حضور در جوانان تقریباً طبیعی به نظر میرسد و این محضور هم در اثر چندین سال مرا وده با دیگران رفع وطبیعت او آزموده میگردد و پس از مدتی جوان دیروزی که سرخی شرم چهره او را فرا میگرفت متهور و گساخته می شود.

با ایبمه خیلی از مردان کا مل سن هستند که در پیشه خود خبره و تحصیل کرده و حتی از چندین لحاظ نیرو مند و فعال هستند ولی وقتی که با وضع غیر مانوسی تماس از طرف دیگر باید با اجر ای تمرینات مخصوصی بپر دازد مانند



مدیر محترم ژوندون!

درد دلها بسیار و آرزو ها بیشمار است آیا شما قادر ید که آنهمه را در ژوندون عزیز انعکاس دهید تا خوانندگان گرامی ملتفت گردند که هنوز همان مالخولیای گذشته در بعضی فامیل ها و خانواده ها حکومت میکند.

و پدران بیشتر از همه به پول متوجه هستند و اساس زندگی را بروی اوراق قیمتدار نوت شمار می نما پسند هر قدر شمار نوت های هزار افغانی نیکی و پنجد افغانی بیشتر باشد لبخند

نامه های رسیده

بنا غلی رازق فانی .
شعر شما که پر ستو نام داشت به اداره مجله رسید از همکارین تشکر

بنا غلی صالح محمد کهسار .
نامه شما تحت عنوان سرود زندگی به اداره مجله رسید این هم قسمتی از نامه شما .

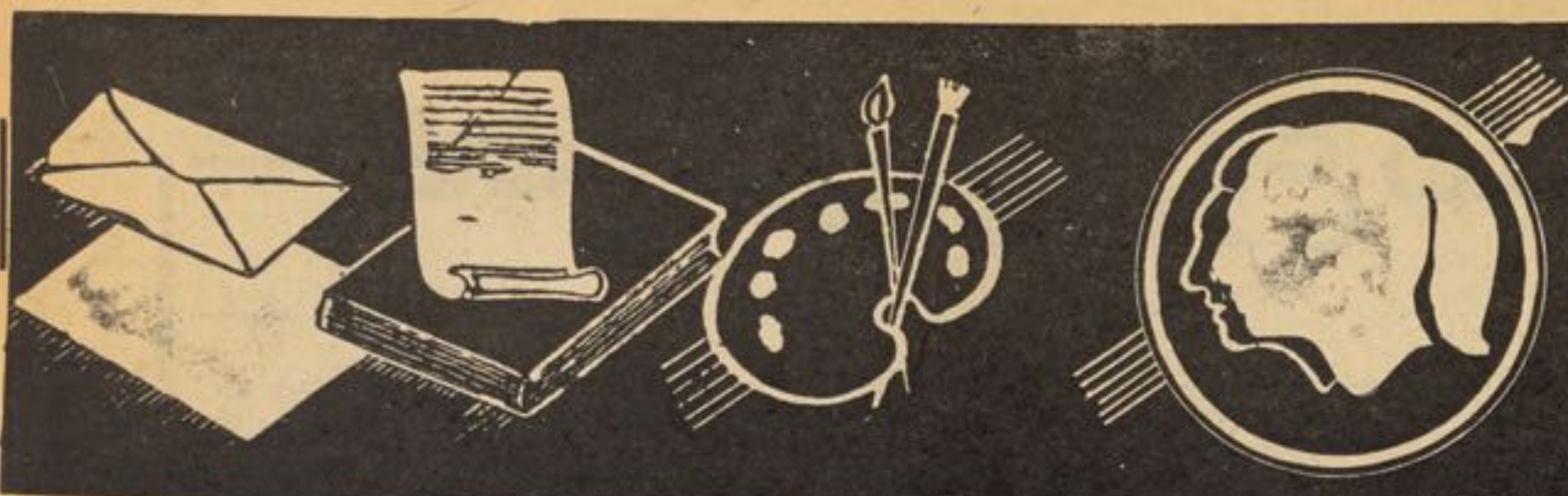
سالهای افسردگی و نا امید ی گذشت .
اکنون هنگام شادی و شادمانی فرا رسید .

در راه زندگی بجز خوشی چیزی دیگری نمی یابیم .
واز در یای پر تلاطم عمر بغیر از امواج سادت چیزی نمی بینیم .

ای دو ستان من .
بلبلان خوش الحان را که در شب های امید و در آرامش رویا انگیز به با غبای میهن با ستانی مانغمه سرانی میکنند .

حرف زدن در ملا عام در مواقع مناسب ، اجرای تمرینات مقدماتی هیپو تیسیم بحالت بیداری در دیگران نزدیکی با اشخاص مهم و یا تقاضای شغل از مردم و غیره .
عده زیادی از مردان و زنان هوشمند و تربیت یافته همیشه از يك نوع جبن و سست عنصری خاصی که بیشتر ارثی میباشد رنج میبرند و گاهی اوقات تمام کوشش های آنان برای بر طرف کردن آن عقیم می ماند حتی در بین اشخاص عادی تلقین ترس ، خوف داشتن از شکست و تصور اهمیت آن کافی است که بحران های حقیقی غم و اندوه را در آنان بوجود آورد و اثر دائمی در وجود شان باقی گذارد و وحشت خواناتندگان ، موسیقی دانها هنر مندان نمونه های خوبی در این مورد است .

برای بهبودی ازین وضع نصایح دو کتور ، روانشاسی مفید ثابت میگردد .



شاگردان ممتاز

آدمو خواننده معروف نسل جوان



نام: دین محمد
صنف: یازدهم دال لیسه نادریه
درجه: اول نمبر
سن: ۱۸ ساله
علاقه: به ورزش
آرزو: میخوام در آینده تحصیلات
عالی خود را در یکی از ممالک
خارج تمام کنم.

جوانان استقبال گردید، در این کنسرت بر علاوه آدمو يك عده از نوازندگان چیره دست اشتراك داشتند و آدمو را در خواندن آوازه همراهی میکردند و قعیکه کنسرت (آدمو) پایان رسید جوانان با شور و هلهله زیاد و کف زدن های ممتد از خواننده محبوب خویش استقبال نمودند و سیل جوانان برای گرفتن امضاء بسوی آدمو سرا زیر شد



شاید اکثر از خوانندگان محترم مجله ژوندون مخصوصاً طبقه جوان ما خواننده معروف نسل جوان (آدمو) را بشناسند.

در این و آخر این خواننده جوان یکی از کارهای خارق العاده خود را که ظاهر شدن بروی تیراس مارتنی در وین بود، انجام داد. بسیاری از دوستان این هنر

خود رو حقایق افسرده را دو باره شد. نشاط می آورد. مشعل فروزان من که خاموش

شده بود دو باره روشن گردید. سرود های غم انگیز در اعماق

قلب موج میزد. سالی های تند طوفان فلاکت و بدبختی محرومیت و ناامیدی که برویم میخورد دیگر آزارم نمیدهد ستم محو و نا بود شد. برای ابد.

با مداد تاریخی و با شکوه
با مداد فرا موش ناشدنی
آری! من این با مداد را هیچوقت
از یاد نخواهم برد.

با هم بی علاقه نبودیم ولی وقتیکه مادرم این خواهش را نمود شوهر خاله ام گفت حبیب پسر خوبی است تعلیم یافته نیز میباشد او را به منزله پسر من نیز دوست دارم ولی دخترم را به تاجری که هرچند میانه سال است و از نقطه نظر مالی شخص موافق است و عده دادم بهتر است حبیب جان دختر دیگری را انتخاب کند.

من و دختر خاله ام شخصاً از پدرش در خواست نمودیم که به ازدواج ما موافقه کند ولی او گفت که امکان ندارد او دخترش را به پسر مردی که دختران و پسران جوان وزن دیگر داشته نامزد کرد و چند لك افغانی طویانه گرفت و به من گفت میتوانیم دختری دیگری را برایت بگیریم. اینست مفهوم ازدواج در برخی از فامیل ها.

بینم و از نغمه سرانی شان کیف کنم ولدت ببرم.

گلپای که از سالیان متما دی به این طرف مشتاقانه در انتظار يك قطره باران بودند آنها سیراب میگرددند شگوفان شوند.

چراغ سعادت که بی جهت خاموش بود و باره روشن میگردد. آن نسیم که درین میهن ازوزیدن باز مانده بود می وزد و با نوازش حالا دیگر شادان هستم غنچه گل مراد پژمرده ام دو باره باز شد.

قطعه‌های من دروغ نمیگویند

نوشته: ویر جینالی

ترجمه: د. نظریبور

مردم داخل رستوران شدند و بقیه در برابر دروازه اجتماع نمودند.

ساندی به اتفاق قریه دار در پشت میزی نشستند، در وقت نشستن، ساندی دروازه قفس را باز کرد و پشک را رها نمود.

پشک ابتدا بیج و تاب می‌زد به بدن خود داد و سپس به آرامی شروع به گردش در سالون نمود در تمام این مدت ساندی با دقت مراقب او بود، بعد در مقابل چشمان همه کسانی که آنجا حاضر بودند چسب قطعی محتوی قطعه‌های بازی را باز کرد.

در مقابل بار اداستو، آرویل روسل وال گرابی ایستاده بودند، پشک ابتدا سر خود را به پای آرویل روسل مالید، سپس به بالای میز باز خزید و بطرف اداستو پیش رفت، اداستو هنگامی که پشک با ملاصت بینی اش رابه جیب کرتی او میمالید، خود را بشدت عقب کشید.

ساندی هنوز هم مشغول به هم زدن قطعه‌ها بود. پشک در حالیکه اطراف را می‌پویید به نزدیک دخل رستوران رفت و آنگاه به بالای سیف پول خیز زد و شروع می‌نمود کردن نمود.

ساندی گفت: حیوانک گرسنه است! آنگاه قریه دار خواست تا قطعه‌ها را به هم بزند بعد یکی از آنها را از میان دسته بیرون کشید و فریاد زد:

جیک قره! آنگاه یکی را بیرون آورد و گفت:

غلام خشت! سپس بقیه قطعه‌ها را روی میز گذاشت و در حالیکه از جایش برمیخواست گفت:

دوستان، کسانی که دستبرد زده اند اینهاست.

بعضی از حاضران خندیدند و قریه دار با ناراحتی گفت:

منظور از اینها چه کسانی میباشند؟ ساندی جواب داد:

یکی از دزدان قد بلند دارد ستنش از سی تجاوز نمیکند، چشمان تاریک و موهای سیاه دارد، تلفنچه دسته سفیدی حمل میکند، دیگری من تروتمند ترا خواست و موهای من مانند من دارد، آنها اموال سرقت شده رابه اینجا آورده‌اند و به شخص سومی که آنرا پنهان کرده است تسلیم نموده‌اند.

همه خاموش بودند، هیچکس حرف نمی‌زد، همه جمعیت رو بسوی بارگشتانند و چنین معلوم میشد که هر یک از حاضران آرویل روسل را با جیک قره و اداستو را با غلام خشت مقایسه کرده است.

ساندی به گفتار خود ادامه داد:

به‌دسته و بوبل را در همین اطاق مخفی کرده‌اند، قطعه‌های من دروغ نمیگویند، يك مقدار از پول در داخل دخل و مقدار بیشتر آن در داخل جیب آن مرد است (درین وقت به طرف اداستو اشاره کرد) و خریطه‌های پوسته هم در بین آن سیف میباشند، اگر پوسته خود را میخواهید هر سه نفر را دستگیر کنید.

بقیه در صفحه ۵۹

ساندی قفس پشک را بزمین گذاشت و گفت:

من هیچگونه سهمی درین سرقت نداشته‌ام، من دزدان را قبلاً هرگز ندیده‌بودم اما اگر شما جناب قریه دار قدری صبر داشته باشید من میتوانم شما بگویم که رهنما اکنون در کجا هستند.

بعد از گفتن این سخن دست در جیب کرد و يك دسته قطعه جدید بازی از آن بیرون آورد.

صدای آرویل روسل بلند شد:

ما اشخاص فریبکاری مانند تورا بسا خشونت از اینجا بیرون میکنیم!

اما ال گرابی صاحب یگانه رستوران محل پیشنهاد کرد:

اگر او را به داخل رستوران من بیاورید تا ببینیم چه میتواند بکند!

جمعیت به اتفاق مسافر، طرف رستوران روانه شدند. داخل سالون رستوران نسبت به روشنی جاذبه تاریک بود، دريك طرف سالون بار کهنه مشاهده میشد و دريك گوشه آن سیف آهنین بزرگی قرار داشت.

تاجانی که وسعت رستوران اجازه میداد،

مردم نیست و بدست کشیدن پشت پشک زود رنگ خود در داخل قفس آنرا نوازش میکرد.

پشک سر خود را بالا گرفته بهر طرف بوی میکشید.

یکی از حاضران که آرویل روسل نامیده میشد گفت:

خوب یاد درست خود خریطه‌ها ی پوسته رابه دزدان تقدیم کردی، اینست جرات و شجاعت؟

ساندی جواب داد:

اما شما به یاد داشته باشید که من هم دارایی خود از دست داده‌ام!

آیکی به میان صحبت آنها داخل شد و گفت:

من خوب بیاد دارم که باچه رفتاری خریطه پول خود را به آنها دادی، حتی در موقع تسلیم کردن آن از خوشی لبخند می‌زدی!

حلقه ازدحام تنگتر شده میرفت و قریه دار که از راه رسیده بود، صفوف جمعیت را شکافته و خود را به ساندی تر یز رسانیده باو گفت:

بهتر است با من بیایی!



کاکا «ایک» راننده گادی در حالیکه گادی اش را در امتداد جاده سنگی هدایت میکرد، روی عرق آلود خود را با يك دستمال چرکین پاک کرد و خشم خود را نسبت به گرمی هوا ابراز نمود. راه زیادی تا مقصد باقی‌نمانده و توقف میرفت که او با مسافری يك ساعت بعد، در مارکلیویل باشند.

یگانه مسافری که در درون گادی قرار داشت و عبارت از جوانی با موهای سرخ رنگ بود، پشک زود رنگی را که در بین قفس حبس کرده بود، مخاطب قرار داده با آن حرف می‌زد:

خوب تریلوم! توفکر میکنی آن حادثه چه وقت رخ خواهد داد؟

هنوز جواب درستی برای این سوال پیدا نشده بود که گادی با يك تکان شدید متوقف گردید. مسافر جوان، از ورائی کلکین، نگاهی به بیرون انداخت و متوجه شد که سوار نقاب پوشی گفتگ خود را بسوی راننده گادی نگه داشته است، لحظه‌ای بعد دروازه عقبی گادی بشدت باز شد و مسافر جوان دریافت که خودش نیز مستقیماً بوسیله گفتگ یکی دیگر از راهزنان مورد تهدید واقع شده است. درین وقت دستهای مسافر بر اختیار بعلامت تسلیم بالا شد.

مردی که کنار دروازه ایستاده بود، خطاب به وی گفت:

فوراً خریطه‌های پوسته را بیرون بیاور و لی بیشتر از آن اسلحه خود را به من بده!

مسافر به آرامی در پاسخ گفت:

من اسلحه ای ندارم. سپس قفس پشک را به يك طرف گذاشت و با نوازش پسه خریطه پوسته رابه بیرون پرتاب کرد.

راهزن با صدای لك از عقب ماسکی که به چهره داشت، گفت:

اکنون نوبت پولهای خود است! مرد جوان به آرامی از گادی پیاده شد و دست در جیب کرده خریطه کهنه ای را که بندی از را بر بدور آن پیچیده بود، بیرون آورد و به نقاب پوش داد.

و در آن حال تبسم خفیفی بر گوشه لبان مرد مسافر نقش بست که از نظر آیکی پوشیده نماند. این سو من باری بود که آیکی در ظرف سه ماه گذشته، دچار راهزنان شده بود و این بار با دفعات بیشتر بطور محسوسی فرق داشت.

در حالیکه هر دو قطاع الطريق امتداد يك راه خاکی را در پیش گرفته دور میشدند، کاکا آیکی با تمسخر خطاب به مرد مسافر نموده گفت:

تو خوب دستیاری بوده ای! سپس گادی را بر ابراه انداخت و با شتاب جانب مارکلیویل روان شد.

هنگامیکه گادی در مارکلیویل توقف کرد، مردم قریه یکی پس از دیگری در اطراف گادی جمع شدند.

آیکی خطاب به آنان با نثر گفت:

بچه‌ها، پوسته‌ای وجود ندارد، من با زهم گرفتار دزدان شدم.

بعد داستان چگونگی برخورد با دزدان را برای آنها بیان کرد هنگامی که سر مملشت او به پایان رسید، تمام چشمها بانگاسی پراز سو فلن بطرف یگانه مسافر متوجه شد. اما ساندی تریز یعنی همان مسافر سرخ موی، چنان وانمود میکرد که متوجه نگاههای

هزار و یک گپ



۵۳

در دفتر مجله نشسته بودم و چرت میزد. دم دفعتا تلفون زد و گفت: وقتیکه گو شک را برداشتم دختری پرسید:

— ببخشین مجله ژوندون اس.

— بلی همشیره...

— مه یک اعتراض دارم.

— اعتراض شما بری چشم و لی

بفرمائید اعتراض از چه قرار است.

— یک مضمون تان دزدی بود...؟

— نی بابا...؟

— بخدا...

— کدام مضمون؟

— یک مضمون را ترجمه کرده

بودید و در مجله نشر کرده بودید

در حالیکه من آنرا در یک مجله

خارجی هم دیدم. گفتم.

— همشیره کسی آنرا در مجله

ما بنام خود نشر کرده بود یا بنام

ترجمه؟

— بنام ترجمه... اما چرا در آن

مجله خارجی هم من آنرا دیدم،

گفتم.

— خوار کو کو، مترجمین ما

آدم ها و رزیده هستند در ضمن

سرقت ادبی را شما غلط فهمیده اید

— چطور؟

— از مجلات معروف خارجی هم

ما برای ژوندون ترجمه میکنیم و هم

واینکار مجاز است.

— خو... خی هیچ دگه.

— اعتراض تان هنوز هم باقیست

یا قانع شدید.

— نخیر قانع شدم.

— نی... با زهم در دل تان اگر

چیزی مانده باشد بگوئید.

اینبار دختر با عصبانیت خندیده

گفت:

— حالی شما من میگیری...؟

گفتم دیگر اعتراض ندارم.

— خو شکر که اعتراض ندارید.

گو شک را بجایش گذاشتم

و با خود گفتم:

— خوب شاید این دختر متوجه آن غلطی طباعتی نشده نپرسیده بود که در پای مضمونی نوشته اید بقیه در صفحه ۸۵، حالا بگوئید در مجله ۶۴ صفحه ای شما صفحه هشتاد و پنجمش کدام است... شکر کشیدم و خیلی هم شکر گفتم.

م. ی. ب

قصه کودکی

این مضمون را دوستی بنام خاطرات کودکی فرستاده بخوانید اگر جالب بود به نویسندگانش آفرین بگوئید و اگر جالب نبود هرچه دلتان خواست بمن بگوئید:

«تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان نیز پرداختی» هر دوی ما شوخ ترین بچه های کوچه بودیم که در وقت های بیکاری طرف های دیگر و یا در روز های جمعه به همراهی دیگر بچه های کوچکی خود، تفریحها و ساعتی های برای خود خلق می کردیم و به منظور اینکه ساعت چندی از دوره های جوانی و بچگی خود را به خوشی و خوبی سپری نمائیم، یگان و وقت بچه های غول کوچه را آزار میدادیم با آزار دادن آنها از خنده لوت می زدیم و با خنده های خود او را حیران ساختیم و شیرین تر اینکه آنها هم در آنوقت ابلهان خنده هایی سر میدادند که صحنه تماشاچی و خنده داری بوجود می آمد.

در آنوقت خانه ما در شیوکی بود و توسط جوی بزرگی کوچه ها از زمین های زراعتی جدا میشد. آفتاب خوب بالا آمده بود که عزیز مرا صدا کرده، همراهیش از پل چوبی سر جوی تیر شده زیر درخت های توت رفتیم. در اثنای قدم زدن بودیم که چشم عزیز به یک شاخ درخت افتاد با دست به آن سوسو اشاره کرد:

— ببین که چه خوب دوشاخه

است. ازش غولک می سازم. به چالاکی یک بچه دها تی به درخت بالا شده، خود را به آن شاخه رساند و دوشاخه را از آنجا قطع کرد که در همین وقت پایش از درخت خطا خورده، با شاخ درخت یکجای به زمین خورد. اما به عجله از زمین برخاسته کالای خود را تکان داد و بعد از چند دقیقه از آن دو شاخه یک غولک بسیار خوش ساخت و در جیب خود ماندش.

من با دیگر بچه ها به توت خوردن مشغول بودیم که یکی صدا کرد:

— بچه ها سیل کنین که معروف چطور میا یه...

همگی به سوی معروف غول کوچی خود دیدیم که آهسته آهسته به ما نزدیک می شود. عزیز را که خنده گرفته بود با اشاره چشم به ما فهماند که خاموش باشیم و آهسته گفت یک مضمون پیدا شد:

— معروف جان چطور هستی... کجا بخیر... بیا قصه کو کجا رفته بودی.

— نه... نه... میروم که نه نه ام قهر میشه.

— ترا والله بیا دگر... لودگی نکو... بیا.

ناچار غول آمد و بچه ها دورش جمع شدند. عزیز از جیب خود غولک را کشیده به او نشان داد:

— سیل کو که چقدر خوش است.

— چه کنم... ازمه خو نیست.

— غول جان! چرتنه خراب نکو. همین را بتو میدهم اما به یک شرط!

ما در حالیکه حرکات ابلهان معروف را زیر چشم داشتیم که چطور طرف غولک خیره خیره سیل می کند، شرط عزیز را شنیدیم:

— به این شرط که خود را از آن بام به کوچه بیندازی.

ما به مزاح گفتیم که معروف فجان لوده نیست که از خاطر غولک اینکار را کند مگر آن غول به یک چشم به هم زدن خود را در پام رسانده و از آنجا خود را به کوچه انداخت که گریانش تمام کوچه را گرفت و در حالیکه به خود می پیچید فغان می زد.

— نه نه جان... وای نه نه جان... بچه های کوچی چه از ترس گریختند. تنها من و عزیز ماندیم که به یک رنگی خود را در پشت یک درخت پنهان کردیم که ببینیم آخرش چه می شود. چند دقیقه بعد دیدیم که یک نفر او را بغل زده به خانه اش برد و پسا نترش مادرش سرو پای کننده به کوچه آمده، دو های زد که در قطعی عطار نبود و همیشه جیغ میزد.

— ... بچه ناز دانه مه کشتین... پایشه شکستندین...

دیوانه وار اینسو و آنسو میرفت که مردم کم کم آراش ساخته و درین وقت یکی گفت:

— خود بچه ات غول است... برو ننه جان... برو چاره پایشه کو...

مادر معروف که کمی شرمیده بود دشنام داده سوی خانه روان شد:

— وی جوا نمرگ ها... اگر شما را پیدا کنم تا که مثل بچه ام نسازم رها نمی کنم تان...

چند ماه بعد و در یک روز چاشت که ما از سر زمین ها سوی خانه می آمدیم دیدیم که معروف لنگ لنگان به پشت ما می آید. دل ما به حالش سوخت ایستاده شدیم تا به ما رسید. ابلهان خنده می کرده، ترسیده تر سیده اطراف خود را دیده و بعد خاموش ماند عزیز پرسید:

— لوده جان، چرا اطرافت را سیل می کنی... چه کار داشتی...

— می ترسم نه ام مرا نبیند و باز ابلهان خنده می کرد که عزیز قهرش آمد:

بقیه در صفحه ۶۳

سرور و شاد مسابقه

کدام با کدام



هر کدام از شش تصویر ی که به طرف راست قرار دارد با یکی از تصاویر طرف چپ ارتباط دارد خوب به آنها نگاه کنید و ارتباط هر کدام را پیدا نمایید!



مساله شطرنج

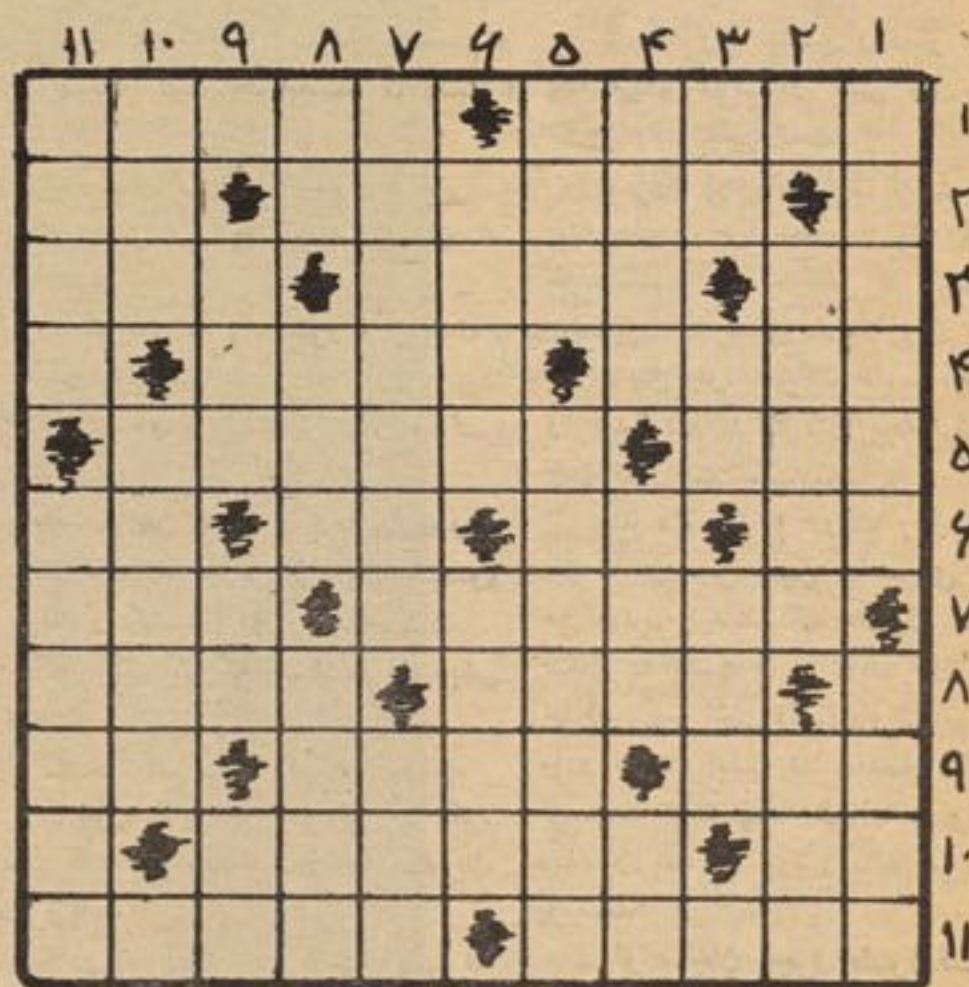
در این مساله که طرح آن را در کلیشه ملاحظه میکنید سفید بازی را آغاز مینماید و طی سه حرکت سیاه را مات میکند، بنظر شما اولین حرکت سفید که عبارت از کلید حل مساله است چگونه باید باشد تا سیاه را در سه حرکت مات بسازد؟

ضمیمه اشاره - مجلس سرور و شادی - این کلمه هم اگر در اول بیاید نفی میسازد - ۵ - در آستین نباید جای داد - آله موسیقی است جلاو درخشش - آهسته و چپ - ۷ - ۷ - زعیم ملی پښتونستان از آنطرف بخوانید که پرنده دارد - ۸ - راه کوتاه - زوی خانه - از اسمای دخترانه - ۹ - حاشیه نیست - حرف مفعولی صریح - شکم جیره - ۱۰ - دوست و همراه و محبوب - رفیق همیشگی - لورل - ۱۱ - مربع فشرده یکی از وزارت افغانستان .

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ - چشم یار به آن تشبیه میشود ظرفی که با آن حبوبات را از میده آن جدا میکنند - ۲ - نصفاً نصف - خودش است - ۳ - چوب نازکی ارزش از نژادها سر حد - ۴ - مرده دوست داشتنی - نزدیکی - ۵ - بین چادری نصف آن حشره ضد زراعت و بقیه واحد پولی يك کشور آسیایی است - ۶ - حرف نفی دری - مکان و محل - مادر عرب - اسب پښتو - ۷ - قسمت او لراد روی مردان بجویند و مابقی غذای ابتدایی است - تکرار حرفی - ۸ - شهر تجارتی کنار دریا - ساده است اما غلط - ۹ - این این راکت ها قوای هوایی اسرائیل را به زانو در آورد به برادر میگویند - دست عربی - ۱۰ - همیشه و جاوید (پښتو) - مریضی - ۱۱ - در اینگونه تن اسلحه کار نمیکند ماده ابتدایی منفجره .

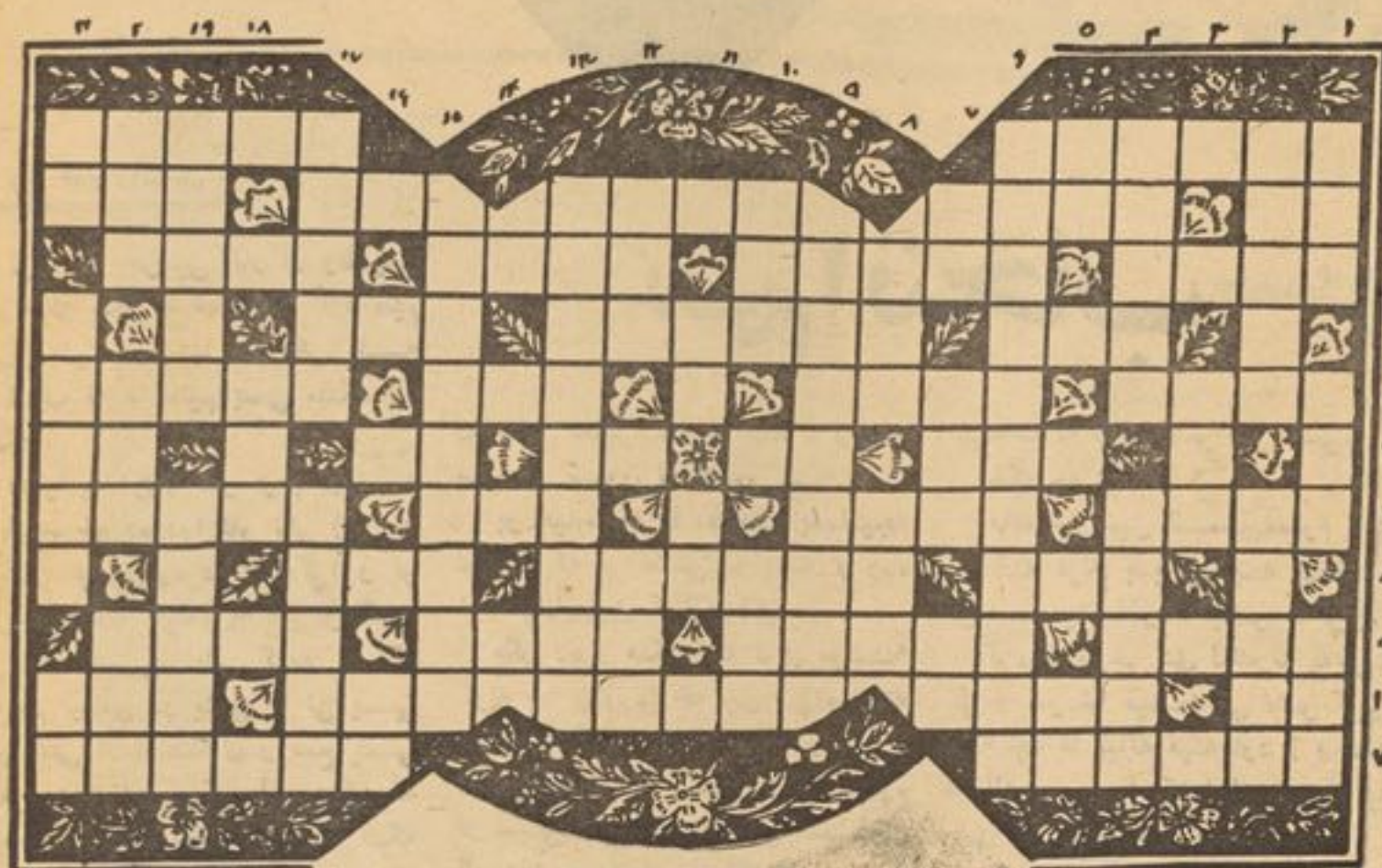


عمودی :

۱ - شهر لعل جای راحتی - ۲ - از القابی که با آمدن رژیم جمهوری در کشور از بین رفت - معمولاً موقع تلفون کردن میگویند - ۳ - نفس - نیمه زهیر - مرتبش معنی ترس و وحشت را دارد - ۴ - تکرار يك

جدول کلمات متقاطع

افقی:



طرح کننده: صالح محمد کهسا ر

- ۱۹- از آنطرف پایتختی دراروپا-
درخت ها-
۲۰- نیا- کار- دفعتا-
۲۱- سیب میان خالی- مرتبه ها-
اشاره بدور-

- ۱۳- نام فلم افغانی-
۱۴-۱۵- نام يك فلم هندی-
۱۶-۱۷- عاشق شیرین- کلمه
بی معنی-
۱۸- از آنطرف روی-

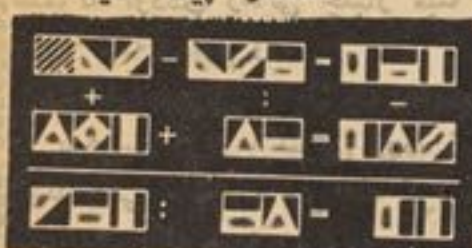
- ۱۰- درنده است- تکرار يك
حرف-
۱۱- منفجر میشود- خود دم-
۱۲- رمال بی لنگ- دریانی در
شمال کشور-

- ۱- چاپ شده - نام قدیم آن
گول بود-
۲- اول بی اول- زیارت کنندم-
اگر الف میداشت گوا را میشد-
نمی شنود- یکی از میوه ها-
۳- خان هندی- نباید چنین بود-
مساجد اکثر میداشت با شند-
هورا-
۴- تظا هر و فریب- سرک های
که قیر نشده چنین است- با ناز
اکثرا ذکر میشود-
۵- چیزیکه مرد با یددا شته
باشند- مردانگی- فوج بی سر-
حد فاصل میان دو همسایه-
۶- تکرار يك حرف در سه خانه-
نصف رمال- نیمه مزور- ما در-
مار بی دم-
۷- سرکش و شورش- از
آنطرف ما ده چسپناک موج- شرارت
است اما شیش سین شده-
۸- از ماه های پشستو- مایتختی
دراروپا بایک حرف زاید- عالی ولی
بدون شروع-
۹- قرن ها- غذای صبح-مدان-
باز هم خان هندی-
۱۰- چا- قاره خود ما- کارها
چه وقت- مادر کلان-
۱۱- جنتری در زبان خارجی-
رو شنفکران-

عمودی:

- ۱- یعنی نرو- مقابل شرقت-
قچ کو چک-
۲- طلائی- يك جهیل در آسیا-
۳- جور در پشستو-
۴- در راس آن و زیر است
کشور در جنوب اروپا-
۵- عار بی پا یان- بند-
۶- يك حرف زاید دارد و گرنه
ستاره هندی است که بکابل آمده-
۷- روغ میان تسهی- يك نوع
خاص موسیقی-
۸- رخوت بی پایان- گل چسپناک
و کثیف-
۹- این مساله با عث درد سر
نکسین شده-

اعداد را پیدا کنید!



در شکل مربع به عوض عددی
نوشته شده است که اگر خود این
اعداد نوشته میشد شش معادله
تشکیل میگردد، با استفاده از
موقعیت و علایمی که در بین این
مربعها قرار دارد اعداد را پیدا کنید!

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۵	۶	۴	۹	۲	۱	۳	۷	۸	۱۰	۱۱	۱۲
۲	۱	۹	۱۰	۵	۶	۷	۸	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۳	۲	۱	۶	۱۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۳	۲	۳	۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۵	۴	۳	۴	۳	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۶	۵	۴	۵	۴	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۷	۶	۵	۶	۵	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۸	۷	۶	۷	۶	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۹	۸	۷	۸	۷	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱۰	۹	۸	۹	۸	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۱	۱۰	۹	۱۰	۹	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۲	۱۱	۱۰	۱۱	۱۰	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

بوت پلاستیکی وطن از نگاه

جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید
برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر
پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و
جدول میشوند بحکم قرعه يك سیت جراب
اسب نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی
وطن جایزه داده میشود.



شرکت صنعتی بوت پلاستیکی

حل جدول شماره ۳۰



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جرابهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.

د خبری

ډیر لنډ داستان

لیکو نکی سخی انتظار

سم انتخاب

ټول خو اس یی کار او وظیفی ته و، نو ځکه به خلکو ده ته دتعلیم مین ویلی. رښتیا چه اکرم له ورکتوب نه د تعلیم پسې ملنگ و، ملنگ.

ددنیا په نوور غمو نو پسو نه گرځیده خو ده درا تلو نکی ژ و ند دنیکر غمی دپاره دحال دکر او نو سره مچا دله کوله، په هر ټو لگی کی اول لمبر بر یالی کیدو ... که څه هم لیلامی در یشی گا نی یی آغو سستی او اقتصادی وضع یی دومره ښه نه وه مگر طبیعت ور ته دلیا قت او ښه خلق لو په پا نگه ورکړی وه.

ده به له هر چا سره ښه رو یه کوله، چا پلو سی به یی تل غندله، هر څه ته به یی دوا قعیت په اساس حقیقی معیار ټاکله.

په چامین نه و مگر په زړه کی یی دمینی تاو لو خړی کو لی، نیوهیده چه دپاکي مینی سپیڅلی مو غا ت چاته وړاندی کړی؟

هوا دخلکو یا رانی، دمعشو قو ظلمونه اوددی زمانی چلباز مینا ن ور ته ښه معلوم وو.

دخانه سره یی و یل چه وندایه! ته پوهیږی او زما لیونی زړه، زما ژوند هغی چا سره شریک کړه چه ماغوندی پاکه مینه ولری.

ده خیالی معشو قه معلو مانه وه، خو ورځ په ورځ یی په پته کی داسی بد لون پیدا شو چه دمینتوب تعبیر پوره تفسیر تری کیدو .

«هما» ددوی یوی ښکلی هم صنفی ته یی خوا هس و کړ چه له ده سره همدلر سه شی اکرم هم په پرا څه ټنډه ومنله او ور سره یی دا سی مرستی کولی.

خو ورځی ورو سته پوه شو چه هغه ور سره دیا رانی دلاری ټینگول غواړی، اکرم تری ښښه و غو ښته او منفی خواب یی ور کړ ځکه چه

دا جلی معتبره وه او دده د ژ وند سره یی سمون نه کاوه.

پو هیده چه دا انتخاب بده نتیجه لری او له بر ستنی نه پښه او بده غورځول دپری کولو وړی.

مگر دیرو ملگرو به تری پوښتنه کوله چه وروره! څه چل دی؟ مونږ ته هم خپله کیسه ووايه چه در سره غمشر یکان شو . خو اکرم دساره او سیلی سره گډ په خپل شول آواز کی ددی سرو کی ژو نگه کو له:

زه آدشنا مینه په چا ته ما تو مه ځکه چه ما کړی قسم دی .

خو هیڅوک نیوهیده چه دده دآوازو دیوه چیر ته بلیری اوڅه خیال لری؟ اما په شعرو نو او ادبی پارچو کی به یی دخپل زړه درد اود هوس ناوی تصویر وله.

پدی ډول دده دشهرت اومینتوب انگازه هر مخواستیه شوه دملنگ جان خبره چه:

یو نا صبح را ته و یل تا به تشهیر کړم کا شکي دو سره شم په عشق کی انتخاب

بله ورځ ده ته دیوی نا آشنا جلی له خوا یو لیک و ر سید، کله چه یی پاکټ خلاص کړ په یو ټا یپ کړی لیک یی سترگی و لگیدی چه دپری لنډی، درد ناک شعر او نوری سوز ناکي خبری پکښی وی ، هغی لیکلی و ... که څه هم ما او تا سره ندی لیدلی او نه سره پیژ نو مگر ستا دقلم ژبه زما دزړه را ز او نیاز ښکاری، زه دخیال په عالم کی ستا خیره تمثیلوی، ستا سوزناکی جملی، غم لړلی داستا نو نه ز ما داحسا سا تو داور لمبی زیا توی، زه گو مان نه کوم چه زما نا مرا ده

مینه به له تا سره تر سره شی. ځکه چه :

ماته می خپل قسمت معلوم دی زه له ازله بدبختی ته پیدا یمه هیله ده چه زماژوند نیکمر غه کړی. اکرم غورځی دی لیک ته په چرت کی و خو څه فیصله یی نشو کولی ځکه چه غا ثبانه مینه اود ژ و ند مساله یوه لویه کشا له ده، با ید پدی کی پوره غور و شی...

دلیک خواب یی هم په ښودلانو نو مو ږی ته بیر ته و لیږه بیا نو دلیک چه حال احوال معلوم نه شو. دآز مو ینی ورځی نژدی وی ، اکرم په میدانو کی در س یا داوه چه هلته یی خو کتا بو نه او یو و ږ بکس و مونده.

پدی کتا بو نو کی یو په زړه ناوړه چه سلام پر غم، نو میږی هم و ټول یی امانت واخیستل او اعلان یی وکړ چه دهر چا وی پس له نښی یی آخیستلای شی.

خو ورځی وروسته یوه ښکلی او با تمکینه جلی په ساده جامو کی راغله مگر دجلی اوداکرم سترگی چه سره و نښتی دا سی یی یو بل ته په مینه سره لیدل چه ته وا یی لیلی او مجنون سره یوځای شوی دی.

خو شپي تیری شوی بیانو جلی چه دشیانو نښی وویل او خپل سامان یی واخیست، بکس یی خلاص کړ ټولی پیسی او جوا هرات چه پکی وه هما غسی اما نټیر پرا ته وو. داکرم اما نتکا زی ته آفرین ووايه او پو ښتنه یی و ر نه و کړه.

مکی: خو مره پیسی غواړی ؟ اکرم: پیسی؟! نه! هیڅ نه غواړم (مگر کتاب ته یی سترگی وی).

— وا خله دغه کتاب تاته تحفه

— ډیره شکر یه.

— و ښښه زلمیه ستا سو نوم به څه وی؟

— اول خپل نوم ووا یاست ؟

— زه مکی یوه محصله یم.

— زما نوم اکرم، او زه هم یو محصل یم.

— آه... اکرم ته یی؟ همدا ته؟

رښتیا چه زه غلطه شوی نه یم شکر خدایه !

مکی له ډیری خو شا لی نه

حیرانه وه چه څه وکړی. تری رخصته شوه او کور ته لاړه، د شپي دا

کیسه یی خپل مور او پلار ته وکړه اودایی هم وویل چه په ننی زمانه کی

په دی صفت خلک ډیر کم لیدل شوی، زه غواړم چه ستا سو په سلا

مشوره دده دژوند ملگری شم او په شریکه سره دژوند دنیکر غیوڅخه

خوند واخلو.

موری وویل: نه بچی اول ته باید دهغه دمور او پلار جا یداد، کام

او نسب پو ښتنه او خیر نه و کړی او بیا به نو دی کار ته اقدام وکړو.

پلار یی چه د مطا لمی خښتن او

پوه سپړی و، خپل کتاب یی بند کړ،

سکرت یی و لگاوه، دښخی د خبرو

په تائید یی سر و خو خاوه اوزیاته

یی کړه چه په ښار کی دشخصی کور

لړل هم یو لازمی شرط دی.

مکی او کوچ نه کښیو ته او په

سورنجن فرش لکه دگلو گیدی

پر یو ته او هیڅ یی و نه و یل

خو په گلا یی خیره کی یی دافسوس

مر غلری بهیدی.

پلاری دچای پیا له نسکوره کړه او ور ته وویل:

«مکی؟ مونږ ستا سعا دت غواړو،

هیڅکله ستا دآرزو مخا لف نه یو

دادژوند مساله ده او مونږ به پدی

برخه کی پوره غور و کړو.

پاتی په ٦٣ مخکښی

تنگنا

جلال نورانی

فانتیوی

قابل تنگیو نیس



بلون شرح

نکته‌ها

کسانیکه دیر قول میدهند خوش قول ترین مردم دنیا هستند .

قول سایه عمل است .

کم قول بده و بیشتر عمل کن .

قول مانند تیر است همینکه پرتاب شد به کمان بر نمیگردد .

اگر میخواهی دیگران بقول خود وفا کنند تو هم قول خود را فراموش مرد آنست که به قول خود ایستاده

باشد اگر چه مغلوب شود .

قول دادن آسان است ولی عمل کردن به آن مشکل .

وفا کردن به عهد و پیمان از کمال جوانمردی نشأت میکند .

فر ستوده : م، ق، صاعد

صفحه ۵۱

بعد از اینکه بوبوی گلچیره از یک سفر کوتاه چند ماهه باشوهر تاجرش از اروپا برگشت تغییرات محسوسی در رفتار و کردارش به لحاظ می‌رسید .
ولی این تغییرات با عادات سابقش بشکل ناجوری درهم آمیخته بود .
اولین کاریکه کرد مساله تغییر نامش بود . قبل برین دوستان او را کوکول صدا میکردند ولی او اسم خود را سوزی گذاشت . دیگران این نام را قبول کردند ولی تنها خشویش یعنی مادر جلندر خان تاجر اشیای غیر ضروری نتوانست این تغییر نام را بپذیرد از پرسید :
- آه .. زنکه .. نامته چه مائندی ؟
- سوزی
- سوزی ؟ .. آئی .. بسوزی
ای چه قسم نام اس ...
ای چه قسم رخت و لباس اس ؟
خانم کوکول ... او بهخشید سوزی خانم هرچه بیشتر خود را بشکل ((مودرن)) درآورده بود از تنها چیزی که رنج می برد خال سبز پشانش بود که بالباس اروپایی هم آهنگی نداشت و طرز حرف زدنش که بعضا ناغلفکی از مسیر ((مدرنش)) خارج میشد .
روز جمعه گذشته تاجر اشیای غیر ضروری با خانمش سوزی بدین خوشنودان خود رفته بودند . سوزی خانم بسیار آرزو داشت قلمه ها و ماچرا های سفرش را به همه بگوید و هرچه بیشتر خود سازی نماید .
وقتی که شیرین گل از او پرسید زنهار اروپا چگونه زندگی میکنند سوزی خانم جواب داد :
- آئی خوار ... لیدی های خارجی که ببینی از حیرت قوت از سرت می پره ... چه مودوجه سینگار ... همی السوس که ندیدین .
شیرین که نفهمیده بود لیدی یعنی چه با دك عالم شیرماری پرسید :
- لیدی جیس آئی خوار ...
درینوقت تاجر اشیای غیر ضروری قیافه ترجمان را بخود گرفته جواب داد :
- سیاه سرهای خارجه کی ره لیدی مینگن . سوزی خانم ادامه داد :
- الا شیرین گل نفس ... بخدا تمام شرکت هاره که ببینی از بازبچه های جلدرن ها براس ...
و شوهرش ترجمه کرد :
- یعنی ده مقازه ها بازبچه اطفال ها . زبان است .
سوزی خانم گفت :

مردم اس ...
بعد از رویشوهرش کرده برای اینکه دیگران نفهمند بزبان خارجی بشوهر گفت :
- مستر ... بعد از درنگ کمن جای رفتن لازم خانه مادر آف ملام شان ...
دیگران با چشمان از حدقه برآمده به سخنان زن و شوهر گوش میدادند .
موقعی که تاجر اشیای غیر ضروری و خانم مدرنش سوزی میخواستند خانه دوستان خود را ترک بگویند ، دوستان شان بغاظر خبرگیری آنها بسیار تشکر کردند ...
سوزی در بیرون دروازه کوچه در حالیکه همسایه هاهم متوجه او بودند به آواز بلند صدا کرد :
- آئی ... خانه خود ماس ... هروقت می آئیم ... قابل تنگیو نیس ...
پایان



شیرین که نفهمیده بود لیدی یعنی چه با دك عالم شیرماری پرسید :
- لیدی جیس آئی خوار ...
درینوقت تاجر اشیای غیر ضروری قیافه ترجمان را بخود گرفته جواب داد :
- سیاه سرهای خارجه کی ره لیدی مینگن . سوزی خانم ادامه داد :
- الا شیرین گل نفس ... بخدا تمام شرکت هاره که ببینی از بازبچه های جلدرن ها براس ...
و شوهرش ترجمه کرد :
- یعنی ده مقازه ها بازبچه اطفال ها . زبان است .
سوزی خانم گفت :



لود میلایید سیفوا

زیبارویی از کشور شوروی

هنر پیشه‌گان شوروی:
آرزو داریم روزی فستیوال فیلم‌های افغانی
در اتحاد شوروی برگزار گردد.
هفته قبل با زهم کابل مثل شهرهای ۸۰ کشور
جهان محل برگزاری فستیوال فیلم‌های
شوروی بود.

امسال ضمن نمایش بهترین
فیلم‌ها دوتن از هنرمندان سینمایی
شوروی نیز درین فستیوال اشتراک
نموده بودند که قبل از افتتاح اولین
فیلم این دو هنرمند که از بهترین
هنر پیشه‌های اتحاد جماهیر
اشتراکیه شوروی محسوب می
شوند.

ضمن کنفرانس مطبوعاتی در
تالار افغان فیلم سوالات نمایندگان
مؤسسات نشراتی جواباتی را ارائه
کردند.

قبل برین که جوابات این دو
التور واکتس را تقدیم داریم هر
دورا اندکی معرفی کرده و می‌پردازیم
به جوابات که از زبان این دو
هنر پیشه شنیده شده عبارت
بودند از لودمیلایید سیفوا و اندری
مارتینوف اکتیس سینمای شوروی
لود میلایید سیفوا فارغ التحصیل
انستیتوت وختا نکوف ماسکو بوده
تا حال در سه فیلم اشتراک ورزیده
و در دو فیلم که هنوز در دست

سا ختمان است حصه دارد اندری
مارتینوف نیز فارغ التحصیل
انستیتوت وخت نکوف بوده در
چندین فیلم اشتراک نموده است از
آن جمله از فیلم ساحل آرام بزرگترین
نقشی را داشته و در یک فیلم تلویزیون
که ۱۲ قسمت خواهد بود نیز
اشتراک دارد. این فیلم از بزرگترین
فیلم‌های جهان خواهد بود و برای
تهیه آن مصارف هنگفت و وقت زیاد
در نظر گرفته شده. اندری مارتینوف
از جمله کسانیست که همه ساله یکی‌شان
در صدر جمله بهترین هنرمندان
قرار میگیرد موصوف را نیز در سال
۱۹۷۲ بهترین هنرمندان بخاطر
بازی در فیلم ساحل آرام مش خطاب
کردند.

از لود میلایید سیفوا پرسید
شد که برای اولین بار در کدام فیلم
بازی کرده و هم در زمره فلیم
هائیکه در آن اشتراک ورزیده آیا
از کدامش خاطره خوب دارد. و کدام
یک قناعت‌آور حاصل نموده؟ بجواب
چنین اظهار داشت: من در اولین فیلم
که اشتراک کرده‌ام فیلم ساحل آرام
است که در فستیوال الماتا مقام
بهترین فیلم را حاصل نمود و از
همین فیلم خیلی خوشم می‌آید زیرا
از یکطرف اولین محصول هنری‌ام
است و از جانب دیگر فلمیکه مورد
توجه نه تنها مردم اتحاد شوروی
بلکه کشور های مختلف جهان قرار
گرفته است همین فیلم بود که مرا
بیشتر از پیش تشویق کرده و
علاقه مندی‌ام نسبت به عالم سینما زیاد
کرد.

این فیلم که به شکل سینماسکوپ
تهیه شده یک فیلم عالی اجتماعی

است که به ذوق مردم اتحاد شوروی
خیلی برابر است نویسنده آن پریس
وسیلیف از سناریو نویسان پسر
قدرت اتحاد شوروی است که دارای
بهترین آثار میباشند در حالیکه
چندان عمری ندارد ولی سناریوهایش
همیشه مورد علاقه مردم قرار گرفته
از همین هنر پیشه پرسیده شد که
به نظر شما یک هنر پیشه چه
صفات را باید داشته باشد.
که به جواب آن چنین
پیشنه با هنر سر و کار دارد و هنر
بدون زحمت حاصل نمی‌دهد
لذا از همه اولتر برای یک
هنر پیشه پشت کار و زحمت کشی
لازم است زیرا باز حمت هر چه
خواسته باشیم بدست می‌آید.

ضمن سوال از هنرمندان شوروی
پرسیده شد که مردم شوروی به
کدام نوع از فیلم‌ها بیشتر علاقه مند
اند که آنها به جواب چنین گفتند:
مردم اتحاد شوروی اکثر اوقات
های جنگی علاقه‌مند ی‌نشان میدهند
زیرا اکثر مردمان اتحاد شوروی
از جنگ خانما نسوز دوم جهانی
خاطراتی دارند در شوروی هیچ
فامیلی نخواهد بود که در جنگ یک
تن از اعضای خود را از دست نداده
و با خساراتی از ناحیه جنگ برای
شان عاید نشده باشد ازینرو آرزو
دارند تا همیشه فیلم‌های جنگی را
دیده و خاطرات خویش را تجدید
کنند اما در پهلوی این همه فیلم
ها فیلم‌های دیگری مثل اخلاقی
اجتماعی و غیره را نیز مردم به
علاقه مندی تماشا میکنند.

در اتحاد شوروی در حدود ۱۵۷
هزار سینما وجود دارد که تعداد
تماشاگرانش در سال بیش از ۲۰
میلیارد نفر میباشند ازینرو فیلم‌های
جنگی هیچگاه به تنها یکی آنها
را اقبال کرده نمی‌تواند.



صحنه ای از فیلم ساحل آرام

از همین تعداد ۱۲۰ فیلم در حدود ۴۰-۵۰ از آنها سینما سکو پ یعنی ۷۰ ملی متری تهیه شده و متباقی آن ۳۶ ملی متری میبا شد و از جمله ۱۲۰ فیلم ۸۰-۸۵ فیصد آن رنگه و متباقی آن سیاه و سفید تهیه میگردد صا درات فیلم شوروی در بیش از ۱۰۷ کشور جهان صورت گرفته که از آن جمله در بیش از ۸۰ کشور سالانه فستئوال فیلمهای شوروی برگزار میگردد در حدود ۲۵-۴۰ فیلم به جمهوریت هندوستان ۱۰-۱۵ فیلم به ایران ۱۵-۲۰ فیلم به جمهوریت ترکیه ۱۵-۲۰ فیلم به جاپان همچنان کشور های مثل بنگله دیش پاکستان و غیره نیز فیلم های زیادی صادر می شود.

بعضی از فیلم های شوروی که خیلی عالی باشند مثل آزادی یاساحل آرام و غیره در حدود سه هزار نسخه از آن تهیه میگردد.

اتحاد شوروی برای بسیاری از کشور ها فیلم های خود را با مواد دو بلاز آن می فرستد تا کشورها همه به زبان های خویش آنرا دوبله کرده در معرض نمایش قرار دهند باز هم اربود میلا زید سیفوا خواسته شد تا در مورد فستئوال

الماتا صحبت کند.

چونکه خودش در آن اشتراک ورزیده بود چنین گفت: در فستئوال الماتا قلم های زیاد اتحاد شوروی به معرض نمایش قرار گرفت از آن جمله فیلم های مشهور چون زیبایی آتش، عشق و انسان و غیره مورد نمایش قرار گرفت فیلم ساحل آرام توانست جایزه اول را حاصل نموده و نام بهترین فیلم را بخود بگیرد امروز برای هنر قلم یک حیثیت خاصی قایل شده و میخوایند بهترین فیلم ها بوجود آید ازینرو در شوروی کمیته ای از طرف پارتی مرکزی وظیفه گرفته تا این عمل را واریسی نماید از هنر مندان شوروی خواسته شد تا در مورد سفر خویش و اینکه مناظر افغانستان را برای تهیه فیلم چگونه یافته اند چنین اظهار داشتند: مادر کشور دوست و همسایه خویش از نخستین قدم به مهمان نوازی های بی هم بر خود دیدم که همه از ساده است اما غلط پکارا حرفی شهرت مردم افغانستان در مورد مهمان نوازی خطابه میکرد را جمع با کدام نظر نداریم تنها میگوئیم به مناظر افغانستان گفتند که چون که هر نقطه ای از کشور تان از نگاه یک هنر مند خیلی زیبا و تماشا بی است امید داریم روزی رادر شوروی ببینیم که فستئوال فیلم های افغانستان در آن جابر گزار شود.



نمایی از کنفرانس مطبوعاتی

از همین دو هنر مند در مورد عالم سینمای شوروی مطالبی خواسته شد که به جواب چنین پرداختند امروز در اتحاد شوروی بزرگترین انستیتوت های تربیه هنر مندان و پر سونل تهیه فیلم وجود دارد، در هر يك از جمهوریت های شوروی بوده که در رشته های مختلفه فیلم به تربیه نو جوانان میپر دازد. از نقطه نظر تخنیک استاد یوهای بزرگ فیلم برداری موجود بوده و از آن جمله که بزرگترین همه است بنام موس فیلم، ستد یوی گورکی و غیره اند که سالانه بهترین فیلم ها را به جهانیان تقدیم میدارند.

در انستیتوت های مختلفه شوروی نه تنها از مردم خود شوروی مصروف تحصیل میباشند جوانان بسیاری از کشور های جهان نیز به تحصیل در آنجا می پردازند یکتن از دو ستان مطبوعاتی ما در مورد تولید و صادرات فیلم در اتحاد شوروی از این دو هنر پیشه سوالی کرد که چون مربوط آنها نبود از جوابش عاجز ماندند ولی چون نمایند فیلم کسپورت در آنجا حضور داشت به جواب چنین گفت: فعلا در ستد یو های اتحاد شوروی در حدود ۱۲۰ فیلم هنری و ۶۰۰ فیلم مستند و اخباری تهیه و مورد نمایش قرار می گیرند



کلیسیون مورد استفاده تمام مردم روسی قرار خواهد گرفت .
 تروت یاکوف به هنر روسی ایمان راسخ داشت و مطمئن بود که این هنر به طور واقعی در حلقه فرهنگی جهان وصل خواهد شد .
 او در یکی از نامه هایش نوشت :

(امیدوارم که این مکتب روسی همان - آخرین مکتب نباشد) .

تروت یاکوف رشته دوستی اش را با نقاشان برجسته عصرش استوار ساخت و تعدادی از آثار شانرا به نمایش گذاشت این آثار ویرا بزرگ ایدال های عمیق مبین پرستانه کمک نموده و کرکتر کلیسیون اش مشخص ساخت .
 وی آثار عمده و هنرمندان پر دوزنیکی معاصرش را خرید .

پروژنیکی . نقش بزرگی را در صورت بخشیدن و به پیش بردن نظریات دموکراتیک روشن فکران آگاه زمانشان بازی کردند .

تروت یاکوف - در سال ۱۸۷۲ کار توسعه ساختمان را آغاز کرد .

درهای خانه شخصی اش در توتل ماچی (آدرس گالری تروت یاکوف در آن زمان) بروی تماشایان باز بودند . در ۱۸۹۲ تمام کلیسیون های شهر ماسکو را بطور تحفه بدست آورد - اما نا زمان مرگش در ۱۸۹۸ به حیت محافظ آن آثار باقی ماند .

گالری تروت یاکوف نقش عظیمی را در انکشاف گاهی اجتماعی مردم روسیه بازی کرد .

تمام نسلها از شاهکار های هنر روسی که درین گالری گرد آورده شده و بطور قطع نمایانگر ایدال های اجتماعی و اخلاقی اند کسب اطلاع و دانش کرده اند

کالری توسط فرمانی که در رسوم جون ۱۹۱۸ به امضای لینن رسید ملی گردیده و در ملکیت دولت درآمد . پس از آن به گالری دولتی تروت یاکوف معروف گردید .

در سکوت لیوروشنسکی لین که در قسمتی از ماسکو مشهور به زهوسک ورچی - قرار دارد ، ساختمان دو طبقه ای است که نمای بیرونی آن توسط نقاش معروف روس - ویکتور و سنت سوف - دایز این شده و این ساختمان گالری شکوهمند تروت یاکوف است .
 هر روز هزاران نفر برای تماشای گنجینه هنر برجسته روسی که در درازای تاریخ آن از قرن یازدهم تا عصر حاضر آفریده شده ،

باین ساختمان سقف شیشه ای میایند .

قبلا در سال ۱۸۹۵ نقاد والای روس - و -

ستاسوف - گالریی تروت یاکوف را به حیت (یک گالری انجمن انگیز و پرشکوه ملی روسیه یک گالری ای که مثل مجموعه کار های

پوشنکین - لئونولستوی - گری بایدوف - گوگول - لرماتوف - استراوسکی - به تمام مردم متعلق است) تعریف کرد .

این گالری توسط پاول میخائیلویچ تروت یاکوف (۱۸۳۲-۱۸۹۸) یکن از شخصیت های والای فرهنگی روس اساس گذاشته

شد . کسیکه تمام زندگیش را وقف ایجاد موزیم ملی روس نمود و کسیکه موزیم را در خانه اش در شهر مسکو به نمایش گذاشت . او گردآوری آثار نقاشان روس را در سال ۱۸۵۶ آغاز کرد در حلقه نخست در سال ۱۸۵۰ نوشت .

(آرزو دارد تا تمام سرمایه اش را در راه تنظیم یک موزیم هنری یا یک گالری نقاشی عامه در مسکو بصرف برساند) و هم اینکه

(خوش دارد تا به دنبال گالری ملی ای که در آن آثار نقاشان روس به نمایش گذاشته شده - حرکت کند بدین است که این



خزانه هنر روس



لیوتسکی وف - پروویکرسکی وآثار مجسمه ساز معروف اف شوین وساین را - مشاهده نقاشی نیمه اول قرن (۱۹) در تالار های این گالری مشتمل بر آثاری از اورست کینسکی یکتن از هنر متدان ومانتیک که قبرمانان جنگ ۱۸۱۲ را پور تره کرده و هنر پورت باشکوهی از اس - پوشکین را در حضورش نقاشی نموده .

- ف تروپینین که سرف بدنیآ آمد .
ای - ونسیانوف مولف نقاشی های متعدد که زندگی روستائیان را در روسیه احتوا میکرد و هنرمند نامی کارل - بریلوف که اوهم درین عصر زندگی نموده وآثار هنری از خود بجا گذاشته است .

(اثر یادگار پرارزش (ظاهر شدن مسیح) (م) و طرح های مقدماتی برای آن که توسط الکزاندر ایوانف نقاش برانند روسی ایجاد شده است - تمام تالار را در بر میگیرد .
برای نخستین بار در دنیای هنر ا - ایوانف کوشیده است تا روشی عنعنوی مذهبی را برای ابراز عقاید عمیق بشر خواهانه - در زمینه آزادی و تعالی اخلاق انسان بر روی پرده نقاشی پیاده کند .

این نظر عالی در نقاشی او بطور برجسته ای

اختصاص یافته تماشاگر را به شگوفان دوره تالارهای که سه آثار هنری قرن ۱۸ اختصاص یافته تماشاگر را به شگوفان دوره اختصاص یافته است .
پاول فیدوتف را که یکی از هنرمندان اختصاص یافته تماشاگر را به شگوفان دوره اختصاص یافته است .



(دیمون) کارم - وروبل

اصلاح و تجدید آثار - یک فهرست عکاسی شده آثار یک لابراتوار عکاسی - یک کتابخانه یک دیپارتمنت - نسخ خطی و یک تعداد زیاد دیپارتمنت تتبع و ریسرچ وجود دارد .
ساحه تالار های نمایشگاه و ملحقات آن اکنون ۲۵۰ پارانشاف یافته و تعداد آثار هنری در نمایشگاه از چهار هزار عدد در سال های قبل از ۱۹۱۷ به چهل هزار عدد پس از ۱۹۱۷ ازدیاد یافته است .

پنجاء دو تا لار گا لری میسر می سازد تا انکشاف هنری را در روسیه از زمان پاستان باینطرف مشاهده نماییم .

تالارهای قرون یازده تا هفده که حاوی آثار بی نظیر فرهنگ روسی میباشد - مشتمل است بر نقاشی های کیف رس - نووگروود اسکوف ماسکو - روستوف و سوزوال - ساحه بیشتر به آثار هنری اندری روبلف هنرمند ولای قرن (۱۶ و ۱۷) اختصاص داده شد .
است . رومن رولان که گالری توت یاکوف را در ۱۹۴۵ بازدید نمود علاقه شدیدی به آثار این گالری گرفته و در کتاب بازدید کنندگان راجع به اثر (ترپتشی) رو بلف نگاشت .

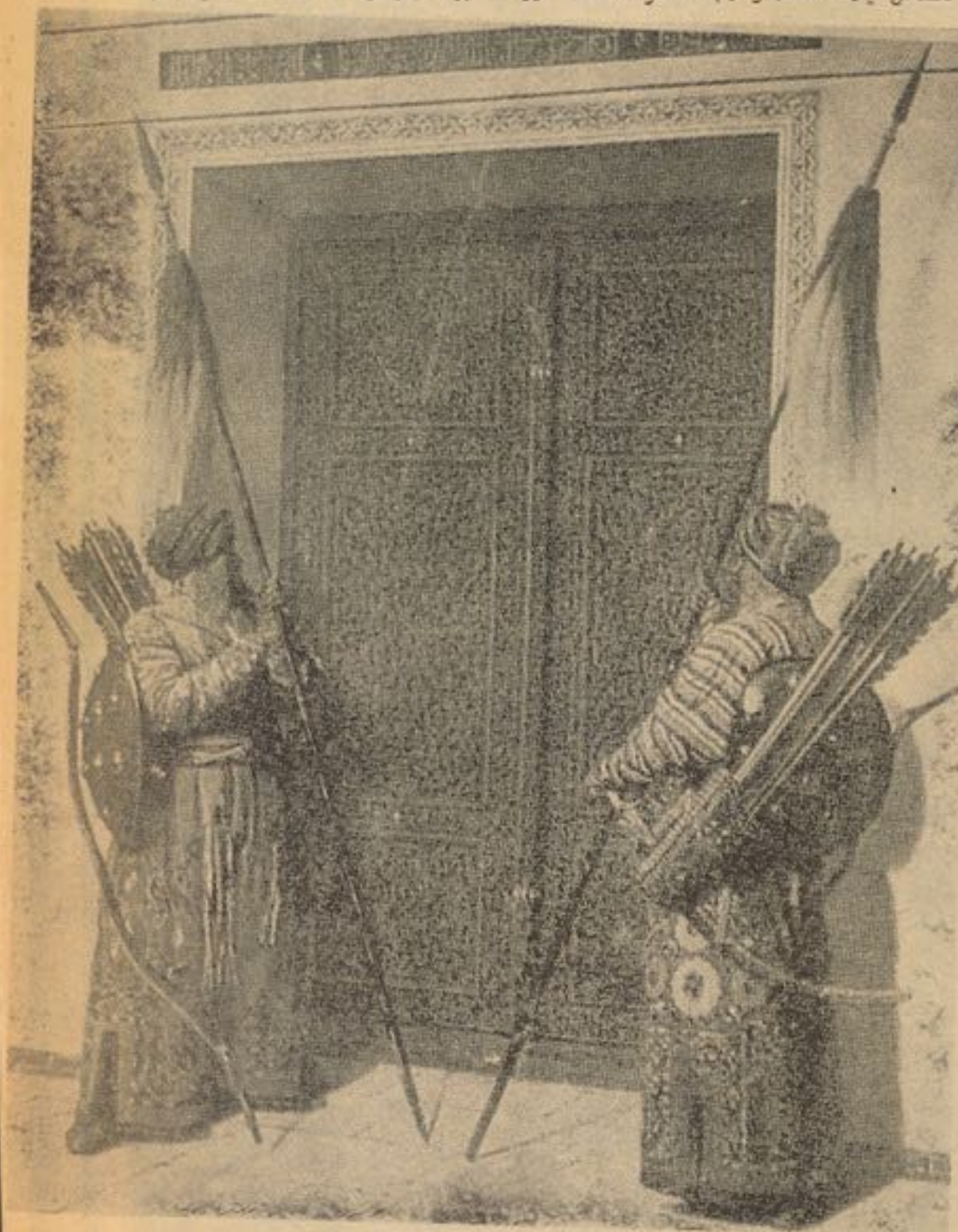
(شپکار روبلف) و علاوه کرد که (این اثر مراقبت میشوند . در آنجا دو ستودیسو برای من یکی از پراهنک ترین و ناب ترین

خزینة هنرمترقی روسی با وجود اهمیت بزرگ اجتماعی آن در تحت شرایط ما قبل انقلاب - قرار گرفته بود . و تنها در عصر حکومت شوروی بود که گالری توت یاکوف مرکز واقعی آموزش هنری مردم گردید . اداره امور گالری بطور منظم با فراهم آوردی و تهیه گشت و گذار ها - سخنرانی ها و درس های خاص هنری برای کودکان مکتب و مطالعه در هنرهای زیبا توسط نقاشان و هنر دوستان شوروی انجام میگردد .

حفاظت و مراقبت مشترکانه گالری - نمایش آثار توسط نقاشان و کارگران برجسته روسی و سایر شوروی و نمایشات سیار که در رهاات و قریه های مختلف شوروی برگزار میشود و بالاخره آماده ساختن ساختمان ها و محلات مناسب برای نمایش از امور بسیار مهم بشمار میرود .
انجمن تحقیق گالری رشته های ارتباطی را با کارگران صنعتی استوار تر نگه میدارند و پیوسته آنها را در مباحث هنری رهنمائی میکنند .

گالری در سالهای اقتدار شوروی از صورت یک کلکسیون محض نقاشی به یک مرکز تحقیق و تتبع عمومی ارتقاء یافت .

تمام نقاشی ها در گالری بطور شایسته ای مراقبت میشوند . در آنجا دو ستودیسو برای من یکی از پراهنک ترین و ناب ترین



دروازه گرامیر کار ورشی جاکین

تاریخ نقاشی پر توت در روسیه آشنا
میسازد در آنجا میتوان آثار هنری نقاشی
و پر توت ساز برجسته - اف روکوتف .
انتقادی و سلف بلا واسطه و جتیش
دیموکراتیک پر دوژنیک در هر قلمداد کرد .



یک پور توت پائیز کای

حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شانگردی اش است می رود، و تصادفا در آنجا يك همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكد يگرا براز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دوهشش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینك بقیه داستان :





دسکرو گاز د بشر

بقیه صفحه ۲۹

بدتر از سرگ

گفت: من يك چیزی بتو میدونم.
سرافینو گفت: فرزند تو برو پشت مکان.

کریج بهرد آلمانی نگرسته گفت: میبینی
پیرمرد حوصله اش سررفته و از من میخواهد
بشت مکان بروم تا او حسابش را باتو
ورفتت تصفیه کند. اگر ترا در اختیار او
قرار دهم پاره بزرگ باقی مانده از بدنت

گوش تو خواهد بود. او خیلی خوب یاد دارد
از آلمانیها چگونه باز جویی کند. مردگدر
حالیکه از وحشت رنگش سپیده شده بود
بحرف درآمد:

- اسم من فرانز پوتر است. آلمانی استم
آری این حقیقت دارد مادونفر جاسوس استیم

تسلیم و کار دادن این دختر بود.

سایا یکنفر انگلیسی دیگر بنام مستر
برنارد را می شناسی؟

- خیر.
سوانتون بلیز راجپور.

- خیر. بعلاوه ما اجباری به شنا سایی
بیشتر او نداریم. ماموریت ما به سپردن
این دختر بهردی که در جزیره انتظار می کشد
خلاصه میشود.

پول خود را قبل از دریافت کرده ایم. توهم
میتوانی چنین مژدی بگیری.

بتو قول میدهم.

- چقدر؟

- پنجاه پوند سترلنگ.

- باخود داری؟

- آری در جیبم است.

راست شد گر ریج محتویات جیب او را
بیرون آورد. پنجاه پوند سترلنگ، یک قطی
سگرت چستر فیلد و یک لایتر.

کریج پول را گرفته در قطی گذاشت
و بسوی سرافینو رفت و گفت:

- نگاهی روی خر یقه ببندازم. مسابه
مینوس خواهیم رفت.

- آلمانیها راجه میکنند؟

- در هر حال در اتنای راه شاید بگرومی
از دوستان قاچا قبر تو مواجه شویم. می
سپاریم به آنها تا باخود به اندراکی حمل
کنند.

سرافینو بدون تبصره باین موضوع، بالحن
شوخی وجدی گفت:

- این خیلی بد شد که آلمانی ترامجروح
کرد. حال اگر بخوای باین دختر عشق
بازی کنی، زخم دوباره دهان خواهد گشود.
دخترک بد چیزی نیست.

کریج بزوی او تبسم کرد و بعد خریقه
رانزدیک چراغ.

نام تمام

آواز لرزنده اش که در اثر این ضربه بلند
گردیده بود روی دیوار های دایروی اطاق
سرخورده و انعکاس عجیبی تولید کرد. اطاق
خالی بود. در آنجا تارهای عنکبوت بود. در
آنجا گرد و خاک بود و بالای خاک های روی زمین
اطاق نقش های بوت خود نمایی میکرد اما

اطاق خالی بود.
آنتی گفت:

- غیر ممکن است. قطار آهن پدرم کجا
است؟ سودان، اوسو هگو و بلی هاوین کجا
است؟

بقیه در صفحه ۶۳

ژونون

مغروری است. آنچه را که آلمانها نمیباشد موقع
جنگ در «آندراکی» ظالمانه انجام دادند، هیچ
فراموش نکرده است.

- من که در آن وقت ها عسکر نبودم.
موقعی که جنگ تمام شد فقط ۱۳ سال
داشتیم.

- شروع کن برایش زودتر تو ضیح
بده. به بینیم حاضر است بتو گوش بدهد
یا خیر.

کریج این را گفته خم شد و چهره گرویلر
را بسوی سرافینو دور داد. چهره پیر مرد

تیره و در هم بود. کمترین نشانه ترحم
و آشتی در آن دیده نمیشد. کریج بعد توضیح
آلمانی به سرافینو دنبال سوالات خود را

مرفت:

- این دختر را کجا می بردید؟
به مینو تش. و آنجا در بندر گاه از او خدا

حافظی میکردیم.
ادامه بده.

- یکنفر قرار بود در آنجا از او استقبال
کند.

- چه کسی؟
مردک جواب نداد و کریج قدری بر فشار

تیغه کارد روی شاهرگ او افزود و گفت:
- تاسه می شمارم و بعد از آن ترادد
اختیار پیر مرد قرار خواهم داد.

- میگویم. یکنفر انگلیس بنام مستر
دایتون بلیز. مردی قوی وقامت بلند. او

صاحب آن جزیره است. قرار بود وقتی آنجا
میرسیم بعد تسلیم گرفتن این دختر مارا به

کافه آرو دیت بمشروب مهمان کند. سفر ما
این بود که وقتی ما میگویم «کمالا میخواستیم»
او بوتلی از جیب در آورده میگوید:

«کور ویزور».

- خوب، و سر نوشت این دختر چه میشد؟
- در اینمورد چیزی نمیدانم. گارما

بارسیدن به بندر گاه جزیره و ملاقات با مستر
دایتون پایان می یافت.

- آیا آن انگلیس منتظر تو و رفیقته یعنی
هر دو نفر تان می بود؟

- آیا آن دلکش پسرک
- نه، مادر حقیقت همدیگر خود را می پائیم.
- مشروب و بعداً هم براندی بشما تعارف

میکرد؟
- نه، کور ویزور با بوتل اصلی اش.

«خدا بغضب خود گرفتارتان کند».

این يك نوع فریاد تفرین آمیز از نفر
دومی بود. کریج بسوی او برگشته پرسید:

توهم آلمانی استی؟ وقتی آمرد جواب نداد
کریج کارد خود را روی انگشت رقصانده

راند آنجا یافت. هر دو یکجایی با داشتن دسته
کلید هاسوی محلی که در آنجا آنتی منتظرشان

بود بدوین برداختند. آنتی در یکی از اطاق
های انبارخانه برج شمالی انتظار آنها را

می کشید.

با عجله و مهارت او دیل کلید را در سوراخ
قفل دروازه چرخ داده و آنرا باز نمود. بعد

یکقدم عقب رفت تا به آنتی اجازه دهد که اول
در اطاق قدم بگذارد.

آنتی فریاد زد:
- آنرا دزدیده اند.

به دغه تکی پو هیدای شو چه که خه هم
ترفشار لاندی اکسیجن دگاز به وجه
دمسموم شوی ناروغ ژوند له مپینی
خخه خلاصوی، مگر دهغه دپاره هم پو
حدشته. مگر دعالج له نظره بایسد
داخبره و منوچه دپره مبهه موضوع
دمسمومیت له پیدا کیدو خخه مخکی
له مخکی مخنیوی ده او تپول هغه کسان
چه ددغی پپینی سره مخامخ کیبری
دخپل خان یادخپل شاو خوا خلکو
دتاوان سبب گرژی که له صندلی خخه
استفاده کوی. باید سکاره پی پوره
سره شوی اوپه اصطلاح شوی وی.
هیخکله نیم شوی سکاره تر صندلی
لاندی مه ردی.

داو بو دتودو لو بخاری باید له حمام
خخه دپاندی کینبودله شی خخه چه
دهغی خطر به ژمی کینی زیات وی. خخه
چه به حمام کینی دتودو خی دصنایع
کیدو دمخنیوی دپاره دحمام در وازه
بیخی تری اوله ی کبله چه داو بو بخار
پکینی زیاتی اندازی ته رسیبری
اکسیجن به کافی اندازه ته رسیبری او
سون نیمگری سرته رسیبری.

هیخکله بخاری اوداو بود تودو لو
هر دپول دستگاه چه دسون به موادو
تودیری، پخپل سر مه نصبوی اودچارو
له متخصصینو خخه و غواری چه به دقت
اودا اکسیجن اخیستلو دگر کیو دبه
نظر کینی نیولو سره هغه نصب گری
اکسیجن داو بو او هوا دتودو لودنفتی
گازی، لر گیو اوسکرو دستگاه دفعالیت
دپاره لازمه ده او که به پوره اندازه ورته
وته رسیبری دنیمگری سون اود کسیدو
دو کار بن دتو لید سبب کیبری چه به
بیره دمرینی سبب گیدای شی. دعالج
له پلوه، که خوک له حاله وتلی نه وی،
ولای شو چه مسمومیت اوپه دی وخت
ناروغ باید سمدستی آزاده هوا ته
ورسوله شی او خلور ساعته پی هلته
وساتی. مگر که له حاله وتلی وی، ژری
روغتون ته ور سوی.

بقیه صفحه ۶۰

حادثه در نیمه شب

و غیر ارادی صورت گرفت. در این لحظه جوزف
را دید که از مغزی گاهش خارج گردید و به
زودی چرخ کوچک را که در بالای سبزه ها
مغزی گردیده بود پیدا نماید.
لی سوی محل خدمت گماران دوید و او دیل

ته رانغلی بلکه بالعکس داسی خطر و نه
هم منخ ته راغی چه له هغه خخه استفاده
منسوخه شوه او هغه داچه یو شمیر
پاکتران او خد متگاران دیوه نا معلوم
علت له امله مپه شول اودغه تا قچی
دمپینی دصندوق په نامه یادای شولی.
خوخو مودی وروسته دی ته متو چه
شول چه دمپینی علت په هغه کینی
داخلیدل او پاتی کیدل نه بلکه ورخه
وتل دی اوداپه دینه کینی دمختلفو
گازونو د فشار اوتر کیب دلروالی به
وجه ده په عادی حالت کینی آزوت په
لپه اندازه په وینه کینی حل کیبری مگر
کله چه فشار زیات شی دهغه دمحلولیت
اندازه زیات تیزی اوپه دغه حال کینی
که فشار ناخایی لپرش، مایع آزوت
دگاز دپوکانی به شکل تبدیلیبری اوپه
دی ترتیب په وپورگونو کینی داخلیری
او هغه بندوی اودغه بندیز که به حیاتی
مرکزو نو کینی وی دمپینی سبب
کیبری. دغی مسالی ته په پاملرنی سره
پاکترانو تصمیم و نیوچه له خالص
اکسیجن خخه کارواخلی. مگر تر کومی
اندازی پوری ترفشار لاندی اکسیجن
خخه استفاده کیدای شی؟

خیر نه بنو دلی ده چه له اکسیجن
خخه غوره نتیجه به دوه اتمو سفیر
فشار سره لا سته راخی او که فشار ور
زیات شی نه یوازی کومه استفاده ور
خخه نه کیبری بلکه اکسیجن یعنی دغه
ژوند بشوونکی ماده دزهره په شکل
او پی تر فشار لاندی ددوه اتمو سفیر
خخه زیات اکسیجن دتشنج سبب
شوی اود هغه په دوام سره گو زن
پیدا کوی او بیا ذرات لریه اودرگونو
نیشکر قلی خخه به میژوندرو و گود ناشز
دپرسوب منخ ته راخی اوپه دری یا
خلور ورخو کینی دمپینی سبب کیبری.
دگاز دزهره و خخه د نارو غا نو خلاصون
په سلو کینی سل هغه وخت امکان لری
چه بدن سلولو نوته زیان نه وی
رسیدلی. مگر کله کله د نارو غا نو علاج
اود بیسو شی له حالت خخه ددوی را
ایستل دسختو عوارضو په بیسه
تمامیری لکه تنفسی اختلالات یا هماغه
دگازله امله نامتو ذلت لریه یادزپه
سکته چه کله کله وژونکی هم دی
خوله تپولو خخه ناوپه د عصبی دستگاه
نیمگری تیاده لکه گوزن چه به بیلوبیلو
درجو لیدل کیبری. دتیرو وختو له
یاده وتل چه ناروغ له خپل تیر وژند
خخه چه به یاده نه راوپری له همدغه امله

د کتورس جو لیانا ..

دوسیمه محاکمیت مارنیو ولکانوی ۴۲ ساله که کله تاسس دارد وشغل فروشنده کی یک موسسه نشراتی را عهده دار بود ، دوباره بدو ران افتیده است . در سال ۱۹۶۴ او به خاطری به زندان سپرده شد که همسرش کار لاتورنی مادر یک طفل جارساله بنا مارینورا به ضرب گلوله تفنگچه کشته بود در آن زمان در برابر محکمه اینطور استدلال کرد :

« من زیر تاثیر داروی خواب آور بودم . شب بود وقتی می خواستم بصرم را از بسترش بر دارم خانم راه را برویم بسته مانع شدو من تفنگچه را از روک میز برداشتم وقتی کارلا می خواست تفنگچه را از دستم بگیرد یک مرمی روی قلبش نشست »

مرافعه طلبی کارنیو ولکا نتیجه ندادو محکمه به این دلیل قناعت کرد که بار دارشدن مجدد کار لانا را حتی ولکانو ایجاد کرده ، همسرش را به قتل رسانده است .

در خلال تحقیق وغور بردوسیه حکم محکمه ابتدایی تایید شد . ولکانو برای گذراندن مدت حبس خود به محبس رومی بنام بیبا منتقل گردید و در آنجا به ساختن یک داش کله پزی بکار گماشته شد همانقدر که این تعمیر برایش مشمئز کننده مینمود پیمان پیمانیه مدیره سی ساله زندان بنام جولیانو میکرو سی برایش جذاب بود یک زن قد بلند با موهای سیاه و نگاه نافذ سخت در روی اثر داشت . آنچه را هرگز کسی ممکن نمیدا نیست ، به واقعیت پیوست : والکانو میکروسی یک جفت عاشق پیشه از آب درآمدند ! آنها ماه های طولانی در سلول ولکانو بهم میدیدند بیک محبوب سس دگر که در سلول پهلوی ولکانو جاداشت یک آله مخابره داده شد تا هر وقتی یک محافظ به آنطرف نزدیک شود یا کسی به سلول ولکانو بیا فو را خبر دهد و این زندانی در طول ماه ها همین کار را می کرد و هرباری که از زندان جان از آن نزدیکی می گذشت ، او بیکم آله شماره ۳۶ مخابره به ولکانو میکروسی اعلام خطر میکرد . اما سر انجام این راز از پرده بیرون افتید جولیانو میکروسی ناگزیر وظیفه اش را به زمین گذاشت

اکنون این زن حقو قدان در صدد بر آمده تا از طرق قانونی همسر خود را از زندان رهایی بیرون آورد . میکروسی و کارنیو یک بار دگر مو ضوع مارنیو واتفا قاتی را که در آتشب سوم روی داده و به مرگ کار لاتورنی بواسطه فیر تفنگچه انجامیده بود بدقت مرور کردند . صرف یک امکان وجود داشت : داروی خوب آور ایتاکان را در آتشب بوضع خطر ناکی در آور ده بود .

داروی خواب آور « اولپینده » اولکانو بوده و همین سبب تحریک و لکانو شده بود تحقیقات تازه در ایا لات متحد به این نتیجه واصل شده که ساختن این تابلیت ها را ممنوع قرار داده است . زیرا این دارونه تنها خواب آور است ، بلکه حافظه را نیز مختل میسازد . سوینوتوسی نویسنده رو ما نهی جنایی بکمک ولکانو شتافت و اظهار داشت که با گرفتن عین تابلیت « ماندراکس » که در ترکیب آن مداری متیا کوال وجود داشته بعین حالتی دچار شده که ولکانو داشته است .

محبوس و مدیره سابق زندان خواب آور مسئول بروز حادثه در آن معتقد هستند که : صرف دا روی شب سوم سال ۱۹۶۴ بوده است . آنها در صدد آن بر آمده اند تا تایید اهل خبره را نیز به این حاصل بدا رند و آنگاه ولکانو می تواند مورد عفو قرار گرفته از زندان بیرون آید . ولکانو ازفا بریکه تولید تولید کنده ادویه « اولپیزر » تقاضای جبران خساره بالغ تقریباً دو نیم ملیون مارك بعمل آورده است .

بقیه دیوانه

شده اند ولی از نگاه اکتیک آسپاراز از نو رشد کرده اند زیرا یک هنر مند هیچ وقت نمی میرد در حالیکه مرده هم باشد . این سه هنر مند چیره دست از خود مکتبها وسیک های جداگانه دارند که نمیتوان گفت کدام آن بهتر از دیگر است خوبست بگویم هر کدام در حوضه خود جای و موقف خود را دارد .

همینطور که مینییم موسیقی هندو ویزورز به قهقرا میرود یعنی هنر های موسیقی اصلی خود را از دست میدهند این سه هنرمند رابیز فراموش میکنند در حالیکه اگر در عالم سینما ، از سینمای هند و هنر مندانش بهمان آید نام این سه هنر مند در ردیف اول هنر پیشه های هنر قرار میگیرد بخصوص از دیوانه و راجکپور که برای اول است هنر پیشه های هنر قرار میگیرد

عیب جویی و عادت آن

در برابر فشار و نکته سنجی های خا تمش بیک حال باقی بماند شو هر در روز هر قدر گامهای بلند از زندگی اداری و اجتماعی خود بر در ، در نتیجه موا نیست و مجا لست با زن ستیزه جو یش ، هر شب به عقب کشیده میشود . باید دید چرا برخی زنان نسبت به شو هر خود عیب جویی میکنند ؟ این کار چند دلیل دارد : بعضی اوقات ستیزه جویی ولجا جت علامت بی نظمی و اختلال در سلامت جسمی زن است . پس برای علاج آنگاه گاهی مرا جعه به دکتور متخصص جهت تحقیق در صحت مزاج و اطمینان از سلامت جسم یک امر حتمی و ضروری است .

نقش زن در امور ...

اش طی چند ماه باید ایفا کند . آیا تاکنون فکر کرده اید یک خانم خانه دار باید در چه فتنو نی متخصص باشد ؟ اینک برخی از وظایفش را در اینجا ذکر میکنیم :

زن خانه دار باید لباس شوی قابل ، آشپز ماهر ، خیاط و رفوگر ، پرستار خانگی ، حسابدار ، متصدی خرید ، مهماندار ، متخصص در روابط زندگی ، حافظ نظم و دیسپلین و تنظیم کننده و عامل اجرای پروگرام های مربوط به زندگی اعضای خانواده باشد .

همچنان از زن خانه دار انتظار میرود که سر و وضع خود را مرتب و نظیف نگه دارد و از فتنون دلبری و عشوه گری برای همسرش نیز بیرونی کند ، ولی نمیتواند امیدوار باشد که شو هرش به محض ورود به خانه بالبخند محبت آمیز ی باوی روبرو و نزدیک شود .

اگر خانمی که بتواند باحد اقل مخارج حد اکثر وسایل راحت و آسایش شو هر و اطفال خود را فراهم سازد ، از هر دو شییزه آرتیست و خام مدیست و خوش پوشی ، با هوشتر ، خوش سلیقه تر و هنر مندتر است .

قطعه های من

قبل از اینکه رو سل ، اداسو و گرابی بتوانند حرکتی بکنند ، تفنگچه قریه دار به جانب آنها دواز شده بود . ساندی به آزادی بطرف سیف رفت و تریلوم را بر داشته در داخل نفس گذاشت و گفت : برو به داخل نفس خود پشک عزیز ! بعد از آنکه قسمتی از پولها از جیب راهزنان و دخل رستوران بدست آمد و در داخل سیف اموال بیشتری کشف شد قریه دار روبه سوی ساندی کرد و گفت : تو کیستی و چگونه این راز را کشف کردی ؟ ساندی گو شه کرنی خود را عقب زدو نشان مخصوص پولیس مغا برات را به او نشان داد و گفت : ما میدانستیم که دسته رهزنان اهل همین قریه اند و تصمیم گرفتیم که آنها را دستگیر کنیم ، آن پولهای مرا که از دخل رستوران و جیب دزدان بدست آمد است تمام کن ، خریطه های پوسنه را هم به بینی خود نزدیک کن و ببوی ، تمام آنها به ماده ای بنام نیاکا تاربا آغشته است که پشک از بوی آن خوشش می آید .

پایان

دستکش خطرناک

و او اعتراف کرد که با همین خصوصیات دستکشی دو خته است - « شاید از چنین دستکش برای تعداد فرا وان مشتری ها دو خته باشد » گریف مامور پولیس سرش را شور داد : « من دستکش دوز از این نوع دستکش صرف به اثر فرمایش شخصی یکجوره دوخته و پس . نام و آدرس مشتری را در دفتر فرمایش دستکش دوز پیدا کردیم . - شما شانس آورید و من نی آقای انسپکتر . گولیگتی شما نه

گریف مامور پولیس سرش را به عنوان تایید تکان داد : « بلی آقای گولیگتی » صدای بهم خوردن سکه های پول در جیب پتلون گو لیگتی آرام شدو او دستهای خود از جیب های پتلون بیرون آورده پیش چشم مامور پولیس گرفت .

دست راست گولیگتی ششم پنجه داشت و پولیس بدنبال همین دست بود .

(حکام محلی یا شارهای غرجستان)

این اثر (شار) رود مانی بوده که در غرجستان بساط فرمانروایی خویش را گسترده و سطره و قدرت خود را در آن ناحیه استوار کرده بودند . برای مادرست معلوم نیست که این سلاله از کدام تاریخ اساس فرمانروایی خویش را پیروی کرده اند اما این قدر مشهود است که ولایت غرجستان قبل از شارها معروف نیز وجود داشته و (ابن خردادبه) خراج این ولایت در زمان عبدالله بن طاهر در سال ۲۱۲ هـ یکصد هزار در هم و هزار شاة گنیم مینگارد (ص ۳۶ المسالك الممالك طبع لیدن ۱۳۰۶ هـ ق) و این حقیقت که آیا تنباهمین خاندان بنام «شار» معروف بود یا برین لقب بنام فرمانروایان این ناحیه اطلاق میشد نیز در نزد ما مبهم است و از خلال ماخذ دست داشته ایضاح آن مشکل بنظر میرسد اما این حقیقت مسلم است که غرجستان يك ولایت متکی بخود و دارای حدود و ثغور معین بوده است و اینکه (ملک الشعرا) در حواشی تاریخ سیستان همه جا (غور یا غرجستان) می نویسد درست نیست ، زیرا غور از نظر جغرافیای تاریخی يك ولایت جداگانه بوده و با غرجستان وجه اشتراك ندارد .

طوریکه داکتر محمد ناظم تصریح میکند نخستین شاریکه در نوادیک ذکر شده ابونصر محمد بن اسد بود (ص ۶۵ حیات وفات سلطان محمود) معلوم نیست که اسد نیز امور فرمانروایی را در غرجستان عهده دار بوده است یا خیر و یائیکه ابونصر محمد مزبور چه وقت بحیث شار شناخته شده و در چه تاریخی بفرمانروایی آغاز کرده است ؟ این سؤالاتیست که یافتن پاسخ آنها خیلی مشکل بنظر میرسد .

شار ابونصر از تابعین حکومت سامانی بود او بنا بقول «عتبی» مردی بود باذوق و ادب دوست که ذوق ادبی موصوف را متمایل به جانب مطالعه و تحقیق کرده و ادراش کرد که بعد از یلوع پسرش مقام خویش را بر آن یگانه فرزند با لغش شاه محمد تفویض کرده خودش به مطالعات مشغول گردد . و علاقه و علم دوستی او بحدی بود که مرجع آمال دانشمندان قرار گرفته و بدربارش می شتافتند .

زمانیکه ابوعلی سیمجوری علیه امیرنوح سامانی قیام کرد، تلاش مذبحخانه بحر ج داد تاشارها را اقتاع کرده و محل خصوصیت خود غرجستان را قرار دهد ، لیکن هر دو شار یعنی پدر و پسر دست رد بر سینه ابوعلی زده خواست او را جبرورانه رد کردند و ترمرد را علیه آل سامان ناچاییز داشته اتجار را بآدمشمن آن دود مان نجیب ننگین تلقی کردند همان بود که ابوعلی ابوالقاسم نقیبه را با جمعی برای سرکوبی شارها فرستاد، اما ایشان شهبامت و متانت را از دست نداده از خود دفاع نموده و سر انجام به حصار مستحکم در غرجستان متحصن شدند اما ابوالقاسم ولایت ایشانرا غارت کرده و بضاعت آنها را به یغما برد و این وضع تازمانی دوام داشت که ابوعلی در اثر رشادت ناصرالدین سیمکنگین مشیزم شده و هر دو شیر از آفت نجات یافته در سلك متابعین ناصرالدین سیمکنگین داخل گردیدند و حلقه انقیاد آنرا آویزه گوش خود کردند و بر ولایت خویش مستقر شدند .

و این وضع تازمان جلوس سلطان محمود براریکه سلطنت غزنین دوام کرد بعد از جلوس محمود عتبی مولف تاریخ یمینی را برسانت نزد شار هافرستاد تا موقف آنها را دریابد اما شار ها در سال ۳۸۹ هـ راجع به سلطان محمود اظهار اطاعت کرده و خطبه و سکه را بنام او مزین کردند و شاه شاربه غزنین مراجعت کرده مدتی در ملازمت

سلطان ماند تا اینکه دوباره بر محل فرمانروایی اش کسبیل شد . اندکی ازین واقعه سلطان دوباره عزم فتحی را در پیش گرفت و از شار اعتماد خواست ، اما شار یمینی بر حیل و معاذیری که اساس قانع کننده نداشت سلطانرا جواب داد . اما محمود این جوابرا نآویده گرفته بانجام مهم میادرت جسته و پیروزی را نصیب گردید بعد ازین موفقیت اتونانی حاجب و ارسلان جاسزب را در سال ۴۰۳ موظف به فتح غرجستان کرد و باورد ایشان شار بزرگ ابونصر محمد اظهار اطاعت کرد اما شاه محمد در قلعه ای که قیلا ذکر آنرفت خود را حصار ی کرد ، تا اینکه بایرانگدن دیوار قلعه او را اسیر کرده و غرجستان را فتح نموده در امپراطوری آنرا برای حاکم مرو الرود محول نمودند آنرا برای حاکم مرو الرود محول نمودند محمود به صورت مستقیم داخل کرده و امور سرکش را بدر بار محمود آوردند موصوف او را با تازیانه تهدید کرده در قلعه مستنک واقع در بلوچستان بقول گردیزی (ص ۱۸۰ زین الاخبار طبع حبیبی سال ۱۳۴۷) محبوسش کردند .

که چند سال بعد در همان جا درگذشت و شار بزرگ ابو نصر محمد را به غزنین آوردند و سلطان او را محترمانه استقبال کرد و قیمت اموال او را که به غزنین آورده شده بود پرداخت و خواجه حسن میمنگی وزیر سلطان به مقام شار به نظر قدر متنگریست زیرا موصوف را نشمندی بود میرز و سردآمد روزگار و تمام مورخان مثل ابن اسیر و المقدس .. و غیره از مقام علمی او ستایش کرده اند و ابونصر موصوف در ۴۰۶ وفات یافت . (رک به همه تاریخ یمینی از صفحه ۳۳۷ الی ۳۴۷ طبع ۱۲۷۲ هـ)

سلطه شار ها در سال ۴۰۳ بوسیله سلطان محمود غزنوی مشیزم شده و دودمان آنها از میان رفت لیکن بعد از آل ناصر باز هم مایه شار های غرجستان برمی خوریم چنان در جای دیگر اثر خویش (۳۴۹ طبقات در زمان فرمانروایی آل شنسب نام می برد موصوف در اثر معروف خود طبقات ناصری (ص ۳۳۷ ج اطمع کابل سال ۱۳۴۲ بگوشش حبیبی) در مورد سلطان بنیوالدین سام بن

در گرداب

تراشیده ، موهای سسته و مرتب که دریشی های گران قیمتی به تن داشتند . جامه ها از تنشان افتاد . همه دنیا در نظرش ، چشم بدچشمها همه به آودخته شدند . همه دنیا پر از قهقهه شده . خنده ها بر گوش و مغزش سنگینی کردند ، دندانهای سپید و زردی به پیکرش نزدیک شدند . تخت خوابها و بسترهای قشنگی در برابرش جر خیدند ، بستر ها ، تخت خوابها ، چراغها ، همه و همه بر سر و پیکرش لغزیدند و سنگینی کردند سی سال از زمان فشرده شده بود و سی سال سنگینیا بر مغزش فشار آورده بودند .

بچه ها مجلس را گرم نگذاشته بودند . زن نشسته ، رنگ پریده و بی حال کنار (مردش) لمیده بود . موها و پیراهنش از آبیکه بر سر و رویش ریخته بودند ترومنانگ بودند . آرایش چهره اش شسته شده و سالخورده گی از شیاری های صورتش بخوبی نمودار گشته بود . با چشمان بی حالش برج قلعه را می نگریست ، دلش میخواست ، حتی برای یکساعت هم اگر میسر باشد در آن برج بغوا بد و راحت کند .

سپیده دروغین بر فراز آسمان دهکده بال میگذشت . از جمعیت خبری نبود . روی صفر نزدیک مردی که دستش چیزی را حریصانه در جیبش می فشرد . الیکینی قرار داشت . از گیسها نشانی نبود هفت یا هشت نفر از مهمانان سرشوب ، در یکی از اتاقهای برج ج انتظار میکشیدند . آواز الله اکبر از شیشه های پنجره برج گذر میکرد و فضای تاریک اتاق برج را میانیشت . در اتاق ، اتاق پرنده ای رفته برپا ، پر پر میزد ، کلاه ابریشمی ای در دست زن قرار داشت و با چیزی - مثل ریش رسیده - بر گونه هایش سوزنک میزد و نفس های کوتاه و سریعی ، چهره اش را گرم می ساخت .

غرجستان در زمان آل شنسب موصوف استراتیژی داشت و آنها در قلعه های این ولایت محبوسین سیاسی را قید میکردند چنانچه خسرو ملک آخرین شاه غزنوی را در قلعه بلردان سال ۵۸۲ محبوس کردند و ملک علاءالدین غوری بفرمان سلطان غیاث الدین محمود غوری در قلعه اشیار غرجستان محبوس شد . (ص ۳۹۸ و ۳۷۱ ج طبقات ناصری) .

غرجستان در سال ۴۲۰ بدست آشنای پسر چنگیز غارت شده و قلعه اشیار که امیر محمد مرغزی معروف به امیر غریجه در آن خود را متحصن کرده و مدت پانزده ماه بالشکریان معول نبرد کرد ، سر انجام سرش بالشکریان خودش به نسبت تنگی آذوقه پریده بجانب لشکر مغول پرتاب کردند ، ویران گردیده بخاک یکسان شد و بضاعت غرجستان و غور بدست سپاه خونخوار تاتار چپاول گردیده بدست نابودی سپرده شد .

(ص ۱۴۲ ج ۲ طبقات ناصری) . غرجستان ولایتی بود مرد زاو زرخیز ، ازین ولایت عبدالواسع جبلی شاعر نامدار معاصر سلطان سنجر برخاسته است که نام او در ردیف شعرای بزرگ قرون وسطی جلی و نمودار است (ص ۱۴۶ روضات الجنات فی اوصاف مدینه البهرا ج ۱ تألیف معین الدین اسفزاری) .

و خوارزمشاهیان معروف که بساط سطره آنها بوسیله مغول بر چیده شد از نسل نوزنگین غریجه اند که این مرد نظریه تصریح (عطا الملک جوینی) منسوب به غرجستان می باشد . (ص ۲ ج ۲ جبهانگشای جوینی بگوشش علامه قزوینی طبع لیدن سال ۱۳۳۴ هـ ق) و گذشته ازین ها معارف دیگری نیز منسوب باین ولایت است که ذکر نام هر يك از حوصله این مختصر خارج است .

نمایش بالت برلین . . .

رخصتی خویش را که ممکن است در ماه های اپریل و می باشد در کابل و سایر ولایات افغانستان بگذرانیم زیرا هر نقطه از کشورتان قابل یدن بوده مخصوصا هنرمندان از آن بیشتر لذت می برند ما خاطره سفر گذشته خویش را هر گز فراموش نکرده و متیقن هستیم باز هم با همان خاطره نیک که زاده حسن برادری میان مردمان کشور ها ی ما و شما است کشور تا نراترک هم ، مردم افغانستان از شجاعت و مهمان نوازی و کشوری افغانستان از هوای پاک و فضای خویش نزد اروپا ثیان شهرت داشته و هر اروپایی آر زوی دیدن کشور تا نار دا زردی همین علت بود که ما دعوت گویتة انستیتو را در اولین درخواست شان با جبه کشاده استقبال نموده و اگر امکانات میسر شود باز هم این هیئت را در کابل خواهی دید .

این هیئت متشکل از بیست رقاصد و پنج نفر و تخنیکر مسی باشد .

مسابقه بزرگ دیگر

هر دو رقیب در اهانت های خود بیشتر شخصی گردیده و فقط تریتر های شان میتوانند از برخورد شان جلوگیری کنند. بسیاری از مردم احساس میکنند که این اختلافات فقط جنبه تبلیغاتی دارد اما کسانی که هر دو رقیب را خوب میشناسند ادعا میکنند که هر یک از ایشان به بینی برای دیگری دارند.

هریک از رقبای درک کرده اند که نمیتوانند این حالت را بپازند. مغلوبیت مفهوم باختن چانس بدست آوردن بزرگترین عاید را دارد. برندگان علی یا فریزیر به یقین تاج قهرمانی را از فورمن بدست میاورند. درحالی که حاضر فریزیر ۳۱ مسابقه را انجام داده و فقط در یک مسابقه در مقابل فورمن مغلوب شده است. وی ۲۵ مسابقه دهنده را مغلوب ساخته است. علی از جمله ۴۴ مسابقه فقط در دو مسابقه در مقابل فریزیر و فورمن مغلوب شده است.

برای هر دو مرد این مسابقه یک مسابقه (باید) است. چلنج فریزیر با علی در مقابل فورمن معنی کسب عاید نهایی را دارد.

بقیه صفحه ۳۷

اخبار ورزشی

کاندیدی را بهجا آورده اند شامل میباشند: برازیل، جمهوری فدرال آلمان، سوئد، یونان، جمهوری دموکرات آلمان، ارجنتاین، آرژانتین، ایتالیا و چکوسلواکی که گفته شد چیلی به حیت نهمین کشور است.

استعمال عمومی های انابولیکا و امثال آن برای ورزشکاران: اخیراً شورای سیوریت انگلستان در لندن خبری را افشا نموده است که از لحاظ سیوریت نااندرازه رلیسپ میباشند شورای سیوریتی انگلستان مدعی است که به سلسله بازی های سیوریتی بین کشور های مشترک المنافع برای پاراول سیستم تطبیق گردیده است که براساس آن میتوان ثابت ساخت که نفس سیوریت مین به منظور تزئید قدرت جسمانی و توانایی سیوریتی اش از گولی های انابولیکا و امثال آن استفاده نموده است یا خیر؟ به عبارتی دیگر توسط معاینه خون و ادرار ورزشکار میتوان بطور قطع تثبیت نمود که نفر مذکور از گولی های انابولیکا و امثال آن که از طرف کمیته های سیوریتی جهان استعمال آن شدیداً منع میباشند و بدون شک باعث نشو و نمای عضلات و تقویه قدرت جسمانی انسان میگردد استفاده به عمل آمده است یا خیر؟

رئیس کمیته بین المللی المپیا نتایج اینگونه تحقیقات و تجارب علمی را نتیجه کرده گفت: واقعا این خبر خوشی پسوده و هر اقدام مهم و موفقانه جهت کشف استعمال ادویه مخدره از طرف بعضی ورزشکاران رضایت آمریت سیوریتی را فراهم می آورد تصمیم اودر چوکات مسابقات بین المللی المپیک اینست تا به قدر امکان از ظهور ورزشکار مصنوعی جلوگیری کرده باشیم.

صفحه ۶۱

روند دوم متوقف گردیده و فریزیر کاملاً از طرف (ناشناس) جوان اهانت شده بود.

بعد از آن فریزیر یکبار دیگر مسابقه داد و جوینگر قهرمان اروپا را قسمیکه علی قبلاً این کار نموده بود در روند دوازدهم در لندن شکست داد.

علی بیشتر به مسابقات خود ادامه داده و در حقیقت با یک سنگین وزن ناشناس بنام کن نارتن مقابل شد. در اوج قدرت جسمانی نارتن الا شه علی را شکست و فیصله نهایی را به نفع خود کسب کرد. علی گفته بود وی بدرستی تمرین نموده بود.

با وجودیکه در مسابقه محمد علی بمشکل دوازده روند مسابقه را برده و قضاوت در فیصله نهایی پراگنده شدند حرکات سریع دست ها و پاها علی آهسته شده بود حتی شدت مشت های مغرور وی نیز از بین رفته بود. نارتن تمام حملاتی را که علی برویش وارد نموده بود جذب کرد.

علی و فریزیر هر دو قهرمانان سنگین وزن سابق و مسابقه دهنده گان مغلوب فعلی بتاریخ چهارم اکتوبر در باغ مه یسن سکویر نیویارک ملاقات نموده تا برای مسابقه مجدد به موافقت برسند.

علی با چشم داشت برای تبلیغات به طعنه زدن برای فریزیر آغاز نموده میگوید این مرتبه وی به سهو لت فریزیر را از پا خواهد انداخت. فریزیر- علی را (بازیگر کوچک) نامیده علاوه میکند) تودیکر بحیث یک بازی کن خلاص شده ای.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

حضرت ام سلمه (رض)

نمودند. سپس اصحاب کرام (ص) هر کدام با پیروی از رسول خدا (ص) به تنفیذ امرشان ببادرت ورزیده ازینکه درانفاذ امر رسول خدا (ص) تأخیر نمودند خطای شانرا درک کردند.

از نمونه جرات اخلاقی ام سلمه (رض) در ابتدا و رای به نظریه حضرت عمر (رض) در ابتدا رای به نظریه حضرت عمر (رض) میان رسول خدا (ص) و ازواج مطهرات رخ داده بود و اخله نماید گفت: ای این خطاب بحال تو تعجب می کنم که در تمامی امور حتی میان رسول خدا (ص) و ازواج مطهرات نیز مداخله می نمائی. حضرت عمر بن خطاب (رض) بیرون رفت و چیزی نگفت.

و از مثال شفقت و مهربانی آن اینست که ابالباقه در مورد رسول خدا (ص) متوجه خطائی شده به کرده خودندامت می کرد و خویشتن را به ستون مسجد بسته به تعذیب نفسش تا زمان قبول درجوع خدایوی اصرار می ورزید در فرصتی که رسول خدا (ص) به خانه ام سلمه (رض) حاضر بودند وحی الهی که مژده ده قبول توبه این صحابی بود نازل شد. از پیغمبر اسلام اجازه خواست تا این مژده نیک را برایش برساند.

پیغمبر (ص) برایش اجازه دادند. به عجله نزد وی رفت و گفت: ای ابالباقه ترا مژده میدهم که خداوند از گناهات در گذشته است. از همینجا واضح میشود که خداوند (ج) ام سلمه (رض) را با انزال وحی رسول علیه السلام در منزل وی اکرام و انعام زیاد عطا نموده است چنانکه وی در تمجیل رسانیدن اخبار خیر ب مسلمانان ذوق زیاد داشت.

ام سلمه (رض) چنین می پنداشت که قلعه و حصار زن منزل آنست چنانچه این جمله را زمانیکه عائشه و صدیقه (رض) به اراده خروج را در روز واقعه عجل نمودن ابراز کند.

استعداد وافر و وقت ذکاء آن سبب شد تا از مژده رواق سنت رسول خدا (ص) به حساب آید چنانچه بسیاری از احادیث رسول خدا (ص) را روایت نموده است.

ام سلمه (رض) از مژده نخستین کسانی است که بهجرت رسول خدا (ص) اشتراك ورزیده و آخرین اشخاصی است که برضای الهی پیوسته است چنانچه تا زمان خلافت یزید بن معاویه (رض) می زیست.

این شخصیت بزرگ اسلامی و رهبر زنان مسلمان بالاخره در سال ۵۹ و یا ۶۱ هجری بمصر ۸۴ سالگی وفات نمود.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

الله و انالیه راجعون.

بقیه صفحه ۲۵

اسرار ستاره های...

میتواند محبوب بیت موسیقی پاپ را در امریکا حدس بزند چند سال پیش مؤسسه (امی) اعلان کرد عاید کلی بازار ریکارد دنیا ۶۸۹ میلیون پوند در سال است امسال بادر نظر داشت توام پولی و دیگر عوامل رینا ۱۰۰۰ میلیون پوند میرسد. و در این میان هم هیچ تعجبی ندارد که هنرمندانی چون رینا مارتین و فرانک سینا ترا فقط با داشتن چند ریکارد محدود مبالغ چنین هنگفتی به جیب بزنند.

مؤسسه مذکور به او پرداخته میشود در مقابل این مبلغ هنگفت دین مارتین فقط یک روز در هفته کار می کرد و آنهم برای چند هفته در یکسال در این مدت دین مارتین فقط برای اجرا و نمایش مخصوص خودش روی بسو ده تلویزیون ظاهر میشد.

بادر نظر داشت این همه مبالغ دین مارتین و فرانک سینا ترا از درک فروش ریکارد هایشان در یافت می دارند ادم

مگر از وفاداری به دین و شوهرش دست بردار نشده اصرار زیاد ورزید تا اینکه بعضی از اقاربش وی را رخصت نموده پسرش را واپس برایش مسترد نمودند. تاواند بشوهرش بمدینه پیوندد.

ام سلمه (رض) از مکه در حالی برآمد که پسرش را به شانه داشت و عنایت خدا ر می خواست. در آنای رای با صاحبی جلیل القدر عثمان بن طلحه (رض) روبرو شده مسافر نیک وی گردید.

عثمان بن طلحه (رض) در حراست و حمایت ام سلمه (رض) تا وصول مدینه از متنبای اخلاق و امانت کار گرفت سپس بیکه بازگشت و ام سلمه (رض) درباره گفت: (من همسفر نیک دومرد مهربانی نسبت به عثمان بن طلحه مرکز ندیده ام).

ام سلمه (رض) در مدینه پاشوهرش به عبادت و اطاعت الهی مصروفیت داشت تا اینکه شوهرش در غزوه احد جراحت شدیدی را متحمل شده بعد از بازگشت سربه پنی اسد در اثر همان زخم جام شهادت نوشید.

ازواج آن پیغمبر اسلام (ص): شوهر ام سلمه (رض) درحالی که دارای چارفرزند بود بدون گذاشتن کدام مال و ثروتی در سال سوم و یا چهارم هجری چشم از جهان بست و ام سلمه (رض) پسندون سرپرست زندگی در مدینه باقی ماند و یکسکه از وی سرپرستی کند نیازمندی شدید داشت.

پیغمبر اسلام (ص) چون از سبقت اسلام وی و شوهرش همچنان از مهاجرت آن بحبشه و مدینه جهت حفظ دین اطلاع کافی داشت و نیز میدانست که وی در راه دین چه خدماتی واگشیده و شوهرش چه زنج هایی رادیده و دارای چه شخصیتی است که جام شهادت را درین راه چشیده دارای مقام و منزلت اکرام و احسان بوده قابل هرگونه ترحم و سرپرستی میباشد همان بود که عطف و شفقت پوی نموده با او ازواج کردند.

ام سلمه (رض) زن بسیار با وفا، دارای عقل راجح و مفکوره رسا بوده از ایمان کامل عفت، همت و متانت بهره وافی داشت و به حضرت رسول اکرم (ص) از نهایت و فساد اخلاص کار می گرفت و در بسیاری از غزوات و وقایع همراه پیغمبر اسلام (ص) بوده و سوره های معقول و تدابیر نیک بر رسول خدا (ص) ابراز می نمود و از جرات اخلاقی و رای صائب برخوردار بود.

از بهترین مشوره و نظریه آن به رسول خدا (ص) اینست که در صلح حدیبیه ابراز نمود و آن اینکه پیغمبر اسلام (ص) باجمعی از یاران اراده ادای حج را نموده بمنطقه (حدیبیه) فرود آمدند. قریش مکه از دخول شان به کعبه مانع شدند. اگر مشوره ام سلمه و تدبیر رسول خدا (ص) نبود نزدیک بود جنگ بزرگی درگیرد. همانا معاذه صلح حدیبیه میان رسول خدا (ص) و قریش انعقاد یافت به اینکه در سال آینده مسلمانان حج را ادا نموده داخل مکه شوند. پیغمبر اکرم (ص) اصحاب شانرا امر فرمودند تا قربانی های شانرا ذبح و سر های شانرا بتراشند. ولی اصحاب در تنفیذ این امر تأخیر نموده خیر و بسبود را در جنگ بخاطریکه قریش آنها را از دخول مسجد حرام مانع شده اند میدانستند.

پیغمبر اسلام خیلی متاثر شده به نزد ام سلمه (رض) آمد و حکایت را باز گفتند و از پیش آمد و تاخیر اصحاب حکایت کردند. ام سلمه (رض) درباره چنین مشوره داد که نخست باید پیغمبر اسلام (ص) شخصاً داخل صحنه عمل شده ملابس احرام را بپوشد. قربانی را ذبح نماید و سر خویشرا بتراشد. همان بود که پیغمبر اسلام (ص) نظریه مشوره ام سلمه (رض) این کار را

شماره ۳۶

وحید خلاند

جا ختم نموده اجازه مرخصی خواستم
خلاند و سارا خلاند و وحید تابیرون
مارا مشایعت کردند.

در راه باچند نفر برخورد و از آنها
در مورد وحید چنین سوال کردم.

ببخشید. من بخاطر ترتیب یک
مصاحبه اخباری نظراتان را در مورد
این آواز خوان میخوانم هم آنها
بعد از شک و تردید زیاد گفتند
(والله) آواز بسیار، نرم و گیرا
دارد. خدا کند بعد ها خراب
نشود. به همین سلسله با چند تن
دیگر از گروه های مختلف تماس گرفته
و نظر ایشان را درباره وحید و آواز
خوانی اش مطالبه کردم از خلال
صحبت اکثریت چنان بر می آمد
که وحید فعلا شهرت خوب پیدا کرده
ولی مردم فکر میکنند مثل چند تن
دیگر بعد ها هر چه از آهنگها، به
گیرش بیاید میخواند و آنگاه کسی
به این اندازه آوازش را نخواهد پسندید
حفظ الله خیال در مورد وحید گفت برای
رشد هنری یک هنرمند محیط هنری
و استعداد فطری رکن عمده است
تا جائیکه من درک کردم وحید خلاند
این هر دو صفت را دارد یعنی هم
در محیط هنری پرورده شده موسیقی
در تار و پودش ریشه دوانیده و هم
طبیعت استعداد او را برای آواز
خوانی مساعد ساخته است.

خیال افزود پشت کار، شکستگی
و تواضع از علامات پیروزی وحید
خلاند است زیرا بر خلاف یکده
که با سرود یکی دو آهنگ و تشویق
چند گروه محدود بخود غرور شده هیچ
کسی را بنظر نمی گیرند وحید به
تواضع پیش میرود و رویه اش در
برابر همکاران و هنرمندان فوق العاده
امید وار کننده است.

بنظر خیال اگر وحید خلاند بخود
غرور نشود و دنبال کار هنری تلاشش
را بطی نسازد با ذوق هنری و
مساعده های نیکه برایش میسر است
بزودی رشد می کند و آینده درخشانی
را در قبال دارد.

فقیر محمد ننگیالی گفت: من در
میان تازه کاران هنر موسیقی کمتر
کسی را به سویه وحید خلاند یافته ام
این جوان اصلا سرتاپا هنر است
و در آهنگها نیکه خوانده نزا کتهای
بخصوص شنیده میشود.

بنظر ننگیالی وحید خلاند آینده
درخشانی پیش رو داشته، مخصوصا
هنگام ساختن نغمات ذوق سرشارش
نمایانگر استعداد فراوانش میباشد.

خارجی مصروف تحصیل بوده با
مطالعه نتایج امتحانات امید قوی
دارم بحیث یک عضو مفید هنری
کشور بمن نیز رهنمایی های سود
مند خواهد کرد.

وحید افزود من درس مکتب را تا
دوره ثانوی خوانده مدتی پرودیسور
رادیو بودم اکنون بکارهای مربوط
خانه مصروفیت دارم و هنوز هم با
کسی نامزد نشده ام.

وحید خلاند در حالیکه از همکاری
های استاد سلیم سرمست و فقیر محمد
ننگیالی در ثبت چار آهنگش یادمی
کرد از حسن استقبال شنوندگان
با قدر دانی تذکر داده گفت امید
وار است بتواند در آینده نغمات،
آهنگها و ترانه های دلنشینی موافق
با ذوق دو مستداران موسیقی تهیه
و تنظیم نماید.

مصاحبه وحید خلاند را در همین

وقتی نظرو وحید خلاند را در مورد
هنرمندان کشور پرسیدم ابروهایش
را بالا کشید و تعجب کنان گفت:
قضاوت در مورد هنرمندان که هر
یک برای شان طرفداران و دوست
دارانی پیدا کرده اند خیلی قبل از
وقت میباشد، البته به هر کسی که
در عالم هنر راهی دارد و یا در این
راه با اصطلاح چند پیرا هنر از ما
بیشتر کهنه نموده احترام فراوان
قایم.

گفتم ما شاء الله شما جوان
حق شناسی هستید. اگر اجازت
بدهید بررسی شمایسر چندم خانه
هستید، به چه کارها مصروفیت
دارید، آیا ازدواج کرده اید یا خیر؟
وحید خلاند تبسمی کرده گفت
من پسر دوم خانه هستم
یک برادر بزرگم فرزند
در رشته نوت و موسیقی در یک کشور

بقیه صفحه ۵۵

خزانة هنر روس

درجمله آثاریکه منعکس کننده زندگی روزانه آن زمان میباشد (یک نظم جدید) و (یک نثر
اشراقی در موقع صرف صبحانه) و یکمده دیگر از این قبیل که با سلیقه خاص اجتماعی آنوقت
رامحور مینماید و به یاد مسخره میگیرد بشم دیدلید و تف را عادلانه میتوان «گوگل» نقاشی
روسیه نامید.

نقاشی ریالستیک نیمه دوم قرن ۱۹ بهترین صورت در گالری جاداده شده است.
به سلسله این نقاشی دو ارزنده در این نمایشگاه نقاشی دیموگرافیک پرینوژنیک
که جنبه های تاریک زندگی روسیه استبدادی را انتقاد نموده اند بطور خاص شناخته
این هنرمندان عبارتند از:

ف. پیروف - ف. ماکیموف - ل. ساوتسکی - ف. کوفسکی - یارو شیکو و دیگران که
با مردم روسیه همدردی نموده و در آثارشان زیبایی ثروت و سجاایا نیرومندی استواری
ملی آنها را برای مبارزه بخاطر آینده بهتر نمایان میسازند.

هنرمندان پرینوژنیک نه تنها زندگی روانی را در آثار مردمی منعکس ساخته اند
بلکه همچنان آنها در آثار سمبولیک و لیگوریک خویش موضوعات اخلاقی و
معنوی تجسم بخشیده اند (حقیقت چیست).

وکل گوناگون توسط نگار (مسیح در صحرای) اثری - گرامسکوی - و سایر آثار او در
پورتترت های متعدد یک در آن هالغوه رین (بهترین فرزندان ملت) لغاتجسم یافته اند
و این آثار مشتمل است بر پورتترت های نویسندگان کاپوازهاده دانشمندان و
هنرمندان روسی که توسط ای - رین - ای کراسکوی ن - گس - و پیروف و سایرین
نقاشی شده است.

نام نام

تشکر

تقرر دوست گرامی ام بناغلی

فیض الله نهال ایماق رابحیث مدیر

پروگرام های تربیتی رادیو افغانستان

تبریک میگویم.

عبدالقیوم رحمانی از معارف

جوز جان



شبی عده ای از دوستان پدرم بخاطر
تجدید یک خاطرات دو سستی
و صمیمیت، بازهم آهنگ های
«مجرایی» دادند و بعد هم نوبت ما
(منظور از همه اعضای خانواده
است) رسید که می بایست لطف
دوستان را بالمقابل جواب می گفتیم
و همان بود که با اجازه پدرم من به
ار مونیة نزدیک شده یکی از سرود
های خودش را زمزمه کردم
و لی دیدم مهر با نی اهل
مجلس بر من افزونی گرفت و هر یک
با نوازی دوستانه خواستند اگر
چیزی دیگر، یاد داشته باشم بخوانم
دوسه آهنگ خواندم ولی فردای آن
پدرم مرا خواست و اشتباهات لفظی
و کوتاهی های آواز مرا که از شب
گذشته بخاطر گرفته بود برایم تصحیح
کرده و بعد مجبورم ساخت هر روز چند
لحظه زیر نظرش به مشق آهنگها
بپردازم. فردای آن به دیار تمنن
موسیقی رفته برهنمایی حفیظ الله
خیال و دیگر دوستان آواز خوانی
را شروع کردم. از وحید پرسیدم
اولین آهنگی که از رادیو با آواز شما
برود کاست شد ساخته چه کسی
بود؟ و برای نخستین بار عقب مکرو فون
چه احساس کردید؟ او در جواب
گفت: اولین آهنگ من ساخته
فضل احمد نینواز یکی از آهنگسازان
خوب واز شیفته گان موسیقی است
که من ماه ها قبل آنرا در محافل
دوستانه از زبان موصوف شنیده
و یاد گرفته بودم و وقتی خواهم
ثبت آنرا با آواز خود نمودم نه تنها
نینواز تشویقم کرد بلکه خود ش به
رادیو آمده جریان ثبت آنرا توسط
آرکستر مراقبت کرد و من برای
بار اول عقب مکرو فون کدام احساس
عجیبی نداشتم.

گفتم: آقای وحید خلاند شما بکدام
سبک میخوانید، یعنی از کدام
خواننده پیروی دارید؟

در جواب اظهار داشت: من میخواهم
سبک بخصوصی داشته باشم البته
اگر بتوانم راه پدرم را در خواندن
تعقیب خواهم کرد.

بجواب پرسش دیگر م گفت: از
آلات موسیقی به نواختن ار مونیة
دسترس کامل دارم آرزو مند دوام
تحصیل در رشته موسیقی با سلوب
نوت شرقی و غربی میباشم.

او همچنان افزود که میخواهد
موسیقی بحیث شغل و پیشه اش
گردد تا بتواند بصورت اساسی
باین هنر ظریف پی برد.

صفحه ۶۲

حادثه در نیمه شب

آنتی فریاد کشید و بعد دهم فرو پیچید. اودیل ولی سوی اودیلند تا او را کمک کرده باشند. هر کدام دوزیر بازوهایش درآمده. آنتی سوش راسوی لسی چرخ داد ولی مشاهده کرد که چهره آنتی دهم پیچیده و گوشه‌های دهان نش به یک سو کشیده شده است. اگرچه دهانش حرکت محسوس داشت اما از آن هیچ کلمه خارج نمی گردید.

ا و دیل گفت :
- عجله کنید .

بعد از آن لی بخوبی بغاطر نمی آورد که چطور آنها آنتی را به اتاق خوابش بردند. اما همین قدر می دانست که آنها او را سوی یک دالان طولانی و تاریک کشانیدند. با آخرین تلاش مذبذبه او را سوی تخت خوابش جای که او مانند یک گودی در هم فشرده شده و تقریباً بدون نشانه از حیات خوابیده کشانیدند. اودیل درحالی که دکه های پیراهن آنتی را از هم باز می گردانرا از تنش خارج می نمود گفت :

- لطفاً به داکتر سندبایخ تیلیفون کنید . لی سوی تیلیفون دویده و بعد از دقایقی طولانی داکتر سندبایخ گوشی تیلیفون را برداشت. با صبر و حوصله و با عادت همیشگی اش همه صحبت لی را گوش داده و در آخر گفت :
- من تاجای که امکان داشته باشد فوراً خود را به آنجا می رسانم .

لی به عجله سوی اودیل آمد و او را از آمدن داکتر سندبایخ مطلع ساخت. در حالت آنتی هیچ تغییری رونما نگردیده بود. هنگامی که سوی تخت خوابش نزدیک می شد اودیل سرش را با تاناسف تکان داد . دفعه تری فوراً بغاطر می رسید . او حتماً باید برید فوراً و در جریان می گذاشت . دوباره سوی تیلیفون رفته و درحالی که انتظار نش می لرزید سوی نهره هوتلی که در گریه موقعیت داشت نظر دوخت . آوازی که نشان میداد متعلق به یک پسر جوان است جواب داد. و وقتی که لی سراغ برید فوراً لاریس را گرفت از آن طرف سیم شنید که آن پسرک صدا می زند:

- برید! برید! آیا کسی برید فوراً و دیرین نزدیکی ها ندیده است ؟
عین کلمات دوباره تکرار گردید و درگوشی انعکاس کرد و بالاخره برید فوراً نزدیک آمده و گوشی را برداشت و گفت :
- بلی ؟
لی گفت :
- برید! من لی هستم . آنتی به شدت مریض شد . فکرمی کنم که حمله قلبی اش دوباره شروع گردیده است . آیا تو می توانی این جابایی ؟
برید فوراً گفت :
- عجله نکن . من بزودی آنجامی آیم . لی گوشی را سر جایش گذاشت. با ایجاد اشاره از اودیل راجع به آنتی پرسید و بعد از طاق خارج گردید تا بر تانواویلا راپیدا کرده و آنها را در جریان بگذارد. این رفت و آمدها همین قدر وقت رادو بر گرفت که وقتی می خواست دوباره سوی طبقه فوقانی بروی برید فوراً از راه رسید. لی سوی او دویده و خود را در آغوشش رها نمود . برید فوراً بازوهایش را از هم گشوده و او را در بین آن سخت محکم گرفت .

لی گریه می کرد. برای چند لحظه نمیتوانست صحبت نماید زیرا تمام بدنش از شدت گریه می لرزید.

برید فوراً سرلی را روی سینه اش نگه داشته بود. هنگامی که لی شروع به صحبت کرد آوازش مبهم و گنگ بود. لی گفت :
- مایبکی از طاق های برج شمالی رفتیم. آنتی دروازه را باز کرد و مشاهده نمود که نمونه قطار آهن سرقت شده است . بعد این ضربه وحشت انگیز به او وارد گردید . لی در این لحظه احساس کرد که اندام برید فوراً به سختی تکان خورده و سخت گردید. برید فوراً گفت :
- شما به برج شمالی رفتید ؟ و دریافتید که نمونه قطار آهن مفقود شده است ؟
(ناتمام)

تشکر

از رویه نیک و حسن اجرا آت قابل قدر بنیادلو داکتر سلام جلا لی داکتر عزیز الله سید ایمی، داکتر نصیر احمد تو سل و محترم روح افزا، محترم معرو ف نر س شقایخانه صحت طفل که در عملیات پسر م (احمد جاوید جان) از هیچگونه سعی و زحمت کشی دریغ نفرموده اند، اظهار امتنان نموده، مؤ فقیه بیشتر شانرا در راه خدمت صادقانه بوطن از بار گاه خداوند (ج) مستثلت مینمایم.

محمد اسلام از ریاست افغان ننداری.



مسؤول مدير :
نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری
دفتر تیلیفون : ۲۶۸۴۹
دکور تیلیفون ۳۲۷۹۸
پته: انصاری واپ
داستراک بیه
به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
یه کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

شماره ۳۶

هزار یک گپ

- برو بچه ننه ! برو که ما باز در غم ننه ات نما نیم.
اما معروف خنده ثنی مضحکی کرده گفت :
- را سستی مریه غولک را بدهید...
پشت غولک آمدیم...
من و عزیز در حا لیکه از غولگری اش نز دیک بود زهر کفک شویم ، برا یش گفتیم :
- برو غول جان! غولک چی کارچی .
و غول ما لنگ لنگان در حا لیکه احماقانه گریان را سر داده بود از ما دور شد.
سالهای زیاد از امروز یک معروف با غولگری خود، نقل مجلس ماشده بود. تیر شده بود که من و عزیز تصادفاً یک روز در کافی همد گرا دیدیم و باز یادی از خاطرات دوران جوانی و بچگی نمودیم .
- را سستی حالا از معروف خبر

نداری... کجا ست... چه کاره است.
- نه والله خبر ندارم. مگر خود غول جان شوق داشت که طیاره وان شود.
- هاها... طیاره وان!
- چرا خنده میکنی عزیز جان... را سستش را بگو .
- فرضا اگر او طیاره وان شده باشد و طیاره اش هم در هوا باشد و تو از زمین سرش صدا کنی که بیا معروف خان غولک ات را بگیر... هاها...
- هوش کو، اینطور کار را نکنی :
- چرا !
- چرا نداره ، یک دفعه دیدی که خوده از طیاره انداخت. خود شه خو بلا در پستش، اما حیف طیاره.
و بی اختیار این شعر به یاد می آید.
«تو کار زمین را نسکو سا ختی
که به آسمان نیز پر دا ختی»

دزیره خبری

مکی : (به ژره غو نی آواز)
سری به مال نه سری کیری
سری هغه دی چه یی خوی دسری وینه.
بله ورخ مکی داتوله کیسه اکرم ته وکره او دا نینه یی هم ور ته یاده کره چه به پلانکی وخت کی دغسی لیک... ما در ته لیکلی ژ.
مگر وس خه چاره ؟
اکرم : زه یو بد بخت انسان یم، دچا پیریال تقا ضا، اود ننی عصر سره زما جو پشنت مشکلی کاردی.
مکی : دزیره سره! زه یو همین مگر داپه یم چه د زمانی نا کر دی زمونږ مینه نشی وژلی او زمونږ سرنوشت زمونږ به واک کی دی.
راخه چه دواړه جوړه عکس واخلو خوچه دا وختو نه تل زمونږ په یاد وی.

اکرم : دیره ښه ده.
پس له هغه لس و رخی تیری شوی دمکی کپول دا کرم نه ښه خبر شول، همدا رنگه اکرم ته هم دمکی به باره کی پوره معلو مات حاصل شو.
دوی دواړه قاضی ته و رغلل ، قرار او ایجاب او قبول یی سره وکړ چه مونږ یو دبل دژوند لگړی یو او نو رو خلکو ته یی هم خه خوا ږه وویشل.
په دیره ساده مگر په خورا توده توگه ددوی واده سرته ور سیمیده. دزمانو خا وندان شول، خه کم دیرش کاله تیر شول خو ددوی مینه دوخت په تیریدو سره لا ټینگیږی اودژوند له خوږو نه پوره خوند و نه، آخلی هو، سم انتخاب پوره غور غواړی او سمه نتیجه لری.

مود

و

فشن



سه نمونه لباس از سازه ترین مودبانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library